فهرست

بنام نظر سلطان عظیم الشأن فی آیت از یک خزائن و لله بود طراز و کیمیای جواهر ایشان
در حصار عرصه خصوصی سازد درگاه با ... رحال در رونق و مهبط آن ... بارگاه
بها براعت ساز بلاغت بهی و با براعت ماه الفصاحت درج ختام آن خاتمه و تتمیم
اتم تمیمه زد همت عالی است در بلندیست قرنست و اصابت فطرتست شمس الدین نقش
جواب در برابرش بها است و این نقطه‌ایش مانند نقطتین بی‌بها و بر جمیعش حاشیه فضل کند
دار سلطنتیش در حاشیه حشم ... سعو بی‌منت او همی ... پذیرد و لی اسلام داد
مقصودی داشته گردد لا جرم نظام لشکر و انتظام کشور و رعایت ممالک مختصات شاهی است
در هر فصلی از اصل معارف مندمج و در هر سطری شطری از فنون عوارف مندرج است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٣١٢

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

صریحه ۵
مطلق و تبعی قصر قانونی [illegible]
بعضی حصر [illegible] دخی در [illegible] عمومی
[illegible] طرقات ذکر [illegible] علم [illegible] بیان
[illegible] الفاظ معروف [illegible] محصور [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ور [illegible]

لغات فرانسه   اسینت علمی مخصوص است به پارسی قسمتهاش گویند

و در کتب ادویه ضبط است که در اصطلاح فرنگ الکلی است. پس الکل علف عطر گرفته شده برای مسکرات

مخصوص نشده   ارسنیک   یا اسید ارسنیک   سم الفار است   ازت

یکی از عناصر مرکب کننده هوا است در خلاف اکسیژن مانع تنفس و احتراق است

اسید کربنیک   یکی از دو گاز مرکبه است دار از تجزیه و احتراق اجسام آلیه مانند از دغال

سنگ و غیره ... می‌شود و ... در هوا ... جزء ... مخصوص موجود است   آکادمی

انجمن علمی را گویند که در ادارات مخصوصه منتقل شود برای ... علمیه   اکسیژن   یکی از عناصر

بسیطه و مفرده هوا است که تنفس حیوانات و احتراق اجسام متعلق به آنست   آلبومین

سفیده تخم مرغ را گویند که در نسخه در طبیعتش یافت شود ... در بعضی از نباتات

الکتریسیته   قوه که بهره ایست در اجسام که سبکی را جذب و دفع می‌کند   الکتریزه

افزاری است در اختراع کرده است برای ... مقدار قوت الکتریسیته ...

شناخت طبیعت و نوع آن   الکلی   حاصل التصاعد ... مسکر ...

الکتریسیته ...   الکل   جوهر مسکر عرق شراب و دیگر مسکرات و شربتها است

۲۱

۱۹

اوره آبی است که از کلیه ترشح شود بیولوژی یعنی علم زندگی و آن

علمی است که موضوع آن اجسام آلی است دوا سازی شناختن و قواعد ترکیب فن

آن است و قواعد قطعی است که از این ترکیبات صادر میشوند و از آنها نتایج بکار میبرند

ترمومتر افزاریست که اندازه حرارت را بواسطه آن میسنجند و از آن بعربی

میزان الحراره گویند شربت شرابی است که از شیره ها حاصل میشود زرا گوینکه

ترکیب شربت ها که مختلف است با انواع نفت و خوردنیهای لذیذ است

بیش از تمام جدولها برای تغییر ذائقه و تحریک اشتها فراهم میکنند ستمتیز

مرضی است که شخص مشغول بواسطه سستی و کاهلی در حرکات و نکهت شرابی در مواضع

مخصوصه مدام سوسه مواضع مطلق و نمناک و سستی الکلی در تجربه بهوای معمور

و مرور بمصالح مخصوصه سخت و محکم و تسویه کرده باشند شیمی شیمیا علم

بتجربه و ترکیب عناصر اجسام و مولدهای باز کیمیا گویند فیزیولوژی علم اعمال

طبیعیه اللذات بزمی است ادیب هر گونه چراغ اعمی گویند

لودانم مصنوعی تریاکی معمول در شراب و الکلی است مرکب با جنبه های دیگر

لیکور هیئت مرکبه و شکره لاوکینیه و جز ذائقه آنها عرق با شراب باشد

لیمو

لیمو ابزاریست که معنی قدیم فرزند است و بپارسی فرنگی گویند

لکن در بلاد مختلفه متفاوت است و کلیه لیو درجه‌ای ۳۸۹۸ مطریه است

میکروب علم باب و افزارهای مرکب کننده هر خبر است دیسکول

یعنی حامل چنانکه هوا دیسکول صابیست و در علم طب مالی تیزآب حامل دوای دیگر

باشد

هو الله تعالی

اگر از این مقوله امری حادث شود حسب التکلیف و تحکیم آن قبل از حدوث و اطلاع بر وضع اطراف

آن غیر ممکن و تحقیق و تبیین آن هم در اینجا خالی از اشکال نیست بنابر اعلام است هرگاه از این

قبیل فقرات حادث شود احتمال غرض و شبهه در آن نرود لهذا و وقوع حقیقت امر را

به بندگان حضرت اولیای دولت علیه رفته تا تحقیقات در اینجا بعمل آورند

تا اره حیات بهانه و مترصد و معتمد است و هر دست آویز آن در هر آن در بندگاه فلک

بهای مذکور گردد این که ذمه منیر است از جهت عدم نصاحت و هدایت است عقل

قدرت و مهارت ماذکر مورد صدماتی گشته شرح آن موجب بسط مقال و ملال

خاطر مبارک میگردد و این روش مرضیه بجهت محبت و تقسیم آن امید بزرگ

بر دل نظر عنایت در باب مرحمت بندگان شاهنشاه زاده اعظم اکرم را مبسوط کرده

ملتمس شرحی در خصوص فرمان مبارک انهی رفته بود تا جمیع نواقص جهات آنها

رفع شده از نفس ترک حیله و موجب اعزاز و تهات دال

تا بدین در خدمت سرمند خدمتی را در همه جهات و ملک و ملت و ملکه گرفتار

طرف آنجا و تمکن رفع و انفصال امر نمود مراتب عدالت که همیشه شهریاری

همه ممالک گردد و بنیاد سلطنت باطنی در همه عالم مبسوط گردد

این روش مرضیه را تبعیت داده عمر خانه و منبع حکومت را ایم قسم مرحوم

از عهد سلطنت سنه و ملک در حریم

بسم الله تعالی شأنه العزیز

مکاتب شمسه قهقهه — حسن روزگار جناب مستطاب اجل ابدی دقیق پاشا ازهره گهبد
امتحان یکدوسال در فرق قرب بگریزند و فرزندان در مقام خدعه باز بر پا کنند بموجب آنکه و حبهای
شرطیه دور سطر تشنه حالا مردم بازگیر داد و ستد نمایند بکم دو جاکم دعوی کرده‌اند حصه محض و تجزیه
هزار قسمت و نقص قصص او ناکس است — همچنین عطیه و نعمت غیر مترقبه — را فرزندان کامل الحمد از جمله
و فرزندان کامل کمس سرعندی

رحمت و برکت نو زهرهٔ ترکیب   انوار مجلس معصومی و جلیس حضرت سرچشمهٔ

حشمت و بختیاری نقاوهٔ کامکاری دولت شجرهٔ الفواد ثمرهٔ نبالت و عظمت حدیقهٔ نور

حضرت نجیب حضرت خفیات و سعادت درج گوهر دولت و شهامت برج اختر یاری و شهریاری

ضمیمه عزه اختری نیک جده قره ولد و مهرد انجمن افزای زینت صدق و حقایق

ثانی ابرو الله والدهان و جلال دولت و اللطمه للنیمار شمس بربری ابهت

تمام ادب عبارت   متمسک موالات علاقه و علامات منفعت هایی الحکام احیف

بتم اله تعالی   سفر و معالی کسعیده

بهار معنی رجال بنات صدورت امهات در مشیمه قاهره درازمره و نادره نگارنده بهار

دل ارجمند نهال کمال و معرفت از مالی کامل و دیعه و حجاب ارباب از بساری نهال و در

اقامتش گرد و خفن رابه ایالت و عرفان نظم از فضل و در آفاق عذرا بینش رسالت

والباب نمود مناسخ و معارف اشیاخ معارف فضائل فصول در سلسله شعیان پرده

گرد از طلب عصمت ستوده کشف حقایق مغزآت در معنی ادب و حکمت

قلوب غایت عشق و شعله خواست رابی دل و ارائی بزم جاریه و کشت مسند معصومی

را روزگار مردان و نیز تاملان ملک رابی تخت مالک را عقد اعتقاد نموده نرم و گرم را جاه

او فرمان فرمان و اولت آمران و انفرا تا کردنه او حکم محکوم

نسمه محروم کسی از این در کالای جهان باشد الا ز رحمت او نصیب ماند صدشاخ
کمالش چون شاخ چمن ادب آراسته باغ تشیع صدف گوهر رسالتی
مطلع خورشید جهان افروز نبوت تسبیح زنی را [illegible] مبارک [illegible] غیرت
مهابت برین کردانید [illegible] معظمه [illegible] از [illegible] عطوفت و از [illegible] دخل الخیر [illegible]
مقیلم ثانی حرم حیدرست در حضرت کردن سلطنت شاهنشاهی خطه [illegible] تمام ملل
جمعی مرضیات الهیه را با [illegible] خاطر [illegible] نظر الهی و [illegible] قرین می شمارد و محصور خدمت
تقوی و عفت این [illegible] عظیم القدر [illegible] مقرر [illegible] و آثار [illegible]
در [illegible] شریفه [illegible] مشهود و معاین است [illegible] کبری مهد علیا
هر [illegible] ناموس محترمه [illegible] عطوفت و [illegible] قرآن [illegible] مکارم اخلاق
و [illegible] آداب [illegible] [illegible] از [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] است [illegible] شفقت [illegible] فخیمه [illegible] را دارالسلطنت
جهان خانم [illegible] کریم [illegible] معظم [illegible] عظیم [illegible] مفخم
صدف گوهر انور [illegible] فرزنده مهر کرامت [illegible] شرف جهان
[illegible] فلک [illegible] مظفرالدین شاه قاجار [illegible] ممالک
[illegible] منشور [illegible] ظهیر [illegible] [illegible]

قلاده

قلادهٔ [illegible] از [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible] است بدین لحاظ [illegible] است [illegible] [illegible]
[illegible] ریحان [illegible] رحمت [illegible] است
[illegible] از آنجا [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ایران است [illegible] حکم [illegible] [illegible]
صنعت [illegible] کار [illegible] صنایع است [illegible] [illegible]
[illegible] این خدمت را [illegible] فریضه [illegible] در طهران [illegible] مرکز

[illegible]

عقد ثریای الماس تابناک متعلق و حمایل و چشمه آن با جواهر شاداب مرصع و بنه نام نشانی که حلقه آن
مروارید منضود بود که سیر آن بدر و لمعهٔ آن قمر و شعشعه آن اختر بود و بنظره از ردای
زرتار خورشید رجحانی میکرد که هنگام پرانی سیمین منان کش و در وقت آبادی گنج
باد آورد که مشرف است که شیر زیان که میدان مرغزار در نوردیده در خانه مور بگنجد
و نهنگ دمان که غواص بحر عمان بوده در بن آب مصغر را بسنجد که تک تک خار در آن و
ناب نهنگ را که دیدن و دم شیر گرفتن دیده ای اژدها رقص است که معنی در این زمین را
پشت بازوی کوه گیسالی سنگ را در زان کاه نیشها که و خرمهره را حشمت خاک سیاه میکند از آن پشت
که احتشام نخوت تک ذنب نهنگ که احجار مسطر میرود بعضی از آن تمامی
و خیل کلاله از آب زلال که بهشت لرنعان بر میدهد و هوای خنخت و بنش خار کوه جا را
هوا آن نخست که حسد آن در میان اکار متقارب و جنگ است و شمشیر ها در میانه گلوله قهر
و تفنگ و سنجر ها همه بازیان شمشیر گیرد و نیام ها همه با یکجا بر گردد جز آنکه حق که بخاطر مکافات صحیح
کار شمار قم نبود ها و در کتابهای توپ نیز مترنم از قرنهای گذشته چه بکی ملیم در این شهد نابیم
و دو شمسی نهر زر آب که در سال هزار و دویست و ... هجری که آفتاب از حوت به برج
اشرف نزد در این عید نشانها ایران که عظمت و مکانت صدر اعظم به تعرفه و نشان امیر نظامی
یکرشته حمایل سبز و نشان درجه اول دولت ایران و مخصوص شخص اول دولت است ادرا
عطا فرمود و ذراری سلاطین تاجدار این نام و نشان کس را از اقدر و همچنان یکرشته بعد از اختر و با الماس

توشیح داشت و از مرحلهٔ [illegible] علاقه [illegible] آنچه داشت او را تشریف آورد ملقب بنجابت اشرف
ارجمند احمد فرمود و مردم [illegible] دارای این لقب را آلتین خوانند
آفتاب سپهر سلطنت غرهٔ ناصیهٔ میمنت فرزند برومند شاهنشاه ایران وارد شیر میرزا
خوش‌حال بود دانا و بهنرهای آراسته و در نثر و نظم عرب و عجم سرآمد کمال ملک و در صدر ایوان [illegible]
فصاحت بصیرت کیوان [illegible] و در گردش میدان حکمت جلالت رتبت [illegible]
قادر کلمه [illegible] از آنکه [illegible] آدم صفی را بجمیع صلحا [illegible] داشت و مرتبت [illegible]
تجلیات روح [illegible] در میان ذریت خویش رتبت خلیفتی [illegible] کرده
وصی خویش و ولیعهد خود ساخته ملک [illegible] ادریس [illegible] از [illegible]
دارا [illegible] [illegible] بحکمتهای نوادر [illegible] صحیفه آسمانی
در میان انبیا تقریر یافت چنانکه آدم شیث [illegible] ادریس [illegible] و موسی یوشع [illegible]
الیاس الیسع [illegible] و [illegible] خاتم [illegible]
نیز در حق [illegible] از پی آن دیگر [illegible]
در ترویج شریعت [illegible] حضرت [illegible]
برات و همچنان [illegible] سلاطین [illegible]
زبان [illegible] خویش وارث خلافت و خلیفه دولت [illegible] مردم مملکت ساخته ملک

تا [illegible]

آنچه و ماهی [illegible] شود و [illegible] گروه گروه کرده شد و هر سلسله
[illegible] و هر سلسله [illegible] دیگر باز [illegible] و همه این اختلافات کلمه [illegible]
این جماعت [illegible] در [illegible] روضه سلطنت را از خضارت و نضارت [illegible]
[illegible] ملک [illegible] و رضات [illegible] در حرم ملک الملوک عجم [illegible]
الدین شاه [illegible] و [illegible] خلافت را [illegible] تقریر این [illegible] در
چهار [illegible] سلطنت [illegible] داشت و [illegible] قرائت [illegible] ملک را [illegible] نام [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا و شاهزاده شمس الدین را [illegible] علاء [illegible] و مردم ایران
[illegible] روشن [illegible] روزگار [illegible] [illegible]
[illegible] رفت [illegible] خداوند تخت و تاج و مستخرج باج و خراج [illegible]
سلطنت [illegible] خلافت و [illegible] شرافت و [illegible] و فروغ [illegible]
لطیف [illegible] و در میانه [illegible] میمنت [illegible]
عطف [illegible] روشن [illegible] شاهزاده امیر [illegible]
امیر نظام [illegible] و خداوندش [illegible] از [illegible] شاهزادگان [illegible] و فرزند [illegible]
[illegible] مطمح نظر [illegible] و [illegible] گشت شاهنشاه [illegible]
عهد را بنام مبارکش مخصوص ملک و بنای سلطنت را [illegible] میمنت [illegible] ملک
[illegible] را [illegible] ضمیر [illegible] سلطنت [illegible] نصب [illegible]

بشرط است که تنها باشند و از روی بازار ترتیب باقی چاربوسته ... اگرچه همگی
نیروی آن نفوس که تمکین خاطر را مشرف نمیکرد ضمیر را معروف ... بطبع مردم ایران
پس از آرایش بقول ... پیش سلطان را دوچندان ... لکن ... نجبا ... خدمات
حضرت را این امر بر خاطرها ناگوار نمیشد ولی بلطف خاطر ارادت و تسعیر را ارجاع
دهای ... میکنند از روی ... روزی چند اصابت این نیت شریف ... رقم
جناب شرف ... صدر معظم ... میرزا آقاخان صدر اعظم ... حصول ... مفتاح
ضمیر ... غایب ... اصلاح است هرای ... سپهسالار ... را انجمن کرد
... داشته ... روزانه ... لطیفه از گنجینهٔ غیب در طبیعت ...
نقوش ... نهاده ... دست رس ... دال ... ملازمت ...
فرستاده ... در ... تصمیم عزم ...
الهی ... این ... کند ... فرشته ... از ... حافظ ...
... نظر ... خطا ... دست ... قرار ...
پس فرض ... خاطر این جماعت ...
و ... در ... ازاین ... و ...
... مردم ... هرکه را ...
برداشتند ... سلطانی ... ناصرالدین شاه ...

در ... ترتیب ... السلطنه ... تاج و تخت را ... بار است
... و هم از ... سلطانی ... روایت ... تجربت ... دانست
از میان ... السلطنه عباس میرزا ... سلطنت ... بعد ... از شاهزادگان
... دست ... محمد میرزا ... ملک ... قاجار ...
... السلطنه از جماعت ... و ...
... کوثر ... شاه ...
ولایت عهد ... سزاوار ... سزاوار ...
ملک الملوک عجم ظل الله است ...
... بعضی ... بعثت ... [illegible]
... منتخب ... [illegible]
... شیعه ... کرد ... [illegible]
... السلطنه ... [illegible]
... شریعت ... اعضا ... [illegible]
... ایران ... میرزا ... [illegible]

شیحهٔ سمندش زرنگار است ملک غضنفر اژدر گرد صبح از غیرت دیدارش گریبان پاره کند

دل در زنگ نیش در طی خارهٔ خونخوار کیفر جوی بصاعقت دست و سماعت طبع

بینش حی و خلقت ریحی خانه که ماه در میان انجم و شاه از زمره ممتاز بود و از اکابر نیکو

او در منصب جلیل ملازمت عهد نبی خانه مؤلف رجحت و تخیّلی بلند و بر این کلاهی را شرح رفت

دوران نزاکت از آن سکه اهل علی را صنعت و این روایت را تخفیف سوال ستمرد الله درج این گهر

درج این گوهر را از تمام ولایات بالکهای و جار زمین لک مجوبه رایات عفت و محفوفه

سرادقات عصمت است و چون بر این اشراق کم از یست با جانال شغل وزارت دیوان

شرف دلهای و همت و الصفای امرا در ملک همت و علم برات مجلسیان جلیل امانی

معاقدت را اصحاکی حکمت و جانی عفت بود صفحه دل یکی کنند و تعقبه امنی سعی

منگ آمیز و ستاره شناسی مقصدین رصد و بنیان بنگین دهر ز عشره بولد کنند بر آن تقدیم

تعیین وقت کنند حلال بیخ عبد و ثم از سب ... سیری ز رجب فرا آن بمنور منصب

ملازمت عهد را متصل از قران ... بر این تمام مالک ... جمشید

تاج کسوه و خلعت از کیوبست ... خسرو ... منقلبی لباس ...

د کمر ... صبح ...

مرصع

تو تسبیح داشت زنانه ها نگار تماشا الله شاه صبح خاطر صدر اعظم و صفت دهر

صوائی عمر بود و صد مهتش ها المهای کمال بهان بار کرده و بر و نهایت شهر این عیش تیکش بیگانه

الله صحبت دلان شاه بود بنیاره ستاره همراه از درهٔ تخمیش فاشان سلطنت

آن شش ستاره دار نام گشت بالجمله آن قران دیگر اشاره با جانان آسمان گوی بتشریف و لعبه

کرده ال بهر بیل رفت بمنصب وزارت بعهده کفایت و دست کفاف تیقن

جایم بدران نظام الملک رقم گشت تا هر دم این صدر رسول با کبر حضرت تو لم ملوص عیش

با امکنه شب و روز ... با نیابت صدارت کبری و وزارت دفتر استیفا

و تبقیح ... مالک محمد ... نظم ... احمله و لصدد ... رحمت این صدر رسول

آن کش جان و خلاقش روان داشت و در میان احرار افتخار نیز شمرده اند ... در یکی از دور سلطان

د است ز قصور ... در آنکش این طالع را ... صبح ... همراه

تقدیم ... جهت کمالی سلطان ... سلطه ... داشت ... ایادی

دهان ... طلب ... داشت ... آسمان ... اکمال

راز ... وجوه ... صدارت ...

... کرد ... کریم ...

جانب ... گرفت ... وجوه امرای

نظم و نسق قوانین مالی و دیوانی و جریده نگاران لشکر سلطانی نسبت آن مهم را با میر سید

نشیمن حشمت و ... پس ... صدر اعظم که بکمال مراقبت و تمام رعایت

وصف آن مهم و حصص این تمیز را متشمر بود باریاح طبع و استهزار نقش منشور دولت عهد را

ذهنی بعید و ذهنی ظریف داشت فرا گرفت و فرا گیرد و بی تکلف ... در ارض صلوات

دغدغه نفس و پریشانی خاطره و جنبش خاطره فرو خفتد و بابی ... را نظری کرده

کاتب از آنکه ... روایت ... و فرخنده ترتیب مناظره کنیم

دگر ... ملکت ... و ... را ... سخن نخجیب

نصف ... عقاب ... در ساحت

آن حضرت جزایت ... حیل ... این استفهام کرده

نیابت سلطان ... در حوزه آن طایفه ... و شمه مشکوی

خلافت و لیعهد ... شمس ... در برج شرف ... فرموده

داد و حشمت قرائت منشور ... جناب اشرف با وجوه

اعاظم از رواقها ... صف در صف رسته در رسته از ... جانب

رده بستند این وقت ... عهد را ... منشور داشت و تقریر

وزارت ... صدارت عظمی ... میرزا سعید خان و

و از عزت

و از عزت ملکش منی ... و دلهای گشته دار شعف ... خبر آن بشره بشارت

و ... این ... را ... زهره ... بر اثر آمد و خبر

دائر مرد ... تجابری ... خون ... وقت ... متحول ... میرزا ... خان

... از ... ملکش ... حمت

... تمسیق ... بالجمله فرخنده ... انجمن که ... کنیم و در

... ولیعهد ... در ... جماعت ... قرائت ... بجای ... گیرد

... فرخنده ... نجم ...

... از ... مبارک

... سلطنت ...

... انجمن ... ملک ...

فرموده ... نظام الملک ...

... سلطنت ... وزارت ...

مقام صدر اعظم ... حضرت ...

... حضور ...

... نظام الملک در حضرت

ملک الملوک ...

دستخطهای مرحمت‌آیات که جشن تفویض ولایت عهد دولت علیه مسلّم
بهی صحت پیوسته بی‌تعالی فرخنده را که از حضرت والا در جامه خوانده‌ام چنانکه این بیعت
شریفه و دین حنیفه الی یوم القیامه در امتداد و ازدیاد است به برکت این روز فیروز
دولت سلطنت در این قائمه ثابت و پایدار دین مبین مصون از آسیب ارکان
از نسخ خلقان حضرت ترحیب و تهنیت در ترحیب و تحیت که از نفایس اشیاء
و ذرار بیضا و نسج معدن و ذخیره مخزن تحیب ماهیت پیشکش بهین کرده‌اند و هم اکنون نگارنده
این حروف آن فرمان مبارک تا آنکه حرف به حرف لفظ به لفظ به نگارش میرود
آنشهر رهسپار نمی‌خواست که صدر اعظم را دستیاری اخص رکن تا در تقدیم خدمت
و مصاحب امور اداره استثنائی بین الملک صدر اعظم تمامت عمال و امصار
از قلمرو ممالک و کتابت زمامداری و عزل و نصب حکام و رشته رزمهای اهالی
نظام و تدبیر امور دول خارجه و ارتفاع خراج ممالک محروسه بنفس خویش تفویض
حق و باطل و کافی مدبر و معتبر بود لاجرم نظام الملک که میرزا آقا را ثمرات تجربه
به جهت آن گوهر و فروع الاخوی به منصب نیابت صدارت منتخب گشت

در کلمات متفرقه ... آنان و ملحوظ داشته از فوائد آن متمتع و محظوظ فرمایند از
در عهد ورود وزیر مختار فرانسه ملک الملک ایران عمدة السفراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه تا
بعون الله لی بسمه ... بین الدولتین منظور شود و فواید آن عاید گردد مبایعه با معاهده
تا آنکه در ... کما هو المراد کما هو الاکمال فقط بالاختیار و بخصایص جمیع ارکان دولتین قرار داد
حمد المنعم ... فی الکون حکمة تأسیس العهود و ... فی انتظام ... بتمهید العقود ...
تبریز ... پوشیده نیست که جناب رب العالمین بانتظام امور معاش و معاد را
بقبضه اراده و اختیار سلطنت با عدل و داد ... کافه برایا در تحصیل ... و نجاح مطالب
... طریق مهربانی دوستانه ... بعد ... که از ... آن
... علی السویه ... تأسیس قواعد ... محبت و تمهید مراسم
مساوات و مهادنت و مودت در رفاه حال رعیت ... ابواب ... تجارت
... رعایا و برایا ... منفعت در قرار داد ... امپراطور خاقان
... مقدسه ... مخصوص ... علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب ... صورت
... صاحب ... افخار ... عثمانیه
... در این خصوص ... اعلیحضرت پادشاه

جناب ربوبی فرانسه و جناب وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه علیه انگلیس مقیم اسلامبول صاحب منصبان

بادشاه به تمامت تلگراف و صاحب نشان آکروده‌اند عزت دولت فخیمه فرانسه و صاحب نشان

درجه اعلی افتخار دولت علیه عثمانیه را داشتن و مختار خود بعد انتظار منظور احتساب ناظر طرفین

بخط و مهر خود مرقوم و مختوم

قرار معاهده را در ضمن نفعت نامه بنهج آتیه حاضر نامه اهالی بابین اینه دولت و تبعه آن

اساس شرافت مؤید و برقرار باشد نامه دوم تبعه دولتین فخیمتین امنا و رعایا به مملکت یکدیگر بیگردند و گردش

و گذار نمایند برای سیاحت احکام و مناشیر عهود مرعیت شود که هر جسم آنها نشود با منصار ریش

الکار با ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل دعوا شود در مسجد

تحریر و اعلان شود ممضی و مختوم گشته مبادله گردید لذا الت رایات نصرت آیت نقعه

دنما سحاب کاتب اعدا به منقعه الحقیقه ذکار ضیا و دو نیمه دل دهها معجبه کالبد عقب

هرکه را هزار بار بمیزان عقل سنجیده داشت در بای هرکس را بار در سهل و صعب و شدت

در خاک دانسته و دیده در خود دستگاه خویش و وزرای دیرانه‌اش اختیار در حین عقد

معضلات دولت و رتق و فتق مصاعب مملکت را ابتنا به در قوت بازوی فلاک باهر امر متمود

داشت این احوال را در ناصیه همت اهل مطالعه مشغر میبود از ذره سیل به عرصه سخت دیای

اسنانه نو خجست تصلبت فطرت و خشونت حبلت بدرات خشن غلطت

خلق و زنابه حرمتی ترسید و از حسب و نسب نترسید خانه نمد نابع دی طی

و خفا

صنیا مطلع بقا است حاجی میرزا مسند وزارت حاجی کرده و دیباد و دولت و خرقه صدارت

جابی کرده با دو تکیه نضارت بهار برد و خزانه حضارت بهشت شکست مردم رسول لطف

بادشاه ورا فت لطف الله مید و ار حضرت و آنچه در زمانی هیچ بادشاهی را نه هر کس و چیس برهنه و ضمیر

هر کس با مردم القا میکردند حاجی در مسند صدارت جای کرد آن تیمر و تکبر بدست کرده

نخستین عقد در این پیش را بشست بازرد کوه گران سنگ را و زمان و کاه مستهار حرف باد را

حشمت خاک ساله منکوفه است شاهزادگان بزرگ و بزرگان سترگ را در سیله‌ی صعب

جوابرا از منعه و جابر و شیر ابا تمامات لام فریعه نهد و ترنگ گشته و تیم و ضربش خشیده

خدمتها کرده نعمتها بعد چند آنکه توانست خمیل کرد و در زوایای حمقی بازداشت

توانائی آنرا که تا وقت این سخن شرائی نیز بتوجه خاطر کیمیای نظر ملک الملوک است اراده پادشاه و حکمیه

لکن قضا رسانی زبان سوسن ابکم را لال کند و گوش نغمه اصم را شنوا با زد نعمت کانی دهند

طعنه قوت و دلالت فن را از نصرت علم بکرد در کتاب خار و گل را برابر کند و هم اقبال

لطف و گلش را بر تاب زد

و بصدد بت فطرت و جنون جبلت در اثر جنس و غلظت خلق در مهلکه حیرت
نرسد و از حبیب نسب نرسد

مصادقت نامه ارادت ختمه در کتابه خصوص نگاشته مصحوب فلان از خصیصان ارسال شده بود
در انجمن شهود شرف ورود یافته آفتاب سطوع عطوفت ضمیر بر جناب مطلع و ورود آن فضا بر تو اطلاع تافته
داشت مشار الیه بعد از استسعاد ادراک سعادت حضور ساطع النور در عرض تقاضای مهام اغراض اخلاص حاکی
و جمله مقاصد آن فرزند بمقام از سطورات ذریعه باستدراک بیام شهود ضمیر محبت بنیاد ارسال کرد
حکم آنکه با راه اخلاص آمال مطلب عدم موالات ارای ادب سطح عالم آرا شهود شده
در اثر وقت مشار الیه را از درگاه عالم مطاف رخصت انصراف میرفت لازم آمد بسطر
سطری از شوق خاطر مهر بهر ملاطفت را ارادی باز نگاریم و در طی آن شرح شمه ای از نکات ضمیر
بحر نظیر بر دل لعم حکمای الطاف انه را مشار الیه علی علیه لدی الورود بران مسموع شود
خواهد داشت و وضوح عواطف ما را نسبت تجانب حاجت بتفصیل بلفظ و مکتوب نیست
و شبهای هم قصد شیم خیر نصایح مطلوب نه اکنون فصلی تست و تفصیل تست نهضت را معتصر است
شوق صحبت شریف موصد کوشش و مجرد جلوت نشینی گزین تا صدر ارا اقلیم وفا صاحب لوائی عرصه وفا
جلیله کشورگیر و قلندر دار الملک تقریر پادشاه دیار درویشی داعد الکمه در اشتباح
بکار باوت سیاح فضای مرشد طریقت و بر تکیه جمعیت صافی ضمیر که در صفهای
صبح صادق از کسانی شرحیفه و عالی فطرتی که بدل مهر انور در دایره صبوح خضر از کسانه

کسکه بتمکش فیض تازه در زیوره کوشه [illegible] به همصحبتیش بعضی درویش را الفت
بدان عدت حاصل است صاحب طریقتی از جنبات حقه و [illegible] تعلقی [illegible]
عارفان معارف را بر قامت حالش بکسوت الفقر فخری آراسته و بسلسله [illegible] تجرد [illegible]
از اخلاص آب و گل پیراسته صورت ظاهرش بمعنی [illegible] اسلم وجهه لله و هو محسن [illegible]
و باطنش مظهر ان رحمة الله قریب من المحسنین یعنی [illegible] [illegible] است [illegible]
از آن ذکر [illegible] از [illegible] باطن اشراق مواطن [illegible] سرائر غیب و شهود
لمعان [illegible] ضمیر حقیقت تخمیر [illegible] در عالم [illegible] از [illegible]
گزین واقف و خبیر است حقیقت حال را احتیاج بر گزارش [illegible] رجوع
بصیران [illegible] سرشت نمود هر چند در نظر طبع شریف [illegible] اشراق [illegible]
دو در قطعه [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible]
لکن بکلمه حالی نمودن [illegible] بحضور گرامی نمود واضع
خط بندگی معروض میدارد [illegible] خط [illegible] [illegible]
کمال [illegible] [illegible] [illegible] بود با قطعه [illegible] خط شریف

و بنج

و بنج قطعه دیگر رسید اگرچه قطعات سبع در معنی صورت [illegible] تمام [illegible] بود
زیبا سرشت بی نمونه از قطعات [illegible] لکن از وصف قطعه خط [illegible] صد [illegible]
[illegible] در [illegible] عقیده [illegible] در [illegible] [illegible]
نزد [illegible] خطش جام است [illegible] در [illegible] آن [illegible] اگر
بصر [illegible] خطش [illegible] آراسته است [illegible] سواد [illegible] مژگان
[illegible] محرف [illegible] این خط را [illegible]
[illegible] خط [illegible] زلف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] قطعه [illegible] قطعه
[illegible] [illegible] [illegible] در باره [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

حکایت قرة العین — نام این زن زرین تاج نام داشت و از دختر حاجی ملا محمد صالح

قزوینی است و شوهرش ملا محمد پسر ملا محمد تقی و عمزاده وی است و از وی فرزند نیکمال داشت و شمس

ملا محمد تقی شهید ثالث فهمیده است و صبیه فصیحه و بلیغه آمدی او در همه علما و اعصار زراندکه

و این دختر نیز با اینکه روی چون قمر و زلفی چون مشک اذفر داشت در علوم عربیه

و حفظ احادیث و تاویل آیات قرآنی حظی وافر بود از تحریر قصاید شیخیه کلمات

میرزا علی محمد باب گرویده و از جمله اصحاب اولی و از آنکه که طریقت آن در او اهم از شریعت بود

برای حجاب زنان را از محرمات مذهب جعفری شمرده دیگران را نیز گفت به مرد و زن فرض الکتاب

او صاحب میرزا علی محمد باب و از زنان و فرزندان خویش دست برداشته و به اطراف اعلام دعوت کرد از کمال شوق

بر منابر و مساجد ماه پاره مسند نشیند با زاد و علامت نقاب شمع او را به دامن نهاده لیکن او را بر

الترب و قرة الشمس الضحی نام نهادند و حاجب لغرة العین لقب یافت مجالس خود را

حجله عروس برآستن میکرد و دامن راحتی لباس بخش از آستر مدارا داشت و میروان بابیه

حاضر کرده به جهت بزرگان در میان و نخست ترک ازتخت طلب کرده چون دامن اعطای منفق

ازدست وی رخ نمایی میکرد و از احادیث و آیات شرح نکات علم توحید الکاره منکشف

میرزا حلو میکند صورت آتش فرخ ربودی چهره بکشف متعصبین بابیه میدیدند و بنای ستر

را مرتفع کنند دلهای دوراه با فوت ز دانی افسوس میکرد لباس میرزانه دست بنهان

اورا به بازرستان در غنیمه محبوس و حجره مسدود نمودند ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار اورا

تفرس کرده از در طرد و منع بیرون شد قرة العین به همه مجتهدین و علمای دین لعن واجب

الاعتقاد میدانست بر قتل عم خود نیز فتوی داد و اصحاب او هنگام سپیده دم با حربه برادو تیز

و در مسجد میان نماز و نیاز مقتولش ساختند از حمایت زهد و ورع و او را عمو درمیان جماعت

از مجتهد شهید ثالث لقب گشت — هم در اثنا میرزا احمد شاعر چند کوزه

خط از ریکونت در شهر صفی درگذشت و کلم قرآن تحریر الخط تاریخ وفات او گشت

آنگاه شاه شهید در سنه هزار و دویست و ده از قتل و ... دست یافت و ارزو در کنار گرفت مسند

بزرگان درگاه را با جانب معقول داشت و حکم رفت تا صناید و مشاهیر خلقان تمامت ایران

در طهران حاضر شدند و در جشن شکوه اختیار رفت آنگاه تاج کیانی را در محل بر کار و جانب

زینت ترصیع داشت بر فرق فرقدسای نهاد و با زر و زبر دریای نور و تاج ماه را سیق

از زر و سیم بلکه بشکو ...ب بازوی جهانگشایست در شهای تاللی منضود را به هر یک بضعه

معصفری مبرقه کافوری میمود از زیبای و جمال کعبه پاک در او خیمه و شیر جهان کش

و از زمان بارگزیده و دختران شیر شرزه گفتار تر بود بر میان بربست و بر تخت کوه الکی

بشریعت ملوک پیشین زنان و سنت سلاطین باستان بر نشست بزرگان ایران و اعیان

امصار و علما و فضلا درگاه و سرهنگان سپاه از روی صف برکشیدند و درود شد شد

و تحیت و تهنیت فرو آمدند و با آیین معقاشه و خلعه فاخره مفتخر و مباهی گشتند

در زمان خاقان مغفور محمد خان عزالدینلو قاجار که حضرت مورد عطوفت شاهنشاه [illegible] بود
و در ایام [illegible] به مسند خلافت نشست اورا [illegible] بیست [illegible] خانه داشت
و هنگام [illegible] خواجه [illegible] استرآباد و قبایل ترکمانان سر طغیان داشتند
برادرش امیرخان را [illegible] ترکمانان [illegible] مملکت [illegible]
مدت ساخته آهنگ مخالفت و تسخیر مملکت نمود در این وقت [illegible] از جوانب [illegible]
گرفتار [illegible] استرآباد [illegible] اورا دست بسته
هر [illegible] میان [illegible] از [illegible] بسته شهر رفت
و [illegible] شیخ الاسلام [illegible] شیخ الاسلام سادات و بزرگان شهر را
[illegible] خاقان را [illegible] بزرگان [illegible]
و [illegible] خان [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] گرده
و [illegible]
و [illegible] قطع کردند
[illegible] برادر [illegible]
[illegible] محمد شاه [illegible]
چون [illegible] اورا [illegible]
[illegible] بود [illegible] از هم
[illegible]
[illegible] از هم [illegible]
[illegible]

بسم الله تعالی

[illegible] مسافت [illegible] آفت [illegible]
[illegible] فردوس است [illegible]
[illegible] الطاف [illegible]
[illegible] شده بود اگر [illegible] شود
[illegible] آمد [illegible] ورود
و [illegible]
[illegible]
ادله و شهود است

بسم الله تعالی

شهریار جوان‌بخت وارث تاج و تخت شهنشاه عالم و غازی عالم‌ستان فروغ آفتاب سلطنت
دربهای کتاب میمنت قدرت و دست کبریائی قوت قلب الهی حجت جود و جودت آیت
عدالت و جلادت مفتاح مواهب مصباح غیاهب شاه شیران برو از شهریار شاهان
جهانگشا صدر السلاطین میرزا الخواقین المؤید فی منهج الدین نصره الله الاسلام و المسلمین ظل الله فی
الارضین لا زالت رایات نصرته مرتفعة و سحاب کتائب اعدائه متقشعة ایران
ثانی آصف سلیمان طلعت ذکاء و ضیاء دولته دار و بها مهجه کالبدر عقبی لا زال ظلال اجلاله
ممدوده و آثار سلطنته محموده بر سریر مملکت و اریکهٔ دولت بمصدوقیت فطرت و خشونت
جبلت و شرارت خلق و غلظت خلق مهبط عطوفت و محط رأفت فرمود و سکینه
صدارت عظمی و جلال امارت کبری منفرد ساخت شهریار جوانبخت و ظل الله الکامل
و منظر جلال و جمال است خاتم که ظل تابع ذی ظل و ضیاء مطلع بیضای بارو سکه نضارت
بهار برد و خشوع و خضارت بهشت شکست آنچه وزرای بیشی با زبان زهرآگین و جبین رجعت
و ضمیر پر کین القا میکردند جنابش با سخنان فریبنده و کلمات ربائیده و دل ارادهٔ وحیدش کشاله
انشاء همی کرد و هر شهریاره دیگران با توپ پاره‌کوب منظم کردند جنابش با ده سطر مکتوب آرایش
همی داد از پیشگاه ذره تا ذروه مهر انور و از رعب دریاجنبش غضنفر را اشک فرمیداد ثمر بیش
سرمه‌دار اش موجود است اگر از کرم بالش و قهر دل و همت وزیر نافرمای کسعبی تمنی دو صعبی منی ابدیه
بازی همه‌دار نهنگ ضیغمی و شیر شمشیرش در این حمله سردش را در هم شکست و مارو...

جمعیتش را

جمعیتش را در هم شکست اکنون و آغاز دولت و ابتدای اقبال است این مفتاح امارت
و کلید وزارت بدین لیقه و قلم را برجسته‌تر از اسم شمشیر و علم فرمان‌روا خواهم تا تمامت قواعد
سپاه و دل رعایای دو کار است نرم گردن و فرو دل تابنده تر نیکنام صلح از آب زلال
بی‌آزارتر و در روز جنگ از پلنگ دریای خونخوارتر باشند که خطهٔ میمنت و ودیعهٔ سلطنت است
در سال هزار و دویست و بیست و شش هجری که جمعه از عزل حاکم نعمی در ارض کاربس آشکار گشت بهانه سمت اتباع جمله است
نقبه قیدار نام ایمن و بیخ در آن ارض است در نیم فرسنگی آن نقبه قریه‌ایست که ده از عمل‌ها مطلع و در فراز قلعه
چشمه‌ایست معروف بارعمل بارجی در طرف آن قریه جبلی است مردی از قبیله شاهسون لخله ده کرنه فتح نام داشت
دختر خویش را با جهان خود ناگهو گموچیان روزی در دامان آن جبل لخله از نهر ایشان نشست نگریست و زیر از
زر و زح مرد نشد و مرد از زیر چند جاده و در نظر آفتاب کمتر و مرد جهان آن جمله را برگرفت نیم نهان کرد
دختر را با نیز و خویش به ساخت فعلی این راز را در امانت و نیمی نشست و خاک بر آن کرد
دانچه از زر و جواهر یافت برگرفت و نیمهٔ دیگر در زمین نهفت مردی از ایل کردی محمد نام داشت
برای پسرواقف گردید و در جست که ده لورا بوده است و قرار بر آن حال است و ... به برف دکان وی گیر
کرد و آنکه بی‌میرزا نیم و زر بیافت و بریده ... افتد که جسم بطرف شهر ران شغرگود ازان
حاجی برخان شد اما از آن همه چیها را چون از منصب حجت تا این گفتند و بعضی گمراه را برحق خواسته آن مرد در آن
و از بهر خود نهفته بود برداشت و نزد یکی شاهزاده عبدالله میرزا فرمان‌گذار خمسه آمد و صدارت جالی
بازگفت شاهزاده کس فرستاد آن آثار را از کرد آن فتح باز خود داشت و آن آثار از زر بود مرصع
بلعل و زمرد و فیروزه و کمری زربفت مرصع و خنجری که قبضه و غلاف از زر ناب داشت و مرصع بجواهر آبدار بود
و جامی از زر سرخ مرصع بلعل و فیروزج و مشربه از ذهب خالص و چهار پهلو داشت و دیگر صفحه‌ای

زره بر زبر ساخت زرین لعبه است و یک علاقه شمشیر از زر ناب و چند قطعه لعل با ابزاره الماس و بیست و
پنج قطعه مروارید هر یک بمقدار بندقی بود شاهزاده کیمیا پاره از آن حضرت اعظم کامکار فرزند ارجمند منیع زر
بنا فرستند هر یک بمیزان بیست و پنج مثقال بود همه را ایام سلطان گیتی ستان ... چهار چمن ذات شادی
سعی ترش ملکانه والهام جلیل کارنامه وزارت طراز صدارت در ناصیه احوالش مشاهده کرده منصب
صدارت کبری بوجودش بلند اوانه و خاطرها رنجیده و دلهای افسرده بر بدل ... طراوت تازه است
تحفظ و تحقیق تعقیب در کار و بهر کرد و ... در جهت عقبه امور ابتکار بود و ... بعرض مهر برسند با تنجیکه
ضرغام دالسلام نوال کرد و بنیک ... شفقت باز توان آنقدر حد همتش را از اوج طلب غضب بطرز حاکم
دیباجش را با نکو بمهر جفاها کرده هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرده انواع لهو و لعب بر داخته
زعفران ... افسوس گیتی دریا . آسمان انجم شب تهالی باروی زمین را از خورشید و ...
در نشید و در آن بساط آسمان ساط یکبار دیگر خمهای خمر گسار و نوافی ساز های ... و دست ...
زوی کوفتی و دهان ... در آخر ه ایوان بیش قبه مطهره را از خشت زر کند و از ذروه قبه تا پایه
فلک بجوار بوم سازند جشن سرور در آراسته و باطنش جرس ساخته کبری تمام
و تیمور بزرگ در داخل جشن جای کرده بشمشیر مرصع بجواهر آبدار و خنجر منقش ... شاهوار و کمرشان بشیرده
خورشیده خاص منصب ولدیت عهد تاج کیانی را با جواهر شاهوار و جلیب زینت ترصیع داشت
بر فرق فرقدان سا نهاد و بازوبند دریای نور و تاج ماه را از رفیق آرزوی هیچ ابنای نبود بر بازوی جهانگیر ثبت
و رشتهای ... منضود لولوی هر یک بجثه عصفوری یا بندقه کافوری مینمود از بین شانه کتف ... در اولی کمر
شمشیر جهانگیرش که در ... مار گزه و دهان شیر شرزه ... بود بر میان بست و بر تخت شاهنشاهی
بشریعت ملوک پیشین زمانی و سنت سلاطین باستان بر نشست

وادعاء

و اوصاف مکارم اتصاف و مآثر ذات حمیده اوصاف حمیده و خصال سعیده صدر والا قدر
ذات مقدس نائب تیمور انتساب الهی اگر چه خاطر دریا مآثر و طبع خورشید مظاهر سپهسالار برای آرایش اعصار
و ارایش ملک و نظم حدود و ثغور و انجاح مقاصد خویش و دور و بسطت کشور و عدت لشکر
و توفیر منال و توفیر حال و انتظام مهام کلی و امور سلطنتی و در جمله علوم جمیله خلقیه
و فضایل جمیله ذات و ملکات برحسب ترقیات و استعداد بر مرتبت ارفع
آگاهی و بصیرت در بستان جهان را از نونهالان باوکال دانش و نونهالان بینش آراسته کامل هر کیفیت اقصی درجه
بر تمامت افراد ملک تیمور ایام دمتان ارایش فرمود بمراتب کمی و مزیت دانش
و فراست کیفی نگهبان بیضه اسلام مشید ارکان حاکم شیر پایه افراشته نعمت و پایگریش
موجب مزید عزت در همه صفات و محاسن ادب از آن صفات با محمود و معدود که
در بیان شاهی مکرمت و دلایل صفات کریمه ایست دست بر دست دهنه و سلطر بر سلطر نهند
جوهر ما بعد او در رشته و ثنای خامه را تحریر کنند و در سلک کردن روانق بر تمامت مردم اوقات
خصال ملکی و صفات ملکوتی از هیبت رکیه روز و میمنت روزگار بر جبهه ش هویدا و کفش
کار گزاران درگاه و قربت ها یکان بارگاه مستجاب از حاکمان سده سنیه سلطنت در پیشگاه
و دانش و آگاهی در هر باب روزگار در حضور لامع النور رایات نصرت علامت
خاطر دقایق مظاهر با حل و عقد و رتق و فتق مهام انام و نظم جهان و انجاح مقاصد کیهان و جهان
کیهان کدام مایه فلاح و رستگاری و کدام طریقه اسباب و خامت فرجام و تباه کاری

وراده

روش کامرانی جهان مقصد سیمین ماه باوج معالی که کیوان درگاه و رتبه سپهر پیشگاه
پیشگاه ایشان ملجأ اصناف امم و طبقات مختلفه اهل عالم گشته از مقتضیات عدل و نصفت شعار
این وجود کثیر الجود سپهر مقتبس انوار از مهر و ستاره گشته و دانش آثار اعیان
کوشنده و خاطرش از رأفت و عنایت شهریار امیدوار بر زبر مخفی مرحمت ملکانه
عطیت خداوندانه خداش بهینه و اختر دولتش بر آسمان اقبال هنرها خامه
مبارکش زیور نامه و حرف آرای هر نگارنامه و مستمع مکارم مستحسنات و فر داور
در خجسته طور گشت خداش کامکار و بر تخت کامرانی پاینده کناد هر سخن
مفتاح ابواب فتوح و هر بیانش مصباح شبستان روح است و هر لوح دل از مهمات
عالیه و صادرات و واردات متواتره بزرگ گشت این اختر فروزان و آن مه تابان را
بر معارج کامکاری و مسالک شهریاری پاینده و تابنده گرداند و از دقایق و لطایف خیالات منشیانه
گلزار بزرگی و [illegible] و دیده از دولت و اسباب عظمت و رونق امورات او موجود
مقصود مهام بزرگ و مسالک عالیه از سیاست عباد و حراست بلاد و نگاهبانی
و صیانت قوام و نظام امور تمام بر تخت سلطنت و کامرانی از طالع خجسته و دولت رای
عظمت و حشمت و رفعت و برازندگی این عنایت و راحت موجب نخبه است همه کس را
اسباب فخر و اعتبار و پیشرفت کار و شادی هر دیار است تا مراتب معنی و منظور
گشته [illegible] از آنجا فروزنده مهر ماه و فرازنده این [illegible] درگاه که سرافراز [illegible]

در جمیع خاص و عام بیشتر تعصب بار این امیدوار و آن زرفشان نگاه را هست مرجع خلق جهان
و امیدگاه ابنای ارباب کمال حضرت دارا است و هیچ سروران دنیا بس کیخسرو نشانند [illegible] افسر زرین جهان آرای
سرافرازی فرزند گوهرهای ممتاز کلاه بهشت کوییم و در خورد چه ستایش نمائیم و هر دانا
بازو و کمال عنایت و رحمت چو چشم در بهینه جلالت و اصالت جولان داده و چون در
ایوان نبات بعرصه معاملات جانم [illegible] کارهای او قرین اقبال و دولت او را بیدار و در روز میمون
و روز نگارش پایندگی از آن نسخه صحیفه جهان به نمود این گوهر رخشان روشن و بهینه جهان آرا [illegible]
آفتاب درفش و کلکش نیکو [illegible] از فروزنده مهر و ماه و فرازنده اختر [illegible] ماه تا در
فلک ماه و بر زمین شاه و در آسمان تابش از خورشید و گوهر [illegible] آرایش از [illegible] ایشان
جهانبان شاه و این ماه آسمان پیکر به ماه و بر [illegible] و هر روز دانش نور و در هر روز [illegible] دلفروز و در
ایوان بزم و [illegible] هوش نکهت ساغر و زهره [illegible] کرده از فروزنده سپهر گردان فروزنده
مهر تابان تا [illegible] در آسمان تابش از خورشید و در جهان آرایش از جمشید است این
شهریار کامگار را با بخت بیدار و تخت برقرار برجا و پاینده و این [illegible] را
اوصاف و آثار [illegible] مقصد [illegible]
آرایش [illegible]
[illegible]
[illegible]
شرح [illegible]

در قصد رود الله قمر رفیع و خاطر بلقا تا رفیع او مولک است

شیر را المقتول نادری بوزیر هرات نوشته

کنه امیر مهراب بیک وزیر هرات بداند در این وقت بعرض همایون رسیده که آن وزارت
پناه در قلعه هرات طرح عمارات عالیه و خلوت و قهوه‌خانه و حرم سرا انداخته است و املاک
متصرفات تبعه نوکرهای همایون که ... عرصه را ... تنگ کرده و وسعت دستگاه او ...
بر اهل قلعه تنگ کرده نواب همایون ما ... در عمارت برای دهر برای ... ملک و شهر رتبه برتری
و سروری ... همیشه ... وارسته از زحمت و ... بر ... نوشتیم آن وزارت پناه داد ...
این ... است ... او ... در ... آب و ... حقیقت ... بجهه ...
تصرف در خاک ... زمین فرو ... و ... خدمت را ... همیشه ادعای ... خدمت
میکند ... خدمتی ... حکم ... مصرف ... همه و ... است
اگر ... این بار ... ضرب و شتم ... در آخر او ... و الا ...
عرصه ... در این مدت ... که ... تقی ... دیم
... عالیهای ... عمارات ...
حکام و املاک را که در دار السلطنه هرات و توابع ... کرده ... ضبط نموده و ... الکا
دهر ... مصرف ... همان ... محصر ... املاک را ...
داده ... صرف ... و ... صنایع ... صرف ... خدمت این ...
و ... دوا نواب ... ما ... سوزانیدن است ... نان ... این ... است
احتیاج بتحریر بستان و باغ نکنند

بروحی ... و ... صلوات علیک ... دره ... الکریم و ... العظیم هو
نازل ... الفضل و الکمال ... فی فلک العز و الجلال ... برتر و ... عبارت
و ... فی ... النور و ... السرور و الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور فانه
... کان ... فی ... مداده ... آب ... طالعه ... و ...
... ... قانون ... در امور ... از
... ... مرحوم ... حوادث ایام
... ... منتظر ...
و ... امور ... انتظار ... منتظر
... خارج از ... در ...

این ... حال ... واقع را ... از

الودع فی ... فی ... الحریق ام ... بالنصب فی ... الله
... بالبدیع ... فی البدائع ... و عقب ... و ...
... و ... اذا ... وعدو ...
... و الکرم ... مدی الدهر ... العظیم

... درست ... اذا ... و اذا ... و اذا ...
... و اذا ... و ... الرفیع ... کافور ... در ...
... کردی ... بر ... ملک
... ۱۲۶۸ ... آفتاب در ...
... کنند در طهران ... از ... نفحات ...

و کار به پیوسته مشغول همه بار شد تاج الدوله محبوبه ملک دولت است و حضرت شاهزاده
سیف الله میرزا پسر فتحعلیشاه است و نسب هر شش ستاره شهریار از مهر و ماه است مع القصه
این مولود مسعود را برای پسر و شهر تا در سرای سلطنت روز بروز و ماه بماه همی بالیده گشت
شاهنشاه در حسب این شاهزاده آفرین از زبان فخر الدین و کرامت طریقی الا سلطانی
کشور است تا سلطان محمود منشور ولایت عهد از پدر او در اوان گرفت شاهزاده را با تاج
و جامه ملکیه مخصوص خلعت و تهنیت است الحمد روز بزرگ شده و حق شناس بنده سپاس گستر را
حضرت شاهزاده ساخت و تفقد کرده بر سر بار ملک آن گفتی اصابت آن مقام گشته تنگ
به و اصحبت و فرمود از تاریخ دولت است تا آنچه کار بعضی که تیمه کار را از من سیده تا که
قرابت کهنه و عموزی پسر فرخ هم آن صحبت شده را گریزنده روایت نعمی در سبب شیم لو
از آن سخن بود بزرگیت ادا معنی و سخن گشت را کمتر ظاهر رقم آن خوشی و لا فرمی از حضرت
شاه در آن کلم ولایق قصه کلامی خوبی بیش و سخنی چند بیش دیدار شده این کتاب مصداق
آن سخن است در صد خطاب آن است عام بفهمند و خاص بپسندد در زبان فرانسه کرد تا از جانب حضرت
شاهزاده بندگی بنده تا بحد طرف خبر زن افاق را بر وجه حاضر کنند در بیان ارجامه و جاهای
و مستحب و مواجب و تقرر و توزیع و عطای ضیاع و قطاع بصدور امر جناب صدر اعظم
و در آن اوقات بود باشد روز بروز در طلب استصابات و استمرار قریه ماروقان را
از توابع کاشان دهی است با در معمور و قصور محصور با کثرت رعیت و تمام صنعت بسیاری

اهری

اهری و سوغات بسیاری این شعبه کسی تفویض شد و منشور رفت و طغرای فرید و لعل جاوید
تاکید یافت و هیچکاه از سلطانی بنده از اولاد و احفاد این بنده و حال تعالی دولت باشد اثر
در تصرف تدبیر قریه آلوده تغییر و فرمود چنانکه خدمت تو در دولت با جاهای است خواسته
نعمت با دراز این خدمت جاودانه از نفی بنده رای حضرت بسر رفتم و چشم دارم و آنچه ایام
بروم و بعرض رسانیده ام که دعا از تو اجابت ام رفته ترا که این کتابی و وقت آن سخن ترک
نیز توجه خاطر دلیم و نظر ملک همکی است در ادای آن و طلبیه حاکم قصبات رنبان و رسم را
نگاه کند و کمین نمیتیه اصم را شنوا سازد نعمت که این دهر طلاقت و دولت و فرخ از آن حضرت
علم دادن نعمت بزرگ برد تا بنده شکری کمترین واجب داشته مانند کان را در راه نعمت
و مخالف صاحب سخن جحت نبین خزانه که با شاه کریم لطف تعمیم کرده در کتاب فارسی و
رادر کرده بنده کتاب کلمه و قیش را ربابت سازد و نقله تفویض کار دولت چند با کتب خواهد
گفت بهر ترتیب طبع عملی داشت تا در همه ممالک شهره گیتی و مردم از آن بهره کیرند
و روز بروز نو آن کتاب بطبع رسد و شرح و هر سطری با کلمه و سطری بنویسند تیلر ایالت انگلند
صبری ترتیب خاتمه کرده هر چه باشد از این پس پدید شود در هر جلد کتاب منمقه خواهد بود و مشکور حضرت
قصه تفویض ولایت عهد کسی با روش ستاره فلک سلطنت و مبارک شاهنشاه مملکت امیر کبیر قاجار
امیر نظام و بعض تفویض این منصب با در روز عید مولود خاتم انبیا محمد مصطفی علیه السلام

تخت بیاری رفت بنده نگارنده بحضرت مراجعت نموده تعمیر ستره سینه تقسیم محمد رسول
علیه افضل الصلوٰة السلام والتحیة بحرم مقدس سیدان سید الشهداء و قبله تحیاتی تاریخ دولت شاهنشاه
در صدر این جنة الجنان بالطاف الهی درج شد پادشاه بزرگ بنام مبارکش عنوان شد و بنا تمت رای نقضه
نفقه ولیعهد کردن فهمیدم حرم کریم   ولوله ضلاله وقف نمودن قنات نجریه فی سنه ۱۲۲۳
ها و در این اوقات قنات صدر نجمی ناصریه دولت خانه ها از جانب شرقی و غربی و در جنس ده احداث
جاری شده به موجب وقف مرحوم در مدارس و حمامات و محلات شهر قدیم و بازار آن زمان شاه زاده
عمارات از جمله طاق ها که دولتشاه روز خاص مسجد و مدرسه صدر اصفهان بود جناب شیخ محمد حسین بنام سید
و حمام صدر و ... شهر ایران میرزا کاظمی نظام الملک و حمام بوزر اصفهان و در این حکیم و ... است
و در ملک آباد و معاصر آباد است و متولی آن شیخ محمد محسن و در اراضی اعظم عصر در این
تشخیص داشته شد تعمیر بود و بعد از آن تقسیم محله ها و دولتشاه روز خاص مسجد جامع و بیوت احداث
و خیرات در آنجا بنا شد و حاجی فرخ خان امین الدوله بیوت شمس در آن کرده و آنجا است و کرم
غرب آن ... تعمیر بود و متولی جناب شیخ رضا و فرزند او شیخ محمد مهدی و مدارس
از آن جمله مسجد جامع است و دولتشاه روز خاص تعمیر موجب هفت ...
و تولیت آن مفوض به حاجی ملا علی اکبر است و مدارس او اعظم ... حاجی محمد ... و دولتشاه روز
تولیت آقا سید صادق مجتهد طباطبائی و طلاب حاجی علی خان حاجب ... و حاجی میرزا ...
محکم ... و حصه ... حاجب الدوله حاجی ... و فرزند او ... اعظم ... متولی ... بود

و دولتشاه روز از جمله مسجد شاه روز محض ... ارک مبارکه سلطانی ... در اصفهان ... بوده
و بحکم شهریار حضرت اقدس ... بتعمیر و تقسیم ... و صحیحه شرعیه و در حضور ... شرع شریف متصدی
مقرره مشروعه جاری و در ... و تعمیر ... اعصار معروف و آن قنات مزبوره
جزو ... مشروعه بحرم ابدی ... و از نصف ... و اراضی ممنوع فرمودند
و مقرر ... شرایط مقرره مشروعه ... آرام ملک
و در حضرت خدا ... بسبب تغییر و تبدیل ... امنای اقبال ... ادام الله ...
مصابیح ... مملکت مفتاح خزائن دولت شاه ... سلطنت ... خلافت ... شمس سلطنت
شاهزاده ... ولیعهد کردن عهد دولت ... مهر ... در آنجا
... فرزند ارشد ... از روز ... ملک و ملت
... و ... دولت ... بجهت ... تفویض ملک ...
باو شرح رفت و میرزا ... مظفر ... میرزا و ... میرزا و ... میرزا و میر
... میرزا و ... میرزا و ... علاء الدین میرزا ... خلاف ...
... ساره ... و از ... ولیعهد دولت ... کردن ... از صدر ...
... شهر ... شاه ... جهان ...

بتیغ کج راست کرده و نیزه سنانش دشمنان شاه را [illegible] داغی که [illegible] عالی [illegible]

داده و عقاب [illegible] دل دشمن را نشیمن ساخته [illegible]

فرستند [illegible] عبور کنند و اگر [illegible]

استشمام [illegible] و امروز صدر اعظم [illegible]

[illegible] آب زندگانی [illegible]

[illegible]

[illegible] از پس آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

تعلیم فارسی

[illegible]

[illegible]

ولادت [illegible]

[illegible]

بسمه تعالی

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر   من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

تر از ذلت محروسه و امراض مزمنه که از این ریاست بحرکت اتفاقاً عارض
دولت ایران میشود بنظر اهالی ممالک محروسه وعده میدهد وقوع یک
امر عظیمی را که احدی از آحاد خلق را نتوانند از آلایش آن رستن نماید
رسم عدل و انصاف همه جا مستحسن و فواید آن در آسایش خلق خدا و آبادی
مملکت و تمکین دولت کلیة ظاهر و هویدا است در ایران این
رسم متروک شده و بجای آن آتشها از ظلم و بدعت روشن است
و شرارهای این آتش هر مرتبه بالا گرفته که در همه جا پیدا و نزدیک است
همه جا را گرم شود یعنی در طبیعت محرور دولت مرضی
بحرانی تولید کند که علاج آن از دوره طبیعتهای ایرانی خارج است آثار مرض از این
تشنج جزئی که در اعضای رئیسه دولت پیدا شده است استنباط خواهد شد
خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه آن امید را از مردم سلب کرده به چه بهره
در شهر روا میداد باشد و در بعضی اعمال هم میرسید بعرض منعقد و وقت
و حسن سلوک اهل شاه میبردند خشک قناعت او که تا ارکی واقع شده
آن را در دنیا خشک شنیده در صدر سلسله سالک ظلم
کنند کاش پادشاه این اثر با سر رحم چه خواهد بود

جنبه نفس

جنبه نفس صاحبان و چشم خصال شاه شکار لقب پادشاه را طوری صید اراده
ورای خود کرده اند و اغراض دقیقه تنگ دل نزده از گشتن صحرا و کوه و کشتن
حیوانات از صبح که فارغ شود منتظر شومی انجام که قطعاً موجب قطع بیخ
و کاهی عمر و شور بدیهی بخت است از خود را خوب ظاهر کند

درخت اگر نکو بود کم زرگانی   مرد و دست کشد تجربه بانی

اگر بالفرض که خبر در خاکپای مبارک تصادف کند که یکی حاضر بودن شکار
خبر که باشد و دیگری حاصل شدن یک امتیاز که تمام عمده با تعداد ب
همین صیادان آن اعتبار که بخبر اول است بدومی نیست
عیب کارها که مغایر مصلحت جهانبانی است و مخالف سلیقه جمهور برده بود
و اغماض این اشخاص از نظر پادشاه برخواسته و اتفاقات مذهبی القصر بشته
کاری که آن اگر در لباسهای مستحسن جلوه میکند طلوع خلافت را از مرکز
سلطنت و حمیت خوی و عقد امور دولت مرتبه منتظر کرده اند که نهضت موجب
عادی در نهایت شوق و جاجا است و منادات بانجمال مسّی واکراه
گویا این صیادان را پدران نیابت ایران که طالب بازار انعقاد امرکت عهد
و علاقه طبعی است که هر وقت استراحت پادشاه را در مرکز سلطنت طولانی
دیدند با هم گردانیدن استقامه پادشاه را خواهی نخواهی به دوش اسب حرکت
میدهند تا امور سلطنت و ملکداری انقدر خراب خرگوش نماید که هر ذره
آن از نظم ملکی   خبر که سلطنت قدیم خود باقی است امر عتیق و مهمات

چند روز است که پادشاه را اطراف و اکناف مملکت حرکت میدهد
و اگر هرزه اسباب حرکت نبود ریاست کلیه با یک لفظ نیم تمام معنی وزیر بی
تعطیل امور طلسمی از آن بالاتر نیست با این کار هم آشتی میرساند که نظم کند
این واداده پادشاه و سکوت او چون از حد جواز گذشته مردم را توحش
زده اخته است که خدا نکرده وجود مبارک پادشاه مسحور و گرفتار جادو شده طایفه
از ارباب حقوق نعمت لفرات است ادعیه باطل السحر ما دامت داریم
از مؤیدات وحشت این کی آن است که ریاست کلیه خود را
بصورت جادوئی نشان میدهد شب اکثر علی الغفله با شبره آرد آلود از آسیاب
بیرون بیاید برای خنداندن مردم احمق پادشاه صورت سلطنت را یک
صفحه بصافی تختی بالمره که عکس برای هیچ صورتی نیست و از جهان نمائی.
لطافت طبع نشوره لوبی مترشح است که چیزی جز خس و خار از آن نمروید
جلوس رئیس کلی با نیت کلاه و پوستین بر روی صندلی . . . .
بر روی صندلی از در فرار میزند که ای مردم از من چه میخواهید هیچ امری از من
متمشی نیست جز اخذ بر جمعیت که بر معنی استغنای جاه استعفای
که روغن تولی از مرحوم والدم پیش مردم بعنوان قرض الحسن است
بر جمعیت جمع آوری میکنم و در این اثنا چشم براه و گوش
بآواز است که از خبر ناخوشی کی از مجهرتین دولت که بدخوض است ندید و از
خاطر وحدت طلب خود را آلوده کند و از مواجب و مرسوم آن مرحوم که تمام است او

هنوز مسلم نیست مبتلی بمرض نماز در اطراف صندلی او دیده
از متعلقین جرب ناب و رندان عالم سوز که مصطلح بین معروفند از قبیل حاجی سید الدوله
و امثال او تبرک کرده ایستاده اند فوائد فقه طهارت میرزای مؤید الدوله
و فتح فرهاد میرزا و فسق فیروز میرزا را که علمای کاونی پرستند بجمیع کفایات
الفی اللقفات راجع میشناسند دسته هم از فیشان و سیت امروز
حراست جمیع وقلمی تیز کرده اند که پیشتر خرابی آذربایجان و تمامی ارکان
و نظم قشون ایران فرامین منصب و علاوه مواجب و اعطای نشان
و خلعت بنویسند رسومی بگیرند و در هر قضیه خواه نفع دولت خواه ضرر دولت
ایشان بمدعای خود رسیده باشند پادشاه با همه مردباری
متغیر میشود متحیر میماند که اگر وقتی کسی مصدر خدمتی شود بتکلیف حمیت
و بمرام عطیه دولتی باید او را امتیاز داد با این تغیر و تحیر مجبور میشود بمطلب
رئیس کلی و اتباع او . . . . . .
میل خاطر پادشاه آنچه شنیده ایم مصروف ترتیب مردم و ترک
رزائل و ترویج رسوم آدمیت و انسانیت و از آنچه اسباب بطالت
وضایع شدن وقت است و هیچ عیب هرزه [illegible] اغراض [illegible] مثل آنکه سلطان علم را
که بعقیده عوام نشانه سلطنت عجم است بتقلیق قائمند و آن اسبابهای
طرب را که مورث نهایت و بطالت انگاری بود موقوف فرمودند
این شخص با مبالغه درویشی و خاکساری و قلندری و ترک

دیگر همه بهمین سلام و قیام بی‌قعود تا یک امتدادی از امتداد سلام ایستاده
بیشتر در حضور خود علی الاستمرار منعقد میخواهم ظهور دیانت را
بهیچ چیز حمل نباید کرد مگر بمخالفت سلیقه و میل پادشاه حتی بعضی دیگر که
عنوانات نیز از اول بهمین مخالفت ظهور یافت . . .
در تقدیم اوامر ملوکانه آنچه با میل و رضای اوست تسلیم صرف و سکوت محض است
چه فرمان یزدان چه فرمان شاه هرچه با میل و رضای اوست اگر
همه در سر دیناری باشد با منافات ظاهر و خفی و سکوتی که کارگرتر از نطق بعضی
استمالت میکنند تا حکم پهلوان را باطل و عاطل نماید این نوع سلوک او
با مردم اهل ایران را از آداب قدیمه منصرف کرده اوامر سلطان را افسانه
می‌پندارند . . . .

قصه مؤیدالدوله اقتضا میکند که این ازدهای عاقبت کار ریاست کلیه را توجه
حضرت ولیعهد دلخوشی میدهد و التصاقات ذات البین را با ولیعهد بر
بنیانهای نهانی محکم کنند این طبیعی است که از خصایص مردم کوتاه‌بین حق
ناشناس است ریاست کلیه را در وجود مؤیدالدوله چنان فانی کرده که اگر
آن دزدیهای نیست و نابود شود و آن دزدیهای تشکیلی خودشان را بروبس و بعضی
بیش از این ظاهر کنند مؤیدالدوله را از دزدیهای برندارد
. . . . با این کیفیت که در ریاست نیست این نمود
هم الکه محروسه روا قصه خودرائی و نخوت او میکنند روی او بعتبه برگردد

علی آ

قب آقا هنوز از قرب بحضرت عبدالعظیم بازنشده و آن احترام را از
میرزا حسن خان وسیله درجه میشود هزاران آن در حق رؤسای ملت مرعی
نیست در لهجات بزرگ با قوه مالیه و جربزه کلیه استظهارشان
بملت است که اگر وقتی در این قوه ضعفی پیدا شود لقمه ملت خصم را جواب
گویند و بهمین سبب دقیقه از دقایق احترام را نسبت بملت مرعی
نمیگذارند بی‌احترامی که در ریاست کلیه ایران نسبت
بملت میشود باید بیک مصلحت مخصوصی حمل کرد طبقات مردم ایران
در این ایام فترت که در ریاست کلیه بی‌فقر و درویشی میدید در دوره طبیعت حالیه
هر طبقه تابع اعتقادی شده‌اند شخص ریاست کلیه که خود را از او تا روی
زمین میدانند و از زوال ملک یقین میپندارند و بر تکیه‌گاهی مقیم و متبختر شده
استکبار و نخوت را بجائی رسانده که اگر پادشاه او را رای امری فوق اختیار
کند انکار را جواب میگوید و بهیچوجه اعتنا ندارد و این شکایت که از
استغنای جبلی او تولید شده . . . .

انقلاب و اوتار از نشر کرد و اساس در اولین حال که جناب آقا جلوه بشرط
داشت از خلوات مجلس آن پادشاه و حرفی از تزکیه نفس و تصفیه قلب
و تهذیب خلق بمیان بود همین که شأن آقا بالا گرفت و مبتلی بشرط الدرسی
و تکلیفات ازبر کاری افعال صفاتی و ذاتی آقا ظهور نمائی بهمانهمه همراهان
از همراهی بازماندند که معراج آقا مقدمه استدراج ایشان بود خبر ندید

در خلعت کرامت پوشیده و بموهبت قرب دائمی و صحبت متواصل
با اسرار آسایش و خواهش و ظهورات عوالم ابتهاج آن انجمن طبیعتشان سرد است
و سیرشان از صدره سدره بیشتر نیست زهره ملک بعقده قدم پیشتر نرود
شعاع مهر تابان سراسر جهان را فرو گرفت کرم شب‌تاب تابی نبوده
نیاورد گر او هست کلاه فرقیم کفالت دین و هدایت حق
و یقین نایبان امام و علمای اعلام در قیام آنها بطریق انبیا است و قوام ایشان
با بیداری همت علما در ادای تکالیف الهی و اضائه سراج وارد اله
منهاج قصد رند و باقتضای مصلحت وقت رای امروز خود تکلیفی تازه ایجاد کرده اند
هیچ میدانند اگر در رفع ظلم و مرحمت صبر در ضرر آن
عبث دولت ایران میبرند و خلق را ناچار میکنند برای اموال و اولاد و حفظ
سفارتها را بوصایت اختیار میکنند حرف حقی گویند قادر به تحمل از
اعانت ایشان عاجز است مفاسدیکه در صدر علمیه ایشان بنظر میاید
هیچکیب در نظر اهل تحقیق پسندیده نیست مگر گوئیم هنوز مرجعات
رغم و حسد و آتش این دو خصلت در میان این دو طایفه مشتعل و فروزنده است
و در معنی انما المؤمنون اخوة رخوتی بهم رسیده که برادران دینی با این
درجه با یکدیگر در مقام نفاق و ستیزند اگر کسی شریعت
دوست مستبد است در اطفاء نائره نفاق و تهیه موجبات وفاق دامنی
بکمر زند و اسباب صلاح ذات البین شود مردان را حفظ نظام

سینت و مصلحت شخصی و دولتی عصبیت و نفسانیت و استبداد و حکم تکفیر
این یک نفر مصلح را از هر دو محضر صادر میکنند و آن بیچاره تا قیامت مردود
و فریق است این رغم و حسد بالغضب در طبع روسای ملت و دولت
بمرتبه راسخ شده که ضرر آن بهمه نفوس و جمیع معاملات میرسد
احکام ملتی و دولتی از اعتبار افتاده یک حکم
نیست که نسخ آن در دست مدعی او نباشد این بحث بجائی رسیده که
در نسخ نسخ اطبا نیز ناسخ و منسوخ بهم رسیده اگر طبیبی نسخه برای مریضی
بدهد اوایل یکی از رفقای او مقرون بصحت است اعمال دوای نسخه او
میکند و هلاکت مریض باین است بتمکین طبیب دیگر و تصدیق
حذاقت او با این نفاق که در روسای ملت بهم رسیده و نفسانیت
مردمی که گاهی آستانها و در گرد قبور آقا از قبر بابا منصرف شود و بالفرض
نه از کجا اینده قبر بابا را زیارتگاه خود قرار دهم
همین نفاق و نفسانیت سبب تفریق علما شده و ایشان را از رتبه و درجه
استقرار خارج رتبه اولی را بمقتضیات علم و حلم و وقار با حفظ
صنایع و عقار از همه کار باز داشته زبانشان در کام است و از انفعال
حج در بام نیز شریعت است ولیس حمله میکند بکس
اگر مظلومی بمطاعیت و مرجعیت ایشان ملتجی شود چاره فوری نمیکنند بهر
جهل ثمرات وجود خود را در غایت حقانیه مدعی مستظلم زا

بظهور حضرت صاحب الامر تمشیت میدهند فواید رتبهٔ اولی بالنفس مقدمه ای است
که از آن سد جابرانه و تعدی جبری در معاملات شرعیه مردم بکار میرود
و کلم من بیده فیقبضها عن صدوره و کان منتهی قطعها لو امکن . . . .
رتبهٔ ثانیه را دواعی احتیاط حفظ بی مانع بود از سست کردن عنان
عوام وحشت داشتند که مبادا فتنه حادث شود که از دفع آن عاجز باشند
ولی حاله رسیده اند ظلم و دولت اسباب شکایت و نفرت همه خلق شده
از غضب عوام مضایقت ندارند . . . . . .
رتبهٔ ثالثه که قوس صعود القلوب حیات طی کرده اند و بروحانیت علم
و عینه الشیخ کتب غرائبه مسطوره و لکن باقی دونها [illegible] مرکب نیروی مجرای
لصاحب کرده و بی اجازه در علم امر افعه شرعیه اقدام دارند مجهز به کتب در
رسائل شان میدهند و به حکمت و ذلک الکتاب غیرینه و حاضرند
هر چه باراده مریدین بگذرد بمقام فعلیت برسانند از هر جائی صدائی بلند
شود مثل سلسله ارباب بر خیزد با جمیع اصحاب میریزند و نعره وا دیناه
و اعتقاداه بلند میکنند احکامیکه از درجه ثالثه صادر میشود از
احکام درجه اولی و ثانیه نافذتر است زیرا که در اجرای حکم خود با همه جا همسر باشند
او باش ملت در جاله نهر در این طبقه و علم و ترکیب و کلم شنیده از ل
دو ستکر لرزند و امیدواری که مردم او باش و هستکه همه حجه از این درجه
علماء رالله از درجه اولی و ثانیه مرارند . . .

باین

مذهب شیخیه که از متجددات تشیع است این اوقات کمی عقد
نرمی شده و تجربه دولت وقت ایران حاصل کرده قوای [illegible] را بشهر مزاج
دولت علیه متهم میدان [illegible] و مبلغان دولت را مشوکیت
خطر از عروج این علت نیز قاصر کرده است عنقریب ولیعهد دولت
ایران را شوکت اندرونی و بیرونی [illegible] امیر او [illegible] معتبری شده از
یک شیخی معتقد را خواهد کرد و او را عصبیت آن مذهب هیچ امید ارده که از
حوصله دولت و ملت خارج است و اکثر از اعلی ملت بزرگ [illegible] ملت
ولیعهدی تعیین کند که مردود ملت شود
علامات حاضره ایران طبایع و قلوب اهالی ملت و دول خارجه را از ملت اسلام
متنفر کرده و بعقیده انها دین شده که ظلم و تعدی زجر و شکنجه انعدام النفوس
در ازای تقصیر یک نفر جمعی را تاراج کردن و مردم را علناً [illegible] از درجه اعتبار
در آستانه اخرص و رسوائی خاص و عام کردن و همه حقوق ملی و وطنی را باغراض
نفسانی و رشوه و تعارف ضایع و باطل گذاشتن از اصول ملت اسلام است
و این دولت و ملت را دولت و ملتی شناخته اند و جمعی دخلو تجوز
فقرا و ضعفای ایران که از حکومت [illegible] رانده و لغه است
از ولایت فرار میکنند و زبان حال از ریاست کلیه عدیده [illegible] تعدیات
حکام که احوال تفاوت [illegible] بکلی گشت با اینهمه عدل و انصاف
پادشاه که همه جا آیین برخط [illegible] شد تنظیم حکام از درجه اهالی ریاست کلیه

جواب میگوید فقرا از ضعف خود جواب میگویند در سکوت رعایت کلیه
موجب رضا است و همه ظلم و بدعت و خرابی مبنی و اجازه او است ما
دیده ایم در آخر سال حکام و مباشرین این تفاوت را در کمال جرئت
با تفاوت عمل دیگر خود خود رئیس کل قلمداد میکنند و در عوض اینکه
تهدید کنند در هر اداره فرمان پادشاه تکلیف کرده اید و عدل پادشاه را
بظلم متبدل نموده اید تا بهانه تراشی میکنید و حکومتی معتبر تا نهایت دارد
همان تفاوت عمل اسباب مداخل بی زحمتی است
برای رئیس کل در هر سه مقابل آن میگیرد و بصیغه مواجب و استمراری بمردم
تقسیم میکنند بعد از آنکه بجزو تا خود رسید که بیشتر آنها جریمه است
در غفلت حاکم بر جسم بهانه جو تهمت یا بازاری زیادتی از عمال و مباشر
جزو گرفته در ضمن تا خود بعقاب رفته و حال لدی باسم تفاوت جمع مالیات
افزون میشود سالهای سال فقرا و ضعفا که از ادای
صحیح مالیات عاجزند باید جریمه مجبر میرا میدهند در میدانند کمیت
لدی این بار را میکشند و دعا بدوام دولت میکنند
از این تفاوت عمل و حقوق غایب و متوقع تجارت تازه
ایجاد شده در شبیه است با بازار هراج فرق در این است از بازار
هراج و معامله آن هیچکس ممنوع نیست و از این بازار تربیت گدایی
و پرور دکان دولت ممنوعند خاصه آنها که پادشاه بنظم معاش انان
مایل است

مایل است محقق صد نیست و صد دو نوکری و لیاقت و استحقاق را
کرامی از این بازار لغو و بیهوده کرده است
مثمول پس تحصیل مال حق دارد که به هر درجه از مناصب و بهر مبلغ از مقررات
نایل باشند نایل شوند عشق بجز بیده بر فنون فضایل
اشخاص چند در عداد عام استیلا و قیمت منصب و قدر مقرری را
همان روش که در بازار هراج رسم است اسم میبرند آنچه باید تحویل شود
در لوحی تحریر میشود حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است
اگر اعتبار ثمن اقتضا کند نصف مالیات یک ولایت با باجی
مخالفه در حق یک نفر برقرار شود و یا مناصب متعدده و متضاده بشخص
واحد تفویض یابد راه تاتی و مضایقت مسدود است و مردم آن باور کرد
اگر کرام کشیده تا حال رئیس نظام نشده و مقررات
و کفایت عایل را برده یا از تشریفی عقلی او است یا از ناشی شدن
و اهل منصب این بازار هراج رای مزایده حاضر نیز
مستحق نیست این بازار عوام را در خواص رجال دارد حق کلمه را فقط
نموده سعه پادشاه را از سبزی شال و کلاه شرف در باب و تشریفی دیگر
نمونه سبز لکار در لباس نموده عدد مستوفیان از حساب گذشته و بدرجه رسیده
که جز ستره درجه کسی شماره آن احاطه نخواهد داشت
تا در کمصوریت رعایت کلیه می آمد تفاوت عمل را در ضمن خزانه

فرض کند و پایهٔ وزارت به را که حسن کفایت خود پاید برد و ترغیب و ارباب
صنعت و حرفت علماً عملاً تقویت کرده باشد
و از حسنه او در امور زراعت و فلاحت و استخراج اختراع
صنایع راه مراغب با ارباب فلاحت و حرفت القا کرده باشد
و تقلید این به مبادیات ما را مستغنی از آواره شدن و دواعی پروردگار است
محتسب حقیقی نخواهد گذاشت ثمر خیری بر آن مترتب شود
ان الینا ایابهم ثم علینا حسابهم
صیادان صحرانوردان شکار ماهی به علاقه و عهد باطنی که با دودمان
سلطنت داشتند که دو تا مرد را بالتفریق معمول مقرر داشتند و آبادیها در
قرق جناب آقا گذاشتند قرقچیان آبادی جمعاً در لباس ارباب
قلمند و گاهی سلسله پادشاهی نیز حاضر میشوند در ضبط و ربط ارتفاعات
ممالک محروسه همه مصروف باید که چیزی از قلم نیفتد
لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها
حامی ارادهٔ شیطانی رعیت در ولایت دیوانی است در احراز آن
بهره و سلسله ... بدست همین قرقچیان نیاز حضور جناب آقا
رای هر کس از این قرقچیان رجب مشیت جناب آقا
معین شده در عوالم نطفه و علقه و مضغه مدرجه از درجات ثلاثه
قرار دارند ظلمات بعضها فوق بعض معقولترین آنها میرزا اولی ... نطفه اند

نفط

نفط بسته شده و از حفظ کاری خسته گردیده مستوفیان ... قرینه رتبه اولیت
و اولویت داشتند بالنفس در اولین درجه بی رجوعی واقف شده اند و بی اطلاعی
ایشان از محدث ولایات ... و اگر برداشت ارباب این جمع
حاصل بسته شود از کشف آن عاجزند و از وقوع تهمت ایمن نیستند
اگر از حالت قرق تتمه کتاب مبارک عرض شود ریش حاجی میرزا شفیع
سرازیر در کمر است و از چشم حاجی میرزا نصرالله گرگانی دیده میشود ... این
قرق گیری ارزان است ولی فروریختن ... ازو ... والله در این قرق
سخت ... ممالیک پادشاه جدید است قطع دیوانی و مواجب چاکران دربار را
جز خود خرج ... نمیکنند این قرقچیان در این جزو ... ازو در
آلیه مردی می بینند حمله شان از بازو ... است ...
هر جا املاک آباد و ملک مردم با نصباعت بود و ... آن ولایت
دیوانی ... میکرد ... بارث ... مدخل و موقوف ... شده
ولایت آنها بر املاک ... از تقدیم ... بدل جمع
عاجزند ... گردیده ... حاکم از عهده ... آن ...
و جزو ولایتی ... و تخفیفات بخرج محسوب میشود
مرسومات دیوانی که در حق وجوه و اعیان و فقرای
رعیت مقرر است در آن گیرانی ... سه ماه به ماه عوض میشود و هر یک
... بخشیدن قسم و بخشیدن اسم تغییر میکند و آخر تمام مبلغ توسط ... اول

قرهچی‌ها که در حقیقت مستقل شده‌اند از ازدیاد وجوه بدولت باعث
میشود و سر مواجب [illegible] و مقرری کمتر بی‌کلاه می‌آیند
اهل ایران از ظهور این مسئله که وطن ایشان محل رحی و سیاست
آنها شده ناچار باطراف و اکناف عالم متفرق میشوند و بقیة السیف
چون تمدن ایشان بلطف صحرا و ساباطیت از خلق عالم استغاثه
میکنند که بهایات وحش و بهائم مستغرق شوند و از این فرق آن فرق
میگریزند شاید در رجوع بعالم حیوانی گریزند و الظلم مرجوع و انهم من خوف
ایشان را دستگیری کند

حکومت ایران نه تقلیدی از اسلامیه است نه تقلید عدوی و دول
کفر بلکه حکومتی است مرکب از حالات ترک و فرس
و تاتار و مغول و افغان و روم مخلوط و درهم و مرکب حالی است علیحده
هرج و مرج زیاد که در هر چند قرنی یکی از ملوک طوایف مزبوره
بایران غلبه کرده‌اند از هر طایفه حالات گرفته و مذموم در ایران
باقی مانده و در این عهد همه آن عادات کماهو جاری میشود
اگر اجنبی کسی که آن حالات بگوید حالت حالیه با اجرای
عادات را اقتضا نمیکند که بهترین قانونهاست و در همه عصر مستعمل
معمول داشته شعرا و مرغهای ایرانی که از نظر بدیع و سایر ملل خارجه
برگشته‌اند و دولت ایران مطلقا در ده رتبت ایشان منظور شده از علوم

تعصبی

تعصبی و تقلید آن امور بعد معاملات ایشان منحصر شده تنخواه ملت
و تحفظه دولت در مدد و ورود بار ایشان روی بانبد نمیشود که از اروپا آورده‌اند
از مرجعات اخذ و طمع و دزدی و حسد بمرتبه تقدیس ایشان
و تنزیه میکنند که همه مردم حتی پادشاه با آن جهوت طبع و فراست گویا
شبهه میابند که آب و هوای بلاد خارجه عجب چیزها از اروپا بیرون
آمده که تدقیق اینها بالذات ممکن است و قهر باهیت میکند
. . . . . . این اکثرا نواقص هم بالطبعی متأسفانه
که از جهت خود اظهار تعجب میکنند که از ولایات منتظمه باین زودی
چرا بممالک بی‌نظم رجعت کرده‌اند و گاه با جلال پادشاه متحیرند تا چند
از تمهیدات اسباب ترتیب غفلت بلند
این تعجب و تأسف تا وقتی است که سجود ایشان از امور ملکی کاری سرزده نشده
بلکه مصدر کاری و شغل شدند با اطمینان کامل که فتح اعمال ایشان تا چندی
برکت ساحت قطعه اروپا پوشیده است و این رفته‌رفته گیری در
صدر و کشف بی‌حقیقتی آنها نیست بلد و ست ایمه بی ترتیبها بر منتظرند و در
پامال کردن حقوق مردم و ترویج فنون بی‌دیانتی و ترک غیرت
و مروت و خرقات امور ضاره و طمع‌ها و تصدیقات تصدیق بد
و خوش آمد و مزاج گویی بروش دیگران و تصدیق عمر و تصدیق پاداول
ایشان حیفد ال مرتبه ملتفت که پادشاه از مأموریت ایشان پشیمان میشود و متحیر

میمانند و با اینها بچه قانون سلوک کنند بکارهای ناشایسته الحق و
بهانه منافقی چگونه بار ایشان پای یکی از اسباب نفرت و خشکی
خاطرها شاه که در تمهید اسباب تربیت تاثیر دارد ظهور حادث این
جوانان مستعد است که اقوال ایشان حمیّت در نظر شاهنشاه بی‌معنی آمده و در
مدت وقتی بنفس نفیس سیاحت آن صفحات را تصمیم عزم دهند که از
مکتسبات خاطر همایونی خبر زیرا که برای مملکت فایده عمومی داشته باشد اسباب
فرهنگ

ولایات سرحدیه ایران از ریاست کلیه سؤال میکنند که انتخاب این
حکام که سکنه‌ها را متفرق کرده و اراضی را از اسلوب المنفعه دور و اولی غیر ذی زرع
ساخته‌اند باراده کیست بکدام اضطراری رئیس کل ایران جواب شافی
کافی خواهد کرد که این حکام از منتخبات خاطر هستند لاعیر دستور العمل
و احکام سایر ولایات خارجه را در دست آنها می‌بینند همه بهره منصفانه
هاست حاصل آن تخت و تاز و غارتها نیز نصف و قحط‌نامه‌ها تمام میشود
تشویش منسیم که معامله حاکم حقیقی با بچه نفس خواهد بود این حکام‌ها غنی
نشده از سختی است بلکه از مشغولی و بدبختی است

از حمله آمدت خارجه که بدست عاملین جور و تاخت کنندگان
ایران واگذار شده و در شهر آن ناگزیرند بیم شیر است که در زیر
برورش رفته و خورش آنها جانهاست یکی اهتمام شهمیمون ملت

بر فتنه و فساد

به فتنه و فساد و اخذول حمی ثابت کرد نسبت مردم بتعجب با
اعتمادالسلطنه مرحوم که جاسوس اجنبی بود و جاروب امر
در تکمیل این صفت از رنجها زحمتها کشیده خونبها خورده خونها ریخته در
انتظار که ابتدای کار بهمه دیار داشت در قطع اعضاء و هتک استار و
نقش صدور و نبش قبور و شده و ناق و ضرب اعناق حیوان مبالغه کرده
کف زمین از موج خون بحری عمیق است و خاک معدن عقیق تا این
عملی کامله مدت او اجرا شد

بنای جنس او نیز عاملین جور الی یومنا هذا القای حکومت خود را در اجرای
این عاملات و با عدام مخلوق خدا مشغول‌اند بنیان ملت و بنگار
دولت را هنوز مشغولیت حال بر داده در ترک این عادات و جان کاهی
مردم ایران را بهیچ راه تدبیری کنند که هم جامع جهات حزم و احتیاط
و هم مانع غرض و عناد

حکام و عمال که بدستور العمل وزارت مالیه مامور میشوند که بولایات
حاکم علی‌الاطلاق‌اند و در تصاحب مال مردم و ارث باید تحقیق اطفال یتیم را
میبرند و اشباح عقیم را بر نمی الوالد حالیه و مراجعت مأموریت را
بمخارج حکومت و تعارفات رسمیه و رسوم متعارفه و قروض قدیم و جدید
و مخارج حشر و حساب و خاتم غزل و عقاب را موازنه می‌کنند
وقت میشود با اظهار عرضه عالی سخت تا عبارت مخصوصه مرد و تحسین شود

در الحق خوب از عهده ها بات را بر آمده و مستحق هرگونه التفات

نمی خوب از عهده برآمدن تحقیق نیست در تجربه کتمان نیست ها شاه است

و ظاهر کردن نامه اش خالی و استعمال نمودن آلت جارحه و جهر بر زبر آورد

و استعمال در نهب و غارت رعیت اگر بعد از طمع امنی حاکم در قطع در مقالی

بابت حاصل است تحویل وجه الصندوقخانه تحویل تحقیق در عهده اب

رعیت بهم خواهد رسید و والله تجربه کم تمام ملک اف رشته جان رعیت بیچاره

پاره میشود در راه جابه ارباب جاه محدود است در باب ثواب و قسمه گذشته و قحط

دیوان را محتاج معرفه است

بعض شایستگی امنی در جمیع معاملات شرعی و عرفی ایران الطوری باری جاری است

در هر طبقه در الزام هر چی منهی الیه حیات شان بسی ناگوار و مذموم است و ما در هیچ قسمت

کره ارض حتی جزایری تازه در محیط که کشف شده میشود از انسان اما

وحشی خصال نشنیده سراغ نداریم هیچ هیئت مجتمعه در دروغ جنس زینت مغایره

بمدارات و مقتضی قبح نفس و نهب مال خود از خود داری کنند و حتی قرار دهند

در صواب از صواب و دیگر کار از یک ممتاز نشود

یا من للتعقیبه البلاد و بلیغه العباد خطاب مجد الدوله است در نرصف [illegible]

انواع متعدده هست و کثرت اسب و گاو هست ازول [illegible] وجواد

نشده آن معروف ادام مجهول الجسم هر جا حکومت کرد از اراضی

آن ولایت

آن ولایت مجهول المالک شد و ولایت خمسه متفرق شده و جمال سعد آن

سبب معلقه در اصفهان و یزد و قزوین و کسیدیان هرچه ملک ارباب بود خالصه دولت

تفصیل سلوک و شرح وجود اورا روسها در روزنامه قفقاز خوب نوشته

و شرح حالی میرزا زکی آدم او مظهر صفات اوست در روزنامه روزا سخن

منطبع شده آنچه از اعمال و افعال این مرتبه و مرتبه بنویسیم

هزار یک آنچه روس و عثمانی نوشته اند رابر نمیکنیم و لیس الخبر کالعیان

حمزه میرزا و میرزا احمد قوام الدوله بعد از خدمت مردود ازو

کفایت شان دولت ایران را از خاک برداشت حقیقت حکومت میکنند

گویا حمزه میرزا در این حکومت تازه در امارت حشمت لقب یافته تعهدی

کرده در تقویت این لقب از ترکمان انتقام بکشد و خود را بعد از آن

برای میسر نیستی ام کند

آنچه خبر میرسد فتوحات او تنها بگیر کار خانگی ختم شده الهیار خان در جری

در باب خود در ارک مشهد بباب پوس و الله شرف کرده است اسب

اسباب و همراهان اورا خدام حضرت و الله ضبط کرده خودش المنة لله بدار الکفر

اسیر نمودند رئیس کل از حمزه میرزا آنقدر نرسید در حرم این بدبخت

در دار الکفر چه غیرت کشی دولت معروف چه بود

وصلت و خویش حاجی محمد رضا بسهام الدوله و امیر حسین خان ایلخانی
اتصال کرده الله یار خان را از آن سرحد نفی کنند
در جزو کلات هم وقتی در خودسری سهام الدوله ایلخانی قدری ظاهر شود
جزو قلمرو مشار الیها شود حد اکثر از اموال الله یار خان و کسان او
که در مشهد و در جزو ضبط کرده اند بتصاحب آقا و حق الکرت او را قاعده فرستاده
باشند [illegible] سرحدیه خراسان که همه از جهات
خوانین سرحدیه و استعداد حمزه میرزا تنها است حیران حاکمی از استعمال آلات
حربیه و فرستادن اسیر و تیر است رئیس کل را انجایل میاندازد که در عهده
ریاست اوست در فوقات دشت میبرد [illegible] تا صبح ولایت بدو
هنوز خبر صریح رسیده که قضیه نفی رجب است یا کس بعبارت معهود
نشان و دست آمرز فرامین منصب و نشان و علمها موجب [illegible] کرده
و خواهند فرستاد همه دنیا دانسته اند که قوه روس در آن صفحات
ریشه ترکمان را چکانیده در مقابل ایشان پا بر جا گذاشته و حرکات ایلان نفیر
حرکت مذبوح است بی جمعیت حمزه میرزا و خوانین سرحدیه خراسان
از آفت حالیه ترکمان ایمن است و مخافت مالیه روس مستبد است بهانه
عاقبت کار کم توجهی اهم ریاست کلیه با آن خطرات عمده که در سرحد
و شمال خراسان مشاهده میکنند اتم واحد است و سرحد را از حسن الله یار خان و حکومت

جدیده

جدیده در جزو ملک متعلقه خراسان که میرزا سمیع خان نبی حاجی میرزا محمد رضا
متعلق شده با وجه خلاف رسید کنیفر از رستاقیان که اسیرا تماما ساخت
کرده است در ترکستان و ماوراءالنهر را بتفصیل دیده در کتاب سیاحت خود از
حالت ترکمان دشت قبچاق و ترکتازی که از آنها بصفحات خراسان شود
فصلی مشبع بیان کرده اظهار تاسف میکند از اینکه دولت ایران از غلامی
شانزده [illegible] اسباب قلع و قمع ترکمانست عاجز و با آنها معامله شتی میکنند بخلاف
دولت روس که در استیصال این طایفه بتدبیر بکار برده ثمره آن با نفعیت نصرت
سمرقند و بخارا است و ثمره با بال آن خدا داده است که چه خواهد بود
دولت ایران عوض اینکه مثل دولت روس بیهش بود آبادی و استحکامات
میدهد ترکمان را ضعیف کند هر کس از ولایات سرحدیه خراسان را که
سلطان نشین معتبری کرده تا که سلاطین مزبوره هر یک [illegible] دو برق الدین نقره
وقتها با الحجه سرخ ترکمان را تهدید کنند سلاطین مزبوره حیران دوام سلطنت
خود را در اتقای ترکمان و غارت ایشان دائمی سرحد میدانند هرگز بقلع و قمع مکه
بر نجس ترکمان راضی نمیشوند هر وقت اهتمار را در ترکتازی و غارت
بعید العهد می بینند مراسلات مشتاقانه ایشان را بولایات داخله خراسان دعوت
میکنند که در آن ناحیت و تاز کاملا حق جوار را ملاحظه نمایند و بازای چند
فرسنخ که مشابعت ترکمان میروند از دولت ایران باتوجهات جدیده نایل میشوند

از این غفلت‌ها گاهی به استعداد دولت ایران ضرر فاحش میرسد به این معنی که
هر وقت از ترکمان در اجابت دعوت خود قصوری یافتند نوشته‌جات
مجعوله سرحد حکومت خراسان را مضطرب و ملجا می‌کنند که مجمع استعداد دولتی را
بمعیت ایشان تا و بهای ترکمان را که [?] کنند اگر فتحی روی داد بتلذذیت و
حس درایت ایشان راجع شود ترکمان هم متنبه بشوند که در اجابت
دعوت قصوری کرده بودند و هر گاه شکستی رسید سرباز و توپخانه دولت به اسیری میروند
هر ترتیب و هر رنگ مقصر دولت است و نمیدانند از چه راه خود را به اسیری
رسانند سلاطین مزبوره از کارات با کمال سرعت به پای تخت خود خود را
شتافتند تا در مجالس خاص از ضعف دولت تماشا کنند و با استعداد
دولتی سخریه و استهزا نمایند

اولیای دولت ایران اگر فی‌الحقیقه تعارفات بزرگان سرحدیه خراسان نشوند از چرک
در خرد و حمله‌ای که تا امروز اغتشاش الهیار خان از جلال در جز به اسیری رفته ذغال دولت
ملک‌تکیه شده قیاس خواهند کرد در سازش امیر حسین خان ایلخانی و حیدر قلی خان
سهام‌الدوله با ترکمانان سازش است دائم و قایم و التزام ایشان واجب بود
در نمودن الهیار خان ترکمانان مزبوره را منع شدید و از اطراف در جز
بیرون کنند

کیومرث میرزا که وکیل‌الملک مرحوم از تربیت او برادر است تیمور
حاکم شاهرود و بسطام شد و این ولایت هم سرحدیت کمال ملاحظه و هم
مرکز

مرکز تجارت تبعه روس است و تمام رالیه را تبعه روس ترجمان بی‌اللغتها از
ورزیده که حکومت دست او بال اسب رسیده در خطوط سرحدیه ترکی‌زبان
از این کم ظرف و ظرف کم منتخب وزارت بیت هزار لکان با این ولایت
تصرف کرده و چنان بر مردم سخت گرفته در خانه و عیال خود را گذاشته متظلم آمده
ریاست کلیه آنها را به دیوان عدلیه فرستاد ضعیف الطالب و المطلوب کی
مکلفیت کیومرث میرزا معزول است احقاق حق واجب بنفس بسلطنطین
مزبوره بنفس قدسی میرزا مسیح محول شده که مع ایشان را با عجز علیه [?] کنند
و از ان غذاها در سلها بکار برده‌اند و امش جنبه که قدری با نها بخانه مأمور
کیومرث میرزا را مدانند

از کرمهای که الحضرت ان از چشمه زیبا کلیه است چهار کرسی‌نشین ایالی
چهار ولایت در اعدام و نفی آنها موفق نشوند تا پیش‌کی حالی نمیشود که وزرای
سابق بچه جهة میرزا ای ولایتی را در کلیه عمل ولایت راه نمیدادند تا بعد از ایشان
با عدام میرزا مسیح فارسی تنفیذ میرزا ابوالحسن‌خان اصفهانی بدفع میرزا حسن قوچانی
خراسانی بطرد حاجی میرزا محمد رضا سرحد داری عراقین و حکومت اصفهان
تعهد بره غرابی ذات البین گذشت که همه آن ولایت را ملک موروث و خانه
قدیم خود میدانند در احتکار رکنه م وجه واد ه ان ظلم و خود معتبد ای حکام
و اتمام همه است این کمی چشم که هر چشم در کجا تازه از خارج منطقه فارغ شده

[illegible]

در فن و فنون از پری بعشوه‌گری و عاشق‌کشی جهدی بلند و قدی لعبت‌آسا
منقش بود و حالیه نگاه غمزه‌اش خط و خال معروفست اندک مردم از سهم و مژگان خود
خبان بهر آلوده کهره و نیز از شرکاء و از زهرهٔ آن نیست حق خود در انصاف جز کنه
دعاوی قریه و دواعی عسکر نه دستی بهم داده نواب والد را انگشت با تدلق کرده
اگر همت سایر حکام بضبط مزارع و قلاع مقصود است طمع والد ایشان بتصرف
قصبه و ملک قانع نیست عمال جهال و بیرون تا زناب و قصر سر زمین ملک
طاق او شده کاش این خیمه بلند بستون مقبول شدی دولت با عمار شد
خلق از غبار او انیس مکرر دید عمر نیست عراق عجم از اقتدار او مسموم المداق
و علاق عرب از حقارت او در حیص و انطلاق است مرحبا بت طبعی عجب سلوک
نواب والد را الحمد شعبه منشعب کرده و برای هر شعبه وکیلی منصب شده تعدادت جمله او
او در کیف وکالت و زیر با لیه مختفی است و در مساوی سلوک مساوات آیت
اشرف حبیب و مدرا با راذل سکه نه بیک کمند بسته در جرا منازه بند بدان
الوند کعبه و بابی ساه را بسالای بشمند کشیده حظهای خارجه ادو وکالت وزیر
امور خارجه معقولات حظوظ سرحدیه از آن صفت شده عمار بیش گرفته و بیش آمده
در عیب سرحدات طریقه درویشی اختیار کرده شکسته و پس رفته از
حمال بشت کرده پشت در وشده آمدست فی تطفیف عشره بزدم دریس شط العرب
سکر گرفته شعبه شهبه کاری او بر دستی و چشم سبز هوای قده کاذبه مدکنی است خاک

قدم

قدم او را کمی بصر خود کرده تا رتبه امیر تومانی یافته و از اینجا معلوم میشود در توضیح
اصلی و تحقیق فرع والقاب شبهه و با ابدال درجه تعدد و کلدر دست رنج عامل است
از معنی وجه برای حکام حیقدر با فایده است از وسعت خیابان شمالی ارک
تنگنای و زوایای قورخانه مبارکه روشنایی ارقام حاصل عمل سنواتی را اطوری کشف کرده
معلوم میشود اندرین صندوق جز لعنت نبود دیگر حاجت نیست در شکایت
روزهای پنجشنبه توپ و تفنگ بصدای خفیف شهادت میدهند اجزای مربوط مسلوبت است

وقت عملی قورخانه همه وقت بر وقت اجزای مربوط چربیده و دائما وسمهای
نیان ناریت شاید از این دهن بسیار چرب کنند حق میرزا علیا دهن باز کرده در
بها بهای متعدد او ره از قبیل باروت و غنیا چیزی برد از حالت علاء الدوله و نظم و نسق
او مخرج ماه حاصلی جز درد سر برای دیوان مرتب نیست بلکه بیفزود در ورود دیگر
از ارسوم بی‌ و ترازین حرارت هوا و تندی مربوط وزیر فرید در جنب عمال شدیم
و انتظامی در این کار حاصل نبود فرمانی صدور و انتظام تازه قورخانه را اخبت است
بسطی مرسیم میرزا و به عهده ایشان آمده التکلیف شاقه وزیر جنب دم بعهد
مزاده شی سالی دارد در وسط زورخانه است آنکه تنها کارکنی با امید
و لحوش او را از رسم اجدادی بیاده و در ایت قورخانه تنها نصف تنهات مرد
کشیده کی ازبه در حبس غضا و شعله ای خشم است و عرق خوردن و عرق کردن

اگر سال [illegible] ماه در ایالات صنایع هنری تازه از او بروز کند آن هنر را به حسن
سلیقه و قوت ذائقه وزیر جنگ رواج میکند و از شر او آلوده باشد
ولی اصرار وزیر جنگ که این هنر را مجبور میکند و حواشی
فرمایشی جناب را تصدیق نمیکند که این هنر را از ترس شاهزاده بیچاره بی
خواهد کشید و دین تازه اختیار نماید اگر در این مسلمانیها حقیقتی هست دین
خود میدانست و از دین آبا و اجدادی اسمی هست هیهات لن یصلح العطار
ما افسده الدهر نفتی نیست و غرض و خصم عدل و نصفت است تا دوم
ملک در حیطه متصرفین ایران محترم است

وزیر عدلیه ایران در این منصب ده پانزده روز است که از روشنائی برق است غرب و شرق را
از انصاف و عدل مملو نموده شنیده ام با جوهریان و متظلمین ارائه معاملت او جنابت همراه همت
آنها با هم دعا است رب عافنا لعصیانک و الله تعالی یعذبک درویشان
دارالطلب قدیم را در این عصر اعتبار جدید اندک بس خانه زنجیر نمیده ولی جمعی را در روز
نشانده بیشتر اعضای مجلس عدلیه از اولاد و اصحاب وزیرند و اسباب وزیر
آقا سرور داده و لعل ارشد اوست و اشد از همه عالم الطبیعه که لن تنکره الواقعه فی
صدر الکلام در صفت سلم رائق و فائق است در بکفان نایق ب التعقیبات
نظام می گوید که سپهدار با فوج عراقی فرمان میداد مشتاق گونه نمایشی جلسش سافته
بمشق قهقرائی آنها را مشق میدهد و جب ور است میکنید در تقدیم این جب کیدی

دارد اصحاب و اولاد بعینه و قوه تره در اخذ استاد ند اصابهم فی اذانهم و فی حق را
نشنیده انگارند سماعون للکذب اکالون للسحت اطاعت به حق آن پیر بی انصاف
با مر و نهی آن جوانست و محاکمات بر ترازوی عقل او متوازن است نه بتراضی
طرفین از متحاکمین هر که التماسش بیشتر است معتبر است و ذی حق است والله بحق خواهد بود
دار مجلس را دیده و چراغ در دیوان عام است جسورانه سخن بلند نه کی رواه در صورت
از شرع است نه از بیرت ها یا خود بهت کرده به بیتاری فتاوی او مرافات
پس مانده را هیس کشیده تشر میزند بکشید میخواهم

نسخیر با آنکه از حرص و آز این مرد پیر ده معلوم نیست از منجانب کهنه ما
کبر سن و فقدان اسنان و انتهای عمر و وقت کم آزاری و نیکوکاری است
هری را اسنه اکرده در حالت حالیه و قرون خالیه او هیچ مناسب نیست در نگاه
بعینه دکان عنبر زنی شده هر چه بخت میشود این بدبخت با جازه عالم
مهور با ورا اسم معدود سوسیف قرض میدهم و از خدای عزیز عوض میکرد این
عراق و استر آباد و سایر بلاد در فی الحقیقه از ظلمی زنم و حفی رعایت کلیه بدیوان
عدلیه پا شنده اند و جاد ظلما بخفیه که سال متجاوز است که آن دیوان
در خرابهای شهر مسیر هر نه شاه شده حسما با احتیاط که این همه عارض در امر قحط سال
هارس [illegible] و مراد با بطال خود عود کنند عاقبت جز نماره داشت دایم مفند

با دولتهای همجوار در منظورات آینده خود قرار عمل و شتاب کنند
و در صدد تصرف یکی از ولایات سرحدیه ایران بشتابند و کار همسایگان
یا در داخله مملکت اغتشاش رو دهد متفقاً از طایفه یا به جمعی از جهال
گذشته آن عالمات شنیده ایم مثل عبدی که بعضاً از خفایای بلاد
سر بیرون کنند رجال دولت ایران با این ضعف قوه چه خرابیها
خواهند کرد جز اینکه نفس نفیس پادشاه زحمت بکشد و برای
تهیه یک فوج هزار نفری فرمایش کنند و یکی صورت بدهند و بعد از چند
از جناب آقا پس کلی حاصل کنند یا جناب تسویه کرده هم دو از
قسطهای نواب معز الدوله دست دراز کنند
معاونت رئیس کل را با دارالشوری باب نقد سعیت این مرض تحت
خبر حاصل باید کرد اول مشارکت نقطه در طبع متوجه جناب آقا و
ریاست کلیه راضی شد در حق کیری استقلال شود و دیگر اقتصادی جناب آقا
در ارمستان قدیم جناب داشت جایزه نیک آنها را بهم مال
دیگر اقتصادی جنابت آقا قیدای تعدی علم در عزیز مال مشهور است
کسانی از تنظیمات در خارجه اطلاع ... وزارت
مالیه و عمده جناب دارالاجنبه است آن رتبه را مزاده وزارت دیگر تابع
او بشود اغتشاش بعضی و لیکن باشد قطع دیوان و محاسبات دفتری در این ...

پادشاه ...

پادشاه را خسته کرده اند و این وزارت ضعیف را یک تقویت کلی بکند که کار
به همه مردم مشکل نشود اعتبار آقا باید گرفت اغتشاش این عیب را با همین
کارها شدت کرد خارج از حق بجای سه دور کلی رفت مهمات نظام
و بسیاری مرجوعات او را با لفاظ مهمله و ناتمام در حقیقت آن به معاونت معاون الملک
به هیچ چیز به نیت مهمی کرده است عزیز ذلیل قهراً با قهره گرفت با
سه دور بیا برفت پادشاه دیگر وجه نیست آقا به هیچ نیت جمع نمود در باب
کلیه در این اوقات در ایران مبتذل شده اگر خود را در عیب و کبر و خود
در جمال هم ظاهر میکند امرای معزول عزیز خان عزتها یافت هر قول هر نفر از منسوبان
آقا در میز نه برای آن تن تو کفیل مفوض است بس همت آقا این شخص کافی
موافق شده در امر جبره سربازهای قراول نهره متهابات مرحوم ایلخان
خزانه و در نظام منظم بود قراری میدهند در زحمت آن وجوه میبرد که با انها راجع
از آن کارهای تنظیمات قشون متصل اطلاع نشد و در ضبط امور موشح شده در زیر
مورد جناب اغراض بعضی ملاحظه میکند بعد از سالها تجربه در زحمت انحصار کلی بر
باشد در عقل خودمان را کنار گذاریم معتقد مرد که فرنگی نبودیم در سالها ریاست
به چند نفر جاهل دادیم لازمه تنظیمات قشونی تسلط را آقا است دلیل قاصر در آدم تواند
رخنه کارها را ببندد اما در این صورت تصرف کرد که نتیجه تنظیمات نشنید

هزار هزار جیب مبتر افغانها را پاره کرده تمام هندوستان را گرفت و چند فرنگی
سپاه انست مرزا می جیبهای را میداند شیخ پادشاه هند محوّل کرده از کلت برده
بیایم هزار نفر در این مدت نه از هم توقع طلبند طالع عجب جیبهای است مردم بعضی
خوردند بهم رسیده هر گرفتار این لجن کاری باشیم

ضعیف حال این دو نفر که از وجودشان هیچ اثری متمّمی منبعث نیست بغیر
آنها دو بنای مشیت و اراده آگاه شده نمیگنجد در خرابی آن موجودی خبر خود نشده
گشته کشته شدند مجمعهٔ هستیم مرحله دور رویش وجود این اشخاص منافی در دنیا است
راه استیار و رتق و فتق امور را بر هم زده کردند اینها هم با هم بی مستی
و مراضی خرابه و خصانه و پیش باره اصحاب دولت قناعت میکنند تا موقعی بیشتان
بیاید دوایی بسازند

یکی از اسباب عمده که در اعدام دولت ایران تعجیلی دارد بنا بیات متعلقه
رهبان آوران هر نظام است یعنی آنها که به تجربه زمانی فوجها را انتصاب کرده
و از هر یک فوج یا جهت رنج و کشته و آفت ارضی و سماوی تقدیر جیب
کبیره منفعت میبرند بطوق و شاه هنگی یا تفوق و بند رسالتی بعرض میرسانند
سربازان انگلیس و فرانسه پیش سربازهای داخلی آمدند اگر یکروز جیرهٔ بان رانی

اسلحه

اسلحه میریزند و یا اسلحهٔ خودشان میبرند سرباز سرباز است که اگر از گرسنگی
بمیرد صدایش برون نمیآید آیین بهای سرباز است که در هرات سنگر گرفت
و آن حیات را داشت تکش میزنند عوض نشده است در این قصد نهب و
غارت سرانها و بتقریب عمل عسکر تی برای سربازان ایران ثابت میکنند به نیرنگ
انگلیسی برای اولیای دولت ایران که مهمتر است فوق همه دائم اهالی
ایران اگر دولت دقت را بر هم داشته باشند انیزه های آوران و قطعه الماس که
در امیر امراء مزاج کج و استهزار ار باب غفلت ظاهر باشند بنویسید آنها را
جهت مع خود منحرف کرد بعضی از اینها اگر در شهر که گرسنگی حرکت مروجی از افواج شد
و فرار میکردند به جهت لقمه خمیر که نکب و سریع الهضم بود آنها را سیر میکردند یعنی
بوسه ها میبستند و تاریانه میرفتند در این سال سکنی آقا اقتصاد کرد سربازها را
نیز این مطبوخ یعنی برنج ایران که الله لقمه است و زیر هضم و نکین از وجع جوع
خلاصی دهد … شجاع الملک ملقب بود از حق نه … این گذشته از جانب
آقا در کرمی استحکام رایت نگار با فایده نشده مقدم ترین جمع امور
… وقتی بود که آن تنبیه سربازانی است که از گرسنگی غوغا و شورش کردند این

تمه طریقت و مرتبه طریق حقیقت حکیم بشمارد و باب حرب تجنب آنها
آمیخته‌اند درویشی‌ها داشته را بالکلیه نسبت و هیچ متنبه نشده مقتضای الدوله
مرحوم هر طرف آن کلاهها که اگر تعیینه منیه هنوز گردش خطر را نخسته
بصدر مبارک نمیرفت در این اقتضا و اعتدال را برای قوه کاذبه خواستگاری کنند
از این وصلت که قد خدائی آنحضرت نسبت
اعتبار و عزت دولت برای خود کمی بی‌نسبتی اختیار کرد و شبهه نمانده در ایران
هیچ قدر در ابرام و سخت روئی در مرحله مخصوص رسید که اشتهای ممنوع دولتی و مردم
مرات است منتوانست یافت با اینکه کرده‌اند ابرام از درجه مخصوص بالاتر
رفت و اجرای امر رسم الحق کارهای پست و شنت را چنانی از این
هیچ خفیه شب بازی گرد آن عزیزی
اما شخص قوه کاذبه در نصاب دیرخانب آقا بعضی از منتجان معتبر باید که
مجبور گردیده عزت دولت را بجو و آبروی خالصه سلطنت را نمایند که زرگری
بامید اینکه تا صحبت خود رجوع کند با همه کس گرم گرفت و در این کار به ضرر مردم را خراب
سرکیسه کند مثل شعبده خوابه سر و ته هر در را اظهار کند و مبادا اینکه مشتری از تمام ضرر بی‌سروپا
بیدار ...

ایخوان که مجود و تمایب بهر از آن آبرو و ثواب در حضرت اقدس همایونی
جسارت و جلافت کرده که کار اقتضا او است با وجود درجه او بعضی گران مطلب منع
نیست زیرا که پادشاه محجوب است و شکایه بیجا یا حاجب و داد بی‌حجب در انظار خارجه
و داخله چنین جلوه داده که پادشاه تابع رای صواب اوست و جمعی از متمولین را با لقا
این شبهه به بیراهه کشیده و همه را التجا کرده انها گفته‌اند چون حق تعالی میخواهد
بقومی عذاب نازل کند اول رای صواب را از آن قوم باز گیرد و از آن عذابها بر کت
نیست خانب اما همه عذاب را اظهار کرده و رحمت منقطع شده میتوان قیاس کرد که بر نیت
رای صواب برداشته شده بدبختی انجمن قوی صواب مشار الیه مرا از جمیع
امور گردیده قوه کاذبه از عدالت بی‌باکانه چه اظهارها کرده و بنیادات شبهه‌ها که
چه‌ها بمرحمت خوانده‌اند که از هر کس نشده
در بلاد خارجه با نظم آن سرتاسر آفاق را گرفته اگر از این جنس حیوانات موذیه
که روز بروز بیابد کمین کرده از بازوی عقل ایشان قوی است و حفظ امنیت و آبادی
ولایت بلاد و کار ازشته دفع این حیوانات موذیه را از امور فوریه میدانند و
او را از هر طرف تیر و گلوله خواهند کرد در ایران برای حیوانات موذیه همان سعی

متمکن نشوند اعوان و انصار به هم میرسد برای حفظ آنها وجوه و اسباب ایران
حصه آنها که در عواقب امور فنا ترند و منجمله همین اسباب را مدبره عقل شماره
میکنند که بساط طنطنه طغیان در نوردیده است که کلیه کارها را نقش بر آب
میدانند و بترصد ضد حق النفع رشته امور از یکدیگر گسیخته شود بهمین سبب با
همه کس راه مخالفت دارند سفارت حاضر است که اگر یک وقتی شاهزاده
ایران در چاره کارهای از هم پاشیده و حالت حاضره از دوستان کمک بخواهند جوابی
که همه مشروط باشد به غیاب جناب آقا و دیگران یعنی قوه کارها به
کمیفر زردشتی ذرگان آمده بود بکیفیت بیست نفر بلکه بیشتر از آدمهای قوه کارها بلاد در
گمان دیدیم که اینها روح وکیل الملک بودند بیچاره وکیل الملک که هست
نه دیدی ابتغای غیر تسلیم چاره نمیدید و جواب میکرد بالای معادل کمالیت
جوابی بیگانه اینقدر است دروغ که بیچاره برای حکومت ندارد ما هر دو ساعت این
غارت و ضرر هیچ نفعی نبرده روزنامه به خبر میدهیم که خطوط سیاسی اینقدر است
ادامه ملایات ممتد است در اینباب عقل و تجربه توقع داریم با عقلا که عزم
همراهی کنند و بجا بگویند بسیار ارکان خلق و فرج امور که دولت با تیغ با کمک
تکلیف اهالی مملکت چه خواهد بود چرا اینکه برای کسب اصلی آبادی و

نظم

نظم مملکت که مجلس بزرگ تشکیل شده در اعضای رئیسه آن مجلس عقلای با تجربه و غیرت خواهند
اهالی ایران در تمامیت و کثرت حیات آنها که گرداب فنا نزدیک شده اهم مجلس صحیح الفطرة
رنگینی خوانده ایم و باهم وعده صریح شنیده ایم که نتیجه این مجلس نظم و ترقی دولت است
و اگر مجلس را فقد این عنصر شریف بنمایید حرف مجلس را منحصر کنند به سبب آنکه
باید فروغ تمدن یعنی کفشگری آب و نان و این اوقات نقل مجلس است در شهر
مدارس و این سفره را اقلاً یک جایی برپا کنند که مردم از تشنگی دیگر نمیرند با اصحاب عقل و
غیرت که خداوند عالم بجهت راه بیدن مخلوق خود مقرر کرده پیدا شود و مقتضیات قواعد حقوق
مملکت ایران را از شر این بی تخت کنندگان ایمن کنند سفارتها از نصیحت دولت
جنگ ایران اطلاع کسب کرده که اگر همه آنها را در این اوراق درج کنند هیچ قدر
الطلب تاب شنیدن آن را ندارد این بعض از امور قشون باشیان محال است با جملها
از خوانی ها میان میشود ثابت قدم و زیرکه یکی خود را از رکب میدارد و یکی وزیر ارکان
در امر ظاهر است و این از امر طلب یکی در میدان مشق تماشا میکند و دیگری در دیوان ارک
طلبکاری نشسته است یکی تنها با نصرت دفترداری کمانچه میکشد و یکی از زرها دستوری
بصورت اجزای خود طپانچه میزند در حضرت ملوکانه هیچ خبر پوشیده نیست معاملات
مخصوصانه در این دو وزیر با یکدیگر دارند بحکایت زرگری معروفست که بخبر خوانی و صرف هیچ

خودفروش نه یکی و دیگری در جنگ است یکی جان و دیگری تشفی کم گذارند

همچو ارکان مدبرانند و لب بسته‌اند   دشمن فکر کرده و تحقیقات ندارند

روسای نظام این خدمت و جدال مزدورانه را باور کرده در طریق خوف و رجا

ضلالت و هدایت سلوکی دارند فریق فی الجنة و فریق فی السعیر

از روزی که این منصب با هر شخص رسید الحق دولت ایران خود را نگاه می‌نماید

در هیچ منصب به شایستگی و استحقاق کسی داده نشود در این صورت کلیه به جز کمی معدود

بود از این طرز نجات یافت زیرا که این هر وزیر یک دقیقه از تجربه و تحریر در خدمت

دست دربان فارغ نشینند   حاشا از این بار با هر دو هم

از قوم که دانه نیز خطوط شمع و لغات در دوغ سر و جهرا اسب دو اسلحه می‌نمایند

و همه همتشان تمامی قشون مصروف است نه با تمام عمر قشون را از اسباب … جنگ

واحد اسلحه‌اش و حفظ اسلحه‌اش و سوق اسلحه‌اش است اینها همان فصول شکنجه و تهذیب قشون

کرده‌اند و فصل‌ها است از مرمت المبانی عذاب جسمانی تجربه جنگ از جنگ مرکب است

و این عذاب مرکب است از سه امر شوراندن فوج شوراندن چهار سرتیپ

سنگ را کردن سرهنگ و اگر تجربه در جنگ شد مراد از آن و معتبرین افواج

مقصر و هر که شد ظلمهای قدیم در ضمن تعیینات جزیره زنده میشود بس …

و اگر تحرکی از منبع مقصود و خسران آید و سرهنگ و سرتیپ خائب و خاسر نشدند

حقیقت

حقیقت هر در حضرت بود که کشف نمایی در از جنگ مسئله است رای تدبیر آن

ملکهای و تعلیمات او سرهنگ و سرتیپ شوریده بودند بعضی از آنها به طمع تازه پیدا نشده‌اند

تمامی ممالک آنها را و متعلقات آن را معرض بیع بنماید و مبلغ جزئی اخذ نشود کسی را حقه

و سلطنت و حق شناختن نیست   در هر صورت حاصل وزیر جنگ بعضی بستگی

نصرت و فیروزی با اوست   تو گردوری از حقیقت و اگر طاق آید عذاب

روحانی بتجربه وزیر لشکر مفوض شده   و این عذاب مرکب است از نزار و خز

ایشان شصت و هفت ساله در هنوز حشر داده با اطفال اینها است بخلاف ارباب

که ارادۀ ریش خود را از ته می‌زنند و آنچه از حقوق قشون می‌برد به تشنیه لشکر و بیمار و عجوز

به زور مجبور کرده است به هر آن مصلحه باشند و خود با تحقق به تعجب مظهر فهمانید است

او جهد قبض میشود تا یک برات مهر کند در حدود حجاب سه چهار کس مسئله از دو

یک نه ماه و از جمله یک بیست روزه مصلحت میشود کلیه روزه و این ماه‌ها کاهی

نیز مصروف شده و در این کشور خود را معذور میدارد در قشون جزء است و اما حالی آنها

در دفتر بار یافته نیست

هر گاه دسته‌ای بود از ارادۀ آمده برای مأموریت فوری مهر … پادشاهی حاضر شده این

جزای بهانه همگی عادت محرر است دفترخانه است از جمله علیق محصور

ممکن بود با آنها بر هم … سب معاش مضایقه کرده تا موقع مأموریت از دست رفت

و مستحق منظور شکوه آن دولت بود و نتیجه شد … هر چه داشت از اسباب و …

وغیره فروخت و خود آخر الامر در کوچه فقر و در روی نیستی در وطن خود بمیرد
در قشون ایران اگر ظاهرا آراستگی نیست اما از برکت این همه کتاب و دیوان انشا
در مسند و معارف نوشته و از آثار و افکار و اقوال مصنفین ظرف بهم رسیده همچنین آنها را
به دوام دعا شمرده و از همین دعا و استخاره تنها پادشاه ایران را از دزدی و راستی
کرده بی دستگاه میکنیم و ملک سیاه
نصف حقوق این وزارت بجیب اسکرت آقا منقرض شده و نصف دیگر ما بین صنفه
در میان این دو وزیر با هم حق التحریر و حق الحجر تقسیم میشود و در این وزارت هم غیر
وزارت مالیه در دوان زیر دست برای ربودن حقوق نوکر ترتیب شده و به مأمورین
سپرده آنچه بهر اسم و رسم از بابت مخارج قشون بخرج ملایات بیاید تمامه ضبط کنند
قوه شامه این دزدان بدرجه ای است که اگر نو بزنند در اقصی بلاد و سرحدی دیناری از بابت
مواجب جیره ای بکسی نوکر رسیده حکومتی میکنند تا خود را دخیر نمود که بسعی الی الحلق ولات
حین مناص رو حالت قشون ایران افسوس دارد الا اینکه
از اینکه پادشاه را در مقامی می نهند با تمام این ملامت و تشریح حال آنها است کو
فلا بهر دوام الفاظ رقت انگیز را رجاع کند با اینکه لعنه الله و خلفها الف لطمه
و ضربت ضربه الله وبعدها الف ضربه این قشون با اینکه عبور خود را از سک
سرافرازی یونانی که می بینند باز خود را از خیرخواهی و غیرت معاف نمیدانند در باب

حال میکند

حال میکند تا وزارت جنگ ایران با کروف و حروف مبتدا است پادشاه
هم خود را مصارف قشون و مهمات خارجه ضایع نکند رعیت و سپاهی ایران که حق
در تربیت ظلم و تحمیلات ناگوار نمیکشت و همه ای هم ساز آنها را هیچ جز عنوان
تشکر کرده که بر بعضی ها بی انصافیت مرگ را برای راحت روح خود از دنیا جستند
سپرده اند و در پادشاه و کم ضعفی بهم رسیده مجبور نبود و منکفی در مقام علاج آنکار برآمد
بسیار از آن ایرانی اگر حسرت و بیدار حال نفت مرسوم است
و هکه بر آن کفاف نان گرسنه آشکار میکند در موجبات منع و تأخیر همین مبلغ نزد دیگری
نکار رفت از حقوق ان اینهمی تعیین شده که با آن رقم آدم گرسنه شده در مدد امر
مناسب نقطه نظر خود لقب دولت سلطنت نیاز منصب سالار و مطالب نماز
گزارانت هلکه معنی منصب را فهمیده و دانسته دست اجحاف دراز نموده گرد
از دهنش از دست رفت خانه را از هر نانی بالاتر خاطر از دهن تهی دست خالی دیده
جامه خود را پوشیده و مرکب فاره نشست و کوچه عاج زد لکعه تم چون رخ ز
نشیب لکعه تم چون بی رفته برارب در تصریح ملک و زوال ملک
تحویلدارات سیم خورده و خواب نه دهد اوقات نهر یک بر وقت آب آنقدر وجه را امروز
و در چه با دو رخنه بود با تکرار شد دیرین عشق در تنگ رو دست تنگی تره تحویل سرباز
دستگه از آنها قبض گرفت

هر صد بعینه در این دو صفحه و منزه می با نطقهای گستاخانه و لفظهای خنزره واصح میکند که دولت
ایران در مطالبه حقوق حالیه خود عاجز است و چاره آن از آنکه آدمی منش او تعجب کند
وا در لقب بدهند ما مردم را عجب کنند زیرا که ریاست کلیه آنچه حقوق حالیه دیوان است
هر بیچاره ای در زوال دفترخانه یعنی قرجیان سابق الذکر برای خود جمع آوری میکنند و چنانچه بای
دیوان صاحب اقتدار را بابای دیوان میگذارد و فرقه قصص آن را بنام ایل دیوانه میزنند رجوع
مجلس نظام یک ترتیب شده است محمود افضال مرحمة الله و تبارک مبارک او
قبضا کرده جای سفارت فرانسه و روس را صفت لیوس اقتصار کنند و این کار را بر
کار آن ترجیح میدهد ضیق عنه الفضا و فوق علی الثار تو هر رنگی که خواهی جامه میپوش
که من از قد و موزونی شناسم لباس خوف و جوع پوشیده با کمال خضوع میکند کسب
تسنیه زنها را از آب حیات جمیع ملل قرار کرده همه شانها را از خنق خلع کرده عمر
مجلس را اس جا ده بهر جهت علم کنم در خشونت کرباس و مدنی نوبت و جامع حرم
حرم را ابد ولایان را راجع میکند بحسب المقطع ماه بماه عقد مسیس میزنند

اتصال او یکی از مقربان ریاست کلیه است که کلاه بر هزار تن لوکیف لهما (?)
دوده است که از خرج لغو شده یعنی او … میشود و بهمین سبب از قرار گذشته عاید دار
و ناچاریست ما آنها کار از مجلس آنچه وعده میشود سیاهان کمیسیون که نمونه آن کنند
آمریس میرود باقی گیر از لطف محسوس هیچکس نیست

عنه لب

عنه لب آنچه در رتبه میگویند اینم است که … فن ریب فرمان … تعیین زاده بت
کرده مدت با اهل عرفان است و محافظه جان فرار میکنند ایلیان اگر نمیرند رحم نمیکنند
داری که این زبان بستهها رحم کنند و هم سست مزه جو بخشیده باشد و آن کشیده
شده در این است که از تف غیبی جواب میشنود و ای که باطن هر … فر
کار آمدیست زبان بسته است دولت ایران از شوکت او سکه کرده و آن قرار نمیست
در علیق اند عهدهای ردیف آنها را منظم کند
مستقیم هر دولت که از روزنامههای اجنب رشته علمیه و مدنیه و فوائد علمیه بعضی از ایران
روزنامهها چه بهره خواهند برد عنقریب وزارت علوم را المقصدری جلی اعلام در نشر منتخب
علم علیه معتدل میدانم لکن در روزنامه اخبار ایران آنچه منطبع میشود در بلاد خارجه باعث
صحبت و خنده است و وزیر علوم مورد طعن در مطبوعات اوراق روزنامه و مطبوعات آن
ثمره خدم و حشم ایران و ستمبدان او این دولت را ثابت میکنند و عبارات منحصر به روزنامه
عجز میرساند که مراتب و القاب واحد … دولت بمکاتب مردم دراز ارحق قدم
و اعتبار فراوانی … به راه میرسند و اگر از برای دولت کاری رو دهد تا از طرف نه تنها … ای
امتیاز مخصوص وعده بنمود هیچ خدمت اقدام نخواهند کرد در یکی از روزنامههای ایران نوشته
بود جوان حاکم اصفهان برای حرکت سعد که کرد لقب جنابی … باجه نمره … صحیح

و حکومت مستوعب و تقلیدات منقبت تا حتی مراجعت به بازار آنجا را رسماً به هر نوع ترقی مرحمت شده
یعنی حکام مرکزه در حدود این امتیاز منفرد همچنان بند بند که مشغولند و آن مرتبه
با هر رتبه جدیده رسیده مستمند در عادات قدیم خود اهمال کردن حقوق دیگر است
دست نکشیده والبته این حکام مرتکب در اجرای این عادات یا تصرف دیده اند که آن
مهمات را از جمیع اعتبار ساقط نمایند در نمره ۶۲۵ روزنامه نوشته اند که روزنامه های قاجار
اسباب حرج لشکر را آنقدر به سیمای شیری ملتفت کرده در روزنامه این زحمت داشته اند
در زیر علم مبانی و حمایت سرهنگی مفتخر شده و هر دو نفر از شهر راه اند که نشانهای دولتی و منافع آنها
انعام نمایند مرحمت فرموده یعنی اگر حالت مرمی دولت و شهرهای اروپا تحمیل کشیده بوده
این حالت معطله مرکز در دریای شیراز با یکدیگر ملاقات نمایند و حسن این حسرت تحریک
آن تحریک علامت نماید به ریاست علم ایران با مراتب آن تختی که در روزنامه ها و ذکر از امور تنبیه
خارجه در جمله است جمع آوری سیاسی کشند تا آنکه هر اداری حالت را در نظم مملکت و منافع
ملک و ملت بر جمله بهتر است در این مورد که اخبار و حوادث و حقیقه را ذکر نماید تنبیه
و شرح حقیقتها و حسن معالجات اطباء و هر امر حفظ صحت و تقیید و اتفاق آن ادویه جات
مجربه متحده و شفاهای نفوس و وطن و در تمیز هر امور و اسناد و اراضی و در وقوع هر حادثه ها
قرار کردن آن سبب و حقیقت و هر یک بسیار کمی پدید شده و مرحم و تجربه اطباء در کار آن

ظهور حوادث حدود را اختفا بدیست و ما در یکدیگر فرض کرده اند در باب قوت قلب
خلقی شده اند و حد ثبت نمایند حدود را از حقوق حالی در راحت خود تصحیح نمایند
و دیگر لکن بر ۲ امور کارت در جهت تغییر آثار تازه در اشکار شده و بسیار اکردن
و الکار را از جنس سالار جاری شدن حقوقات و تشویق ذی اراضی در اراضی بایره و خیره دید زراعت را
دایر نمایند و ترغیب و تحریص در اسباب کسب علم و فنون و صنایع و احداث مدارس و
اهتمام در تربیت اطفال و تهذیب در زراعت و در جمیع اهل و اسباب مسخره و تخفیف
دولت ایران شده و در اقطار عالم شهرت یافته و در تالیف و تصنیف تازه حکما و
عقلاء و اطباء و شعرای آن و خدمات جدیده ادبای ملت و سیر کردن گمان حسین ها و مرحم
جهت علم و قدرت رایج است با نوشته شود روزنامه ایران از جمله شیخ فوائد عاری
دیگری است

از مرحوم میرزا سخن درست خاطر نشود جناب آقا جان این درجه اعتبار را در تسعیر
آن تصحیح کرده اند اگر میرزا علی را منزله روح خود میدانستند جا دارد وصیت میرزا را در تحریر
است این است برود که آنست از این جهت با جماعت خبازان عهد و میثاق بسته
و خناق و تنخواه نگذاشت تا قلیل اعمال اورا در نظر آنها بیشتر کشف شده حالا او را
بیست میکرد نرخ نانی بالاتر میرفت نه مردم بیچاره را این معترضه و حق دلالت
سیئات اعمال اورا با بیمار میکرد با کثرت مردم و تفاوت قیمت نان در آن

متعقب به او و اسباب راحت راحتی میخواهند و پادشاه را مشغول و فریفته زرگری بریت
وزیر خوابیده شده است این تدبیر پیش‌رس بود که راه گرفت در نتیجه دبیر را که میرزا علی‌خان را در نظر گرد
آن آزاد در انتظار کافی و بصیر جلوه‌گاه حال اگر جناب آقا میرزا علی‌خان را از وجود قدیم هم
هم در صحبت میرزا موسی تقصیر کرده و در تمهید حفظ خود زیرا که سابق و انتساب جناب آقای
با نواله به میرزا علی‌خان رسیده اگر در این باب اعمال دست به هم حاضر برسم معهود شده
با آن وقت اظهارات کند و کفایت تازه برای آن ثابت نماید این دو همه باز
نقص و لطمه آن زمان بسته کنند بلعکس عصب فعال است و فعال ما در هر سفارش
در او ظهور کرده کرامت وجود لا معتقد است الشفقة اذا لم تهیه مامور
میرزا او باران آتش و بال و متانت ظاهر همه حرف باد و بالهای کشیده و همه عیبهای هیچ
فرستی خود دوی و غیره اضطرار و استیصال دولت ایران را ثابت میکرد و اگر من
کار بزور کرد تا از تخته نرد تخته ترک کرد از سلوک جاه او ادا حب خارجه
تنفر دارند و هیچ قانون ذوق نمیداد و درست نماید با شخص سلطنت
و محکم بر پادشاه و شیفته دولت و جمع نجبای ایران است هیچ شخص حاکم با به
در حق این الدوله در سیاست اعمال و افعال و کار فسق و فجور هزار کلمه زبر بت
بدر زده جای هیچ حرف نیست تبه‌کاری در اندازه معنی بیکاری را در این دوره
انقد و جمع دیوان را در تبه‌کاری و قوت محرز و صرف نماید و امین السلطان در رشته

در یکی بفرح زاده

در یکی بفرح زاده و یکی بستن مخارج میرود و هر دو آب شده‌اند چندین رشته دیگر بست
آنقدر عیبه بر داشته و پیش میرود عنقریب هم را آب خواهد کرد
جناب میرزا علی‌خان با کرام کیابتی است در این خصال بیکاری و چنین خود جایی که از
خود همه چیز گرفته و حواله دیوان هیچ چیز نداده از وجوه شهر و خفر خندق و شهر انجمن
ناخوش کرده از گرو و گذشته و ماخذ آن حالی منزلش است که بسته کرده و مخاطبین او هم
از جناب او حاضر به جناب او از این جهت نمیکند و ناخوش از جناب گرفته جمعی از
حکام و رنجه در این مدت و در مالیه روی و پامال کردن حقوق خلق و در میرزا علی‌خان
و امثال او ظهور میرزی خاطر مبارک را تسلی میدهند و احوال آنها با اعمال مدیران اعلی اشغال
خواهد رفت ما سلیم این اشخاص هم پیش خود تجربه‌ها کرده‌اند و البته برای حفظ خود تمهید
اسباب میکنند حلم و صبر شاهنشاه را ادراک اقبال میرزا علی‌خان و تفحص کرده کار
اگر با این توجهی کرده و ذوق و سلیقه در وزارت مالیه مناسب ندارد
مهدی خان که وزارت مالیه پادشاه را بطمع انداخته باشد و انجام آن اشخاص
تحصیل میکنند با اعمال مدیران خاص اشغال خواهند رفت این وجه را بعد از آنکه
با اعمال حافظ میکنیم فقط راجع میشود با نقش شخص وزارت مالیه و صرفه حالیه
چند روزی هم در فرق ایران تجربه کنید خود و کلاه دیوان را خوب بر کنند

آمده و دنیا بدست گرفت و دنباله شجاعی را انقدر کشیده که نفوس ایرانی بالاستغنا ی
اصلی گرفتار از حضرت شاه بزرگ دست کشیدند و وزرای محافظت حال و مال خود سبب بی
بخشیدند و بزرگ این نسبت پسر معلم بوده دنیا بدست گرفت بدرفتاری حاکم اصفهان چه از اهل
و مصادره و زیان ها رسید احتکار شده سبب انکار و اعدام و به دست غیرت از نفوس
از نفوس و مملکت است عدل و انصاف پادشاه اول چیز اینکه باید بهم غرل فوری و جمیع
ضبط جمیع ملک و مال و حبس ایدی آنها است و چیزی دیگر انتقام کشیدن از اعوان
و انصار آنهاست در جمیع عبرة للناظرین شوند اگر این چیزها نماند در پیش کمک
بهلعت و تقاضای این چه حاکم راضی شود که وقتی در اندوخته های آنها سهمی باو خواهد رسید آیا مسئولیت
سلوک این حاکم در یقین اسباب غضب خدا است نخود آنها راجع است پادشاه
پس پیش از وقوع این حادثه عظیمه و صدمات شدید در جمیع ممالک ایران را فرا گرفته
بر پادشاه واجب است حکم بفایده خود را اسباب و نتیجه مفید مبدل کند
و این تاخت کنندگان را که بی مروت بیدین و مشهور به صاحب الف و الوف
شده اند بمقام مسئولیت بیاورد و بر سبیل اسراف شاه و درکار بد جهت و تاختن رعیت
همراه بوده اند متعلقات آنها بقدر کمک بیان حقیرانه در میرزا علی برای یکی از معروفات
امم نظیر نیست نبود این تفاوت از کجا است همین و رشته کلام بانجا رسید
و مهمان باز می‌گرفتند و خمیازه بیایی میشود و جواب نباره و ایام اقتضا می الیه

شخص بیست که آنهاست یعنی با تمام هستیم بیکار او
هیچ آزادی آمد در دست را خار میکند باقی انقباض و حرکت و وجودش را منزله دیواری حد اسم مملو
از حرکت که حایل شده باز این دیوار میان قانون طبیعت و مانع شده باشد از اینکه امور تابع
یکقانون شود و نگذارد که هر کاری بمقتضای طبیعت و حرکت جوهری خود راه برود
بعض از متملقین ایرانی که ما آنها را قاتلین دولت اسم گذاشته ایم کلمات جابرانه را حفظ اینکه
ضبط کرده اند و هر وقت آثار آزادی مشاهده میکنند بعرض اعلی میرسانند
تصدق قربانت گردم کسی را نداریم هر چه نگاه میکنیم آقا و میرزا علی از این مردم روی هم رفته آنانکه
غرض خاصه غرض میکنیم رشته کاری را باید ما ندادیم کارها هم بدست از جانب خودشان دزدیده
بحرف غرض آمیز آنها مغز عقب خلقان را زحمت ندیداریم مردکه را از سر دو کنیسه
سروش غیب نشان میگیرد ای کشندگان دولت ایران از وجود معطل این شخص و تعطیل
امور و تحقیر عقل و تمامی دولت چه کار رخنه است اگر زحمت کم کند بجهت دیگران اسباب
زحمت پادشاه خواهد
انتظام این حالت و تهدید کسنده نظم و ترقی دولت است از بار حالات مرد است حیرت
در کلیه مطلع باید در این سن و سال که بر طرف بری بر صورت اوریخته و کلاه بسر داشته و دایم
با جوان است و بیر میرود و دیگر قوه مقاومت در سلوک غیر ملوک را تحمل کرده
مخالف اهل امور است را . . . .

از آن وقت بتفصیل اعتراف رفتار رفت در بصیرت از رفقای ملک بابل

آن مرحوم به بهانه ضبط شدن ثلث آن وقت و وزرا او بی تکلف شدند گرینا

زمینهای ایرانی است دولت جابر رئیس شده دولت ایران را محتاج کلی منتبه کرده

ساعت سابق منتظر ملت ایران در حق این شخص در سابق ملت اختیار کرده

غیرت حقوق اجنبی طور ظاهر میکند و مسند ریاست را هر وقت از خیانت این

کلمات اسنچی تطهیر خواهد کرد دولت ایران گرفتار بعضی از اعمال رجال خود شده

وزرا ترس عمر آنها و تمام رعیت را آزاد میکنند وحق شده میدهد دولت از تعقیب این

دولت اعراض کنند هیچ ضبط کردن ثلث اموال مردم است در این ملک جایز داشته

و اجمال ثلث جمع آوری میکنند

رعیت هر دولت در دچار این قسم ظلمها نبود برای حفظ خود از عقاب خود مقتضای

نفس و تعدی در حقوق ملی ضبط است مرخص خواهد بود در هر دولت دیگر ایستادگی کنند

و هیچ راه منعی برای آنها نیست

مترقی قانون میکند در حقوق ملی ضبط است هرگاه در کمتر دولت انقلاب و سلوک

ظلم آمیز موجب رفع ملیت و تقلب نظام دولت شود اگرچه بایر دول اجنبی تصرف

اینکه به انقلابات داخلیه رخصت نداد لکن وقتی که به هیئتی که منتهی به قیدیت حکمیه

سجاوزا و سرایه موجب اختلال سعادت همجوار شود اجنبیه دول جبراً مرخص دادن

ما نشد

نباشند در صورت تحقق در مقام دفع انقلابات و تصفیه آن بر آیند ولی ایران

با این ریاست بی حرکت و قوه کافیه مجتمعاً در میانه دو پادشاه در حرکت است بقدر

با خیر در گیت نکند در این حرفها متأثر نشود از جمله علل و اسباب در ریاست کلیه

زائیده از ضعف تام مطلق است وجود قوه کافیه است در بقا و دوام خود را مشروط

بوجود او میدانند و او بطرفی متمایل است در بازیچه

مأمورین دولت خارجه مقیم دربار پادشاهی هند قطعه استخلافات را منعقد کمی تغییر

کلی میدانند عنقریب در وضع ایران بهم خواهد رسید که مطابق نیت وکلای

خود دولت متحابه را مطلع میکنند بخصوص در علاج این ناخوشی الکلی در سرحدات

شمالی و شرقی ایران حالت شده در اختلاف میدهند که آنها در خود ایران رفت میشود

لکن دولت ایران منحرف رویها الغدر از نصیحت خیرخواهی خود بکلی دست کشیده

از ترس پشیمانی نه حالتی اهتمام راه در تیرکت و قدم دولت ایران داشت

در استقلال افغانها و افغانستان ملحق

سفارت عثمانی در ایران یک سفارتی است در اصلاح آن هیچ مهارت

ممکن نیست قولاً و فعلاً در پی تکبر آمد دولت اجرای این دولت تخطیات

بر ضرر رعیتهای خارجی و از صاحب منصبان قرابتی عثمانی بر ضع شریف ایرانی میشود

تصرف میکنند در ایالتی هیچ دولت را خلق هیچ تمام این درجه مقاومت نیست

و دیگر آنکه خبر یگانه در روزنامه موسوم به زورا منطبع است ظاهراً صدق است دولت
عثمانی بی تأنی دولت ایران را تنها گذاشته و خود تنها با [illegible] که میخواهند در صدد
انقطاع ارض شایع باشد

روس در این احاطه [illegible] الاتصال لقبه کاذبه خود تقویت میکند و در یکی دو سال
حدود سرحدیه ایران برای او [illegible] رود و در بندر جز اسباب حفظی را آشنا قلعه و نواحی
شرقی و جنوبی دریا را صاف کند و در مرداب انزلی کشتی آتش داخل کرده و آنچه
الملک [illegible] شرط آن قلعه بطریق سهل تصرف نماید فرانسه در [illegible] است و در این ایام
فرصت ایران برای او [illegible] شده همه سعید و [illegible] زینت و [illegible] منفقانه
دولت ایران را عاقبت کار خود آگاه کند

اهالی ایران آنها که عقل و تجربه دارند بواسطه شدت غیرت و عدم قدرت
حماقت این خدمت ناگوار را بر خود حسب [illegible] مدیده هر یک از گوشه فرار [illegible]
بعضی در مدرسه و برخی در [illegible] و [illegible] برای حالات حیات آنها متصدرست
توجه قلب و حالت [illegible] بار بسته است و بس

ارباب عقول متوسطه در فقط تقدیر را [illegible] و تدبیر را [illegible] حاکم منحرف میدانند
بحفظ حالت حالیه صابرند و شاکر مبادا موجبات تقدیر و نقصان تغییر است که
[illegible] عالم است و ضعفی ظاهر نماید و از این وضع پس ناگوارتر [illegible] اتفاقیه

شخصی منتخب

شخصی منتخب شده اعراض نفسانیه و دعاوی خود بمیزان رضایت را کلی از مردم طلب نماید
فرصت ببرد بندگان خدا اصرار او را که رحمهم الله [illegible] دارند زیرا که در ریاستها و این
ادعات در ایران متداول شده آثار عجیبه ظاهر و مشاهده میشود حالی جملی را چنین
تشریف [illegible] رجال عاشق جاه خواهانشان [illegible] متصدر شغل و عمل بودند
بی اعتنائی رئیس کل آنها را خیال [illegible] کرده و از ترس معاش خود نگاه [illegible] نکنند
[illegible] اگر بالفرض امر بدیهی الضرور فوری الاثر مشاهده کنند دچار [illegible] شده
سکوت و خاموشی را بر نطق و حفظ ذات ترجیح میدهند و در حضور رئیس کل
[illegible] بودن در تقریرات [illegible] بر یکدیگر سبقت [illegible] اینها مستغرق خیال خود و
مطلق سخن از ایشان شنیده نمیشود فقرای ذکر است در مظهر سواد الوجه فی الدارین و فقر
دنیا و آخرت [illegible] بعض آن طبقه [illegible] ایشان بموجب [illegible] مرسوم دیوانی است
در روز [illegible] ایشان [illegible] حواله شده و در این [illegible] در رحم و انصاف و زیرا [illegible]
ایشان [illegible] مستهد شده از [illegible] و کثرت عیال و شدت [illegible]
[illegible] برای هر قسم رسوائی دولت و ظاهر کردن بی نظمی بسیار مضر و [illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
و کار [illegible] کنند و [illegible] شود [illegible] حصص [illegible] را فقط به [illegible]
[illegible] تواضع را ترک کرده در [illegible] میشوند [illegible] و اظهار [illegible]

وقت و دقت منتسب والله عرفان و تعبیه کردن مواظبتی دارند بر ارکنه از کثیر زمین
به نحوی است طایفه‌ء دیوانسالاری تحقیق بخزینه داران شمرده‌اند در حکومتهای عمده
خانه‌ها نهان قدیم را ترجیح داده‌اند و از اموال رعیت بخزانه پادشاه است و از خانه‌های
عمود خزانه ترتیب داده‌اند این کمیت و ثروت مقتضی کمال دنیا
و عذاب آخرت است چنان اسباب احترام آنان گردیده و بجایی آنها
از مقام نوکری بمرتبه مطاعیت و آقائی رسیده در این هرج و مرج با عجله
شتاب عربی از نقص دندان ساز فرنگی دندان خریده‌اند بجای دندان طمع ریخته‌اند
دندان تازه نصب کنند و در این سفره بی انتظار لقمه بر دارند و زیر دندانشان
لذت کنند

طرز زران حیثیت در احوال و انصار ظلم و جورند و با مرور دنیا معتقدند به قهرداری حقیقی
ریاست کلیه حاصله زیاد مطبوع طبع ایشان واقع شده و در استحکام آن جهدی دارند
بخصوص آنها در مالیات و قسطهای خزانه و بعضی وجوه سریع الحصول تصرفات بالکلیه
بهم رسانیده و در خرید و فروش بروات دیوانی مبسوط الیدند در حفظ این حالت
سعی بلیغ دارند اگر تکرری شود لدی الاقتضا استعفا کنند با الفاظ [illegible] اورا مطمئن میکنند
و تخجیل پادشاه و سهولت تکالیف و اضطرار مردم خاطر آقا را از خوف میرهانند

در تخم

در آخر مطلب ذکره جمعی از ارمنی سنه دیوانی و قبوض خزانه است جناب آقا
از ترحم و استمداد و از ریاست ذهنیت تیمور رقی قاضند بعرض اقدس رسانیده و باری مرا
ناچار کرد بمهلت شش ماه و در این مهلت هیچ مقصودی نبود جز آنکه در نهایت نرود که به نه
اتصال معامله آسنه را بشنوند کاین رشته بهم بزنیم آن رشته کوتاه

عوام الناس ایران از حالات فقرا رعیت و کسبه و نوکر باب در کثرت عزا و
و کربت بی‌سامانی هر یک بزبان حال شکایتی دارند نوکر باب از بی مواجبی و بی توجهی
رؤسا رعیت از شدت ظلم و جور حکام کسبه از انفصال نوکر باب و بسته شدن
معاملات هر یک بنحو این مسکین عرصه را بر مسکین شهر تنگ کرده تنگ بسیاری از
میان مردم برخاسته ساکن قدیم تسلیم صرف شده‌اند در نهایت نظر و حوادث
تنگ کاری بهم رسیده ساکنین آنها همگی گداهای بی‌پناه [illegible] واقع
جمعی از کمرا [illegible] در این سال [illegible] از میرزا علی [illegible] دادنهای او [illegible] مجبور
شده‌اند شبها از رخنه‌های شهر تازه بهم رسیده اموال مردم را میبرند و در راه چاره به
همه مردم مسدود شده از ریاست کلیه با بی عدل میشود و متوطنین شهر شبها
خانه‌های خود را حراست کنند مثل اینکه در معنی سلطنت حفظ نفوس است خیلی بهم رسیده
باشد
کسانی در این قوه و کفایت در این

نیست و یکمین بیست را بشرایط نظم متکفل شوند کارهای بزرگ شان کف
کفایت هر سه متفوض شده و همه آنها معوق است   در این ایام فرصت
و رئیس کل خبر جمع آوری وجوه قرض الحسنه هیچ تکلیفی نیست طمع سربازشان حرکت کرد
سعیه اولیقیا هر منزوی کاین شق صدارت سکینه   ومن لم یعش الدنیا فقلبی
و لکن لطریق الی الاول   از همه بیشتر مرد ظاهر الصلاحی است و از بس کوچه‌های امور خارجه
صحبت و حضور رسیده نرم نرم و شمرده راه میرود و در نقطه آه میکشد و دماغ را از حالت
بالکلیه از هوای جبروت و فضای مدرسه استنشاق نسیم وحدانیت میکند و فقط آرزوئی
و انا بالمنظر الاعلی میخواهم صدارت عظمی را از تقریرات خشک تر از ریگ و تعلیقات
شوره بیک آب خوردن کسراب بقیعة یحسبه الظمآن آب کند
اگر از شما سوال شود که از این توفیر خرج در دستگاه وزارت خارجه بهره برده
جمیع منشیان و نوکرهای تا صاحب منصب شده هر دولت ریزند دولت ایران
چه ضرر دیده از روی انتظام میفرمایند که الآن یکی از کارهای ما برای قائمه وجه عملی در
تحت قاعده گذاشته این یکی همین آن بار بر [illegible] بمیدان بیاید و از غصه
مردم بگذارد   در بار بر مردم القدر بنفر از [illegible] معاملات را از جنایت رجال [illegible] کشیدن بدهد
داد و بصورت مرغی بشود   همان حیله و در کرم سیله لکار بلعه نفی آنها را دانه دانه

از روی زمین بر چیده و برای هضم این لقمه تسکین اگر یک آب و هزار تنگ
آبروی دولت اکتفا کند ضرر است و به برکت سید الشهداء علیه السلام عطش خود را با آب سرد
در وطن نشانند و در باغ فردوس آنهم بنشیند یک قطره از آب گرم و یکمرتبه دعا
در چشم و دوش خدای وفا است نیست
با منتجات محضور مامور شود که مفخرت او از وزارت علوم و تصنیف و تألیف
همان التصنیف معروفست سلطان کلما را ارقص می آمد و اسامع و قافی را بوجد
محاوره او بمنزله یکسیم است که از مرکز و محیط اندرون او همه جای شهر ممتد میشود
حروف این عبارت همه قیمتی است و با معنی
معلومات و از الفنون امتحان اطفال نافع است و چه بسا منهاج و از بدو خلع او
هر جنسی خزانه ضرر میرساند   هر سابق را با بلد برد مورد اشفاق واللات است و از امتحان
خوب بیرون آمده انعام و اضافه مواجب دیوانی حق او است   تجار ایران
از برکت تعلیمات وزیر علوم همه فارغ از تحصیل شده   راه التعطیل پیش گرفته‌اند بهمین
سبب مبلغ توفیر خرج در گمرکخانه ایران بسر رسیده   روزنامه گمرک ولایات تمام است
میر که این ولایات الحمد از بار های تجارت گرفته میشود صد پنج است نه صد و سی است
مباشر گمرک طرف ولایات کسی در صدد گفتن این معنی بر نیاید

یا درها رکه درست شرکت کند هر فرض ناصر که بر بستی حلولی مستظهر شود و از نقطه
ساربان معروفست علی النقطه تیمم بسدح کنه بعقیق ارواح بردارد و آن خنجر خون
آلوده را که در خانه الله در دست گرفته روی خود را بشهر تربت کند و باد از نجف
بنعش شریف و نبی عم اوست از این قبیل عالم حشم رزنی ده و این الفاظ عربیه
العباره را المجن حجاز قرائت نماید یا مشیر الدوله و منار الملة یا حاکم التربة
و حامی الرتبه انت مستراح فی التربة والتشییز وانباح ارکعی اشوریز قد قامت
الملة فی طلب ثاره واحتاج الدولة الی استثاره علیک بتمهید اللایب تسغیب المرداب
و این خواب راحت باشد و از تحفه آستانه ترس بسته و وزارت متمکن شود بر آن
شیخ حاجی دیر گیراه و آدم عاصی بعصای مرصع بهوای خواب صدای آب علی الطاعة
از کمرکش نه مدار الصدارة تفرج کند و در کمین للطاعین با جاروب سنت
عمر صفحه ایران را حباب پاک و مصفا کند و از روی مرور اقا صفصفا کرده لیالی مطالبه
شیرین و فرهاد و خسرو شنفته شود

و جود این امراض و امثال و نظایر ایشان در ترکیب در باطن هم موجب شان وعده صدارت
سید منیر تهدید میکند مردم ایران را ضعیف ظهر اهنا و قوت و قدرت او در ابواب تاریخ
ضبط کردن اموال و غارت کردن نفوس ایرانیست و کفایت صدر اعظم را بعقد در اجرای

پس

پس علامت دانسته اند و ما بشان وعده صریح میدهیم که جز دولت قاجاریه و تمکن ایران
روز آورشده بغیر تب صدارت را نه تنها این اشخاص میکنند بلکه جمیع حاکم اعالی و
ایشان تکالیف خواهند کرد و کسی قبول میکند الکافش ام تکلیف ریش حاجی امیر را
میگرفت اللهم حرفهای قدیم او اسباب نظم جدید و از جا درمیشد لکن جدیدیه
مملکت ایران را ظلمهای فوق الطاقه و قطع اسباب قطع رحمت الهی و آفات مزمنه
و قحطهاست چندان اسباب المنفعه کرده است که تمام ارواح حرف و صنعت آن
از خیال کسب افتاده و تمام آنها واحد شده جز تقصیر وقت و تدبیر بهیچ کار نمیتوانسته اند و اقوات خبیث
روزگار وقت و رعیت ایشان بی زحمت تقصیر شود و ولی نعمت خود نیز و دهقان زحمت
بیکار شد ریش کلک در قلع و قمع دهقانها نیز متری کرده و بعضی هیچ جا بوری نمیتری
اگر تدبیر او با تقدیر موافق شود رسم دهقانیت و نعمت در ایران متروک خواهد شد
و دسته ها هرکس ملکی داشته باشد ابراز و اظهار آن اقدام نمیکند بهتر است از ملکیت آن هم
تبری حاصل کرد تا آنکه المملکه لمن زرع باشد و در ایران کرا و دادی غیر دنی و زرع مرسوم شود
و نیت این تدبیر را با نظمهای غلیظه ضمیمه آن است بکلی شرح باطن بیان با هر کرد
و با بیانات مجلس عامه مطابق نشد و آن بیان از حوصله این نسخه خارج است
از رو فقره این نظم و ظلمهای آشکار در صفحات ایران اختیارات ملکیه

این حالت درمیان ترنج تقسیم نموده اطعام و بخشش ممالک محروسه بجای خود
که غفلت نیست معهده صنف خبازان که در این کار نرخ گندم از آن بار دوده مبیع
آنها است هرچه میخواهند از کسی میگیرند و بر نرخ میفزایند و احدی را به مجال حرف
نیست قرص نان که از تنور طلوع میکند بنشیب میزند عنان سخن میکشند سخن
همه از عصیان آدم است و شجره بعینه و عوض شدن بر آن گندم قدیم و قدوم گندم
که از آن گندم آدم را از بهشت عدن بیرون کرد این گندم آدم را با اجر نهاد به
بجنب خلد داخل میکنند ناگاه از شکسته برق هاتف به نیزه بیعوق میرسد و نانهای
بسته باز میشود و دکانهای از بسته دسته دسته میریزد و ریزه های نان را دقایق
جان میکنند

اگر روزی قرص معهود در افق تنور طلوع نکند گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب
قیامت برپا میشود گاهی طبیعت بهر دروغ تقلبات از این صنف در منزله
اخلاط ردیه انها وقت میگیرد و کارهای عالمی را تا صبح میگذارند تشکیل مجلس شوری
خلط تازه تولید میکند طبع بد یکجا از دفع آن عاجز میماند و احتیاج را نخبر حسنه
دفعه ابدا میرود ضبط نفس احوال امرات و کلی هیئت است همه قطعهها را
در نظر اولیای دولت ایران تر کرد نیم دقت در ضبط احوال مردم و در معنی
لنگ کردن رسم زراعت وفلاحت است همتی گماشته اند و لطایف حسب را اختیار
داده اند

عالم از همه بر سبیل زینت دوده تازند
از جمع دهات ارباب صاحب آن ممیز است و منال دیوانی آن بشخص حضرت
عمل میخواهند و صورت آن را محو میکنند و صاحب ملک چون زرع را هم دایل
تحویل کند و مخارج سال خود را از ثمر سؤال تحصیل نماید در این تدبیر وجهی متصور نیست جز
اینکه رئیس کل خاطر اعلیحضرت را فریفته کرده دهات آباد مردم را بتنحیص و را دیوان و
لم یزرع کند تا شبیه خالصه شود و بضبط دیوان درآید

خبر خوانی دولت نهار غیرت کرده از دولت ملای مرحوم قدرت اینان با اقتدار اختیار
مقاومت نکرد عضد السلطنه با عکس رسم و همک درشد و آیت عقد و
عداوت خرم دولت منظم اینهمی مامور نیست عضد خبازان را لم یعلم امر دیده در شجره گندم
آیت نهی شنید از در استغفار درآمد و استعفا کرد

ساری صحرای قیمتی گذشت آمد و نانوائش آدم نور انور و آدم به تنور نهاد جنت مرده کور کور
گشته چاره نشد او نیز راه تهاون پیش گرفت و مساعی او در آب تهاون بودن بود
و مهتاب بکر بهم بودن بطعمه مقرر قانع شد طریق خاموشی پیش گرفت و بخواب
خرگوشی رفت

اعیان مملکت ارکان مملکت را تفتیش آنقدر و عمل نان را از درد و درهٔ جناب آقا مستمسک کرده
و گنجینه نظم انگار معهده جناب طبیعت مقرر که تا بر لوح ضمیر اعلیحضرت ذکر کرده است این مهم
جزئیه و تصحیح آن در ضبط و خطای کلی ایجاب تصنیف تصفیه شود و صفحه

و صفحه‌ای از سیم بگسترد و منبر را در صفحه زری بر آینه کرده بود صاف
و سالم کرده حوادث سلطنت ایشان بمقتضای مصلحتی باز با رداده اعادۀ گشایش مجلس
منوط گردید

رفته رفته موقع منتظر رسید مجلسیان حاضر شدند صدر مجلس بقعود جناب صدارت
پناهی زینت گرفت اهل مجلس بر کرسی نشستند قوه کاذبه بسجود کرد بوزه نجاک تا به
آنچه در کوزه بود بطراوت شمیم انقوزه مشام مجلسیان را تعطیر کرد بر دوران آن املاک
مشک و عبیر انبار شد دین خود را ادا کرده از حق نعمت ادا نمود و دیباچه کتاب
دلها برا بر افکند صدارت جناب آقا مضمون نمود این مجلس مرکب است از اجزاء
متفرق التخیل و منشعب الاحوال و مسافت میانه های درباب ایشان را آفتاب
مباحث کنند بالاجمال انتخابات آنها انتخابات لعاب است با تحقیق عقیق

در این مجلس آن رای ممتحن و مصاحبت و از مصلحت عمومی خارج است
اعضای مجلس بجناب آقای که هستند بهره ناطق بود صامت نه لفاضله یک ساعت
علامت استنطاق ظاهر گشت بعد از دست جناب آقا حرکتی احساس نه معادل املاک
بیفرات دریافت و خواست تشنگان مجلس را به نطق خود از زمین المحیوه ریاست
سیراب یا شربت آب دهد رئیس را بالفضلان حرمت عصر و بر فرازانی در کمیس بود
و تیر فراوان در ترکش داشت نخستین تیر که به ترکیه از شست او جست به هدف

معادل نشست

معادل نشست تجاوزه و معادل نشست را بمیدان گرفت و اسب مرام آن را بحث
در دو آنان گرم گفت خدایا ترسیدم ای نو حمله حرجله از روی لجاج بمکاریت نه
از مطاریم
احتجاج عقیق حنک منعقد شد چوبهای ترحرجله استحکام در هوا طیران داشت
و اعضای مجلس زخمهای منکر برسد منظورات قرش در جنب آن شهید شد
منظورات مجلس بعد اعلا رسید با رگاه قرش جابر بدل و خواص حضرت اشفته
حال شدند آخر الامر مسئله‌ای ز ردیف آب کرج دو صحن روایت و نظم کارها
بظهور حضرت قایم محول گردید پس امر ملوکانه شرف نفاذ یافت که سفینه گنجینه مسکوت عنه
باشد تا هم که بد نیتی علا ویرانیان او را اصلاح کند

شاهنشاه روشن ضمیر عدیم النظیر بعد از آنکه مدتی را از همه امور منقطع و بدها در بساط جناب
اهل زرد و دوست بدین خدای عز وجل مزار ائمه انام را مدار هجرت کرده و بعزم
آن دیار و دار النصرت همت فرمود و تدارکات ایشان در جذب خیر که مکنه رحمی است
دور و فتح شر جوش دادودی تا که آفتاب پرست از مطلع قمر جلوه کند و انقضاء ملک
اهل دولت انتظام کرده و مغرب به افق مشرق مرآت تابش پرست را مستقیم
تحقیق ننمود چون این وقت بمسکه رش راجع بود نقش واحد را بعرض قصص نخواست
انعکاس در این سفر و مرکب طوی بمانی عرب و مرز عجم توجه دارد امید

همیشه ملازم رکاب بودند و در جزو رؤسای ایلات بنی خواب مشرف شدند و دولت
ایران از شر کفالت این جمع خواب آسوده میکرد سال تحریر این خجسته تقریر و از
روی حساب استیلای که هزار و دویست سال و هشتاد و هفت ۱۲۸۷ از هجرت فخر بنی آدم
حضرت خاتم صلی الله علیه و آله گذشته است و در تمهید اسباب سفر که دیری رفت
این تجشم شوق و تمنی مالا یطاق در جنب خطرات حضورش سهل بنظر آمد عزم
ملوکانه را همی مطلب بود با علم و اطلاع مستحبی مقرر کرده مصاحب کشتی شد اعیان
و کبرای حضرت در حوزه کمک حاضر شدند و از فروع مطلب فیصل مملکت هر انجه را
مقرون الصواب دانستند در حضرت اعلیحضرت عرضه داشتند جناب آقا و زمره و عشیره
قدیمه کاغذیه ری بصران را جبور کرد و صاحبنظران را مجبور به همت عزم ملوکانه را
ممیش بهاست نازله خود نسخ نمایند رئیس الوالفضلای حرمله عصر اب بهران سران
شهرت کتابچه نویس شده است و برای تحریم حسن آقا و تحریم دبیری کتابچه مخصوص
رشته داری بکمر زدند و دشت یکی آب گرفت و دسته گلی اب داد کمتوب نوشته
بحضور اقدس فرستادند و از مطالب و مصایب این سفر بود بدایت و از
شوره سبز ریزند و از رسوم فقیر ننم ناید پیش ازانکه مسطور است او معروض افتد سخط
دیده و سقط شنید بالقول و شهود بهیئت و شعادت حرمله متعهدی است

از روز غیب علم هم ندانم زیرا که هنگام ورود علم ذر آمدم رکاب بالاین خود دور از
سعادت این سفر محروم کرد و حرمله عنوان بهر کس را ممنوع مستخرجات ارباب فراست
فرصت هفته روز شادرد دولت تا هفته از فواید عزم ملوکانه و محسنات
ایام سفر فصل تعلیم در آنجا کند و در هری چند بسید بهمت آب و صفای در خوشاب و نمونه از
موزونات خاطر خسروانی بود در روی درج کرده بعرض رسانیده در رشک بیان زبان
لال اگر شکر به تنگ خرند و گهر سنگ عجب نیست و این نسخه تحفی ده شکر بوده
رحمت بخش گهر استغفر الله لما قد مضی و اسئل الله العصمة فیما بقی ز تو بشیندان
موقف النظر رشیده نیست آنچه در این اوراق ثبت افتاد بنابر صفات
راجح است نه نفوذ است ... رسید ... اگر از آن آمد و رفت ... کی جوی
روز گذرد از ایل گرد و غبار و از آب تاریکی و ... مرحض بر خواسته
دولت ایران در کنار بسیار تاریکی محبوس است اگر وقتی راه خلاص ... ابتدا
شود دشمنان نظم و قانون جهدی داشته و از طرق عدیده آن آکاه مسدود شده
محکمه از سلاطین عهد بقدر پادشاه ایران در ترقی دولت و ترتیب رعیت
رنجش گرده ولی از هیچ لحاظ دیده در ترقیات مطبوعه منحرفت حاصل نشده

بلکه قوت و قدرت دولت تنزل کرده و نتیجه معکوس داده و سبب آن
این است که وزرای مزبور هیچ وقت راضی نشدند که منصب و مراتب و استقلال
ایشان برابطهٔ وضع قانون محدود شود

اگر وقتی جبراً و رسمی پادشاه ترتیبات قانونیه قسم کردند تا چند اشخاصی قانون و تفریق
وجه حکمیه از قوهٔ اجرای حکم بپرداختند بلکه تمامی حواس خود را مصروف
داشتند که بتقلید فرمایشات و به اعتنای جهل و اشتباه اشخاصی بفروع تا پادشاه را معتقد کنند
دولت ایران بالطبع از قبول کردن قانون قاصر است و از اجرای آن عاجز
غیرت حق‌شناسی اقتضا کرد که شاه را از این شبهه رها نند و بر آنها بنفسه روشن
کنند که دولت از هر جهت قانون و اجرای آن عاجز نیست و بلکه و از هر
اغتشاشات در کارها یک بی‌نظمی بالاتر از آنچه که بالفعل در ایران موجود است
هیچ وقت نبوده و بهمت اشخاص باغیرت و حمایت محبت مردان بی‌غرض
تمام بی‌نظمی‌های این اغتشاشات تبدیل شده هنوز عنوان انتظام نشده خودخواهی
و نخوت وزرای حق‌ناشناس یک شیشه سنگ به آنها زد که صدای آن هنوز گوش عالم را
رسید و ما باشیان بند مشفقانه داد که در صحبت تنهایی تمامی صدا را تأکید کنند
تا دوش و راه های خود را از دروازه ایران بیرون گذارد و به بینند که دولت عثمانی

که در آخرین

که در آخرین درجه قساوت و بی‌رحمی بود از جهة تاریخ دولت رعیت کردستانی عربستان
و سایر حدود ایران را بجانب عراق عرب دعوت کرده و آنها از ظلم حکام ایران
ایران چه صدمه رسیده که به هوای مناسب و آب و هوای شهر عراق عرب را به
سلامت خوش آب و هوای ایران رجحان داده‌اند بعد از آنکه بار سام برایشان
گرد و سعی از جهة دولت عثمانی در طبع آنها چه قوه چه اثر کرد که متدرجاً اقوام
عشایر خود را با آن دیار جذب بکنند و در حکومت حالیه ایران که دولت را در
بسته رعیت را دولت بسته یک مانعی نمی‌بیند داخل حدود متقطعه می‌دهند چه اثری که
بالاتصال رعیت ایران را به بلاد عثمانی می‌فرستند تا قریب جمع عراق عرب بجایی رسیده که
مهمات حربیه دولت عثمانی در حالتی که با ایران خواهد افتاد فقط از خود عراق عرب
تحصیل میشود و همچنین عتبات عالیات هرگاه اعلیحضرت شاهنشاهی را در مقام فحص
و تحقیق برآیند قدر این ایرانیها را باسم و رسم حضور شاهانه میگذرانند و فواید مواد عشره را
که وارد شده دولت ایران شده در پیشگاه مبارک تشریح خواهند کرد و چند نمره از روزنامه
نشر شده در بمبئی منهای آن معابد و سایر رعایای انگلیس یافت میشود با ترجمه چند فصل از روزنامه
روزنامه‌ها که در بغداد انطباع شده بنظر انور میرسانند تا آنچه در این اوراق ثبت شده
بغرض نقض کلمات حمل نشود

در روزنامه شرق وضع حالیه ایران را بعهد ضحاک تشبیه میکنند که میگویند سلطنت
ضحاک با زور روی یک قانونی بود که ظلم و جور او حد و نهایتی داشت اما سلطنت
ایران الآن بی قانونی و ظلمهای بی نهایت مملکت ایران را مثل بیشه کرده پر از
جانورهای درنده که طبعا در قصبه میگردند و وجود این جانورها اختیار را از مردم ربوده است
با وجود این همه طمع اینها امنیت مالی و جانی را از جمیع خلق ایران سلب کرده است
در ذیل همین فصل میگویند ملت ایران از کثرت جور عاملان و بی عدلی وزراء ایران و تنبلی طبایع مریض
کار و بی خبر شده بمرتبه مجبر گشته است که در این ظلمهای بیحد و حصر در زمان فقط معهوده
مانده است بهیچ حرکتی قادر نیست
در ولایت کلیه ایران بعهده عاجزانه فقیری مفوض شده که طمع جابرانه وجود حیوان
دیوان را بر وجود بادبانهای رجحان نداده تا حیث وسیع الفضای ایران را دارالهلاکت
سیاه زندان کرده و خود در ردیف او خطیره قدس و حقیقت انس اوست بی غرض
اشجار شکسته است و هنوز نفهمیده که تکلیف بالفعل او در پرورش نهال این است
عیب هیچ آدم بی تمیز را با همت بزرگ و وسیع میدانیم که اگر در امور سیاست ایران
هیچ نقص نبود میگفتیم همین عیب برای سد راه هر نوع ترتیب و ترقی در سیاست
کافی است
میگویند قوه حربیه بمنزله روح طبیعی است و جرأت عزیزی دولت است

در ایران بمرتبه ضعیف و مبهم است که منتظران فهمیده دولت در حفظ
و حراست مملکت و دفع حمله خارجه را باین وسیله خواهد کرد یا بوسایل آسمانی و مواعید
صلوة آقا میرزا نصرالله صدرا
میگویند وزارت امور خارجه مفتاح کشف معانی مخفیه دولت و مظهر جلال و قدرت
پادشاه است این وزارت جلیله چون از صورت پادشاه حکایت میکند حسن
و قبح او فوراً در خارج اثر می بخشد و آن از شدت ضعف علت میگردد و پادشاه
الحق از دو سمت رونق این وزارت بهیچ‌وجه مضایقه نکرده اما از این دو سمت در دنیا
هیچ اثری ظاهر نشده جز اینکه وزیر امور خارجه را با نجابت هندسه طبیعی با حکمت
و تمول کرده و هر چه خود را بلباس صدارت طمع نشان میدهد که هم نسبت بسلطنت
ناقص و محقر است و هم نسبت بمصلحت دولت در باب اشخاص که از اطراف دولت
ببلاد خارجه ابعاث میشوند این وزیر با دست خود جمعی را اغوا و اضلال میکند با آنکه دولت
یک مبلغی به تجار او باسم تعارف تادیه کنند بحکم استخاره جمیع قرضه با موریت بایم
آنکس بدهند میایند مبلغ تعارف را زیادتر و زودتر ادا کنند از این امور
در ترتیب امور موکوله و اجرای مراسم ادبیه و تسویه مهام پولتیکه که تکلیف رابطه است
و تکلیف لازم الاداء اوست هیچ طلب را نداده است که از ابتدا تا انتهای مأموریت بکلی او
بهیچ خواهش رسیده و مطلب انها کسانی شده که هم در اعتبار دولت و هم در حشمت و تقصیر

با امور مزبور دستگیری کرده میکنند و آخر متوالی ظهور میکنند جمیعاً در تولیدات
این جنس و قبح تازه است و نفاست ایرانیها اختراع کرده و بعضی از آن قوی‌ها را
میگوید پادشاه ایران در علم و اطلاع و رفاهیت و نظم و آبادی و نتایج عدل و انصاف
سرآمد همه و شخص اول و فرد اکمل ایرانیست و در بالاترین درجه تتبع واقع شده
معهذا این شخص نقش نقشه کرده و میان علم و عمل پادشاه جدائی از جهت داخلی
منجر شده در اکثر بی‌ترتیبی قطع تعلق مملکت را در ایران کنند و نفوس آن
مملکت را بهلاکت رسانند همین شخص به تجویز منصب نفس و مبلغ جزئی که بحضور پادشاه
میفرستند سالیان دراز در آن مملکت حاکم مطلق خواهند بود

میگوید بنیت علم و عمل پادشاه ضعف و تضعیف و عدل را نتیجه علم و قدرت
بر ده مستوری بجهه و لطافت علمیه و معاهدات حسنه را با هر عنگر که است و امور را بهواری
نفس تفویض کرده که تکالیف دولتی را از میان برداشته و پادشاه در کار اطلاع
خانه موروث اوست با و میان که خانه را بموعد معین کرایه کرده باشد تعمیر خانه را
از تکلیف خود خارج بداند. در معاهده سیم میگوید تمام اهل ایران یا ظالمند یا مظلوم
و مظلومترین آنها پادشاه است که در خانه خود کرایه نشین قناعت کرده و جمیع
ظالمان قوی پنجه با معاهدات خاصه تمهیدی که داشته‌اند قبل از انقضای موعد او را
ناچار کنند به بیرون رفتن . . . .

در معاهده پنجم

در معاهده پنجم میگوید وضع حالیه ایران با اواخر سلطنت هندوستان مشابه است
و میگوید در این اواخر حماقت هندیها بدرجه رسیده بود که از همه جا بدست کشیده ولی
القاب افتاده بودند و بهتر این القاب وقتی اعطا میشد که در سلطنت هندوستان اسمی تازه
تازه بود که مثال که از هر طرف بدولت هند ادبار روز آور بود لقب
اقبال للدوله نجم الملک داده‌اند و در سر القاب بعضی زن و مجمو هندوستان یکی از دو خانمی
داشتند که از حوصله حروف تهجی خارج بود

هم در این معاهده میگوید خلق ایران مرکبند از ارواح طیبه و نفوس عاطله و اوهام
کاذبه و ملکات ذمیمه اطفالهم فی الدهر کشیوخهم و شیوخهم فی النعق کالاطفال
همچون کودکان که هنوز آئینه روح شان از غبار آب و خاک بیرون نیامده نفوس این قصابان
نیز در غلات امیال معمورات و تراکم ظلمت وجود شان بمرتبه ایست که مانع از ترقیات
ترقیات شده. هم در این معاهده میگوید ترقیات عمومی ایران مدت قصائی غیر مقرر را
و جوانان با استعداد ایران را هر قابل هر نوع حرفت میزنند بیک جرعه حرفه
هجر خود کرده‌اند از طلیعه صبح تا غروب همراه خود میبرند و لاتها را در بیکاری تعلیم
میکنند. از تعلیمات عمده آنها این است که راه عبور را بر آینده و رونده
تنگ کنند و بعض خوش آثر آن اجتماعات مردم را با سیاقان جمهوری نهی و درد عوامها
میان الهال و میرزا با عده دولت لامر شوند هیچکه در روزگار حلال بنیه بدبختها مبتلا رسید

عدو شان خواسته است هنر و حرفتی هم تقصیر نکرده‌اند لابد میشود کرد که
حسنات اینهمه را اظهار اعتبار و حشمت است با القاب خوف دو است در نظر
روسای ملت ایران نیز از مستحبات شده در کوچهای شهر جابر جمعیت علما بعنوان
بهانه شعار اسلام است کار را بر مردم مشکل کرده در روان آن بحث از ضعف خلق ازارا
در بهای عمر و ختم نوکری خارج میکند ... رجال دولت و روسای ملت ایران هنوز
جوابی فکر نکرده‌اند که در مقام مسئولیت نتوانند بگویند حرکتیکه بر سفاهت خودشان
در سالها در شهر بوده‌اند اذعان صریح کنند   و هم در این سقف که میگوید
معارف ایران را دیده‌ایم بامداد که از خواب برمیخیزند با بخت خواب
آلود و تردیدیکه از حرکت و سکون خود دارند لابد میشود از ملاقات رئیس کل
و خضوع بیفایده و تصدیق بلاتصور و انکار بدیهی و تصدیق اعمال مبنی بر ضرر
ریاست کلیه ایران هم غالبا در چنگ یک حیله و ریست که از عمر ظالم و سلطنتش
مایه و مکنتی هم رسانده بقوت آن مایه و مکنت و حیلها که در حفظ آن بکار برده
پادشاه را بحسن کفایت و اظهار بی طمعی فریفته خود کرده و تا پادشاه از این شبهه
برنیاید مردم ایران را از اطوار ناملایم این رئیس خلاصی نیست
در مقاله دوازدهم صنایع غریبه مملکت را تعداد میکند میگوید در ایران صنعت
جدیدی الله اختراع شده که جانه همه فرنگیها میچرد (?) و آن صنعت ساختن کور زر و با ...

اکالی است

اکالی است که در اوایل به تعبیه شده بمحض اینکه باز آدمی با تبی ... نردبان رسید
خود را در طبقه آخرین می‌بیند و این نردبان هیچ جا یافت نمیشود مگر پیش دزدان و خوانین
ایرانی
در مقاله یازدهم میگوید متقدمین از
حکمای (?) براهین حسیه مثل رطوبت هوای موذی را بر چه ... رقیت از نواحی رودخانه‌لنگ
میدانند و به هر جهت حسبونی است از اهالی بلد دیدیم   و متاخرین برآنند که در این
اعصار هوائیکه حافظ مرض است   و موذی ترین همه هوای ایران است که
جمیع ایرانی مدقوق و مرده متحرکست   و بالعکس ممالک ایران بمنزله یک نفس است که
برای دفع چند طرقه دوائی خورده ضعف بنیه یا غلظت خلط او را از استفراغ
مانع آمده
ملک ایران در این بیماری شدیده و حالت احتضار که نسبت به روح از
عالم ارواح صدائی میشود که بعجلت موکب همایون کاشف از معالجات جسمانی است
و در هر قدم مقدم مبارک شاهنشاه از واردات روحانی   مطالب ظل عدل و ... از
موجبات معالجات ... اسباب الصلاح   و صادر ... و تحسین خیر که از اراده علیه ملوکانه
ظهور خواهد یافت   وضع قانون عدل است و حبس دزدی مرتکبین ...
بر اعتقاد قدیم راسخند و به نشر احدی قائل نیستند که طمع از بذرقه قانون است
و اکثروا فیها الفساد

در حضر مؤیده عتبات عالیات شده اول جلوه زحمات آنها است که ورود این غیبت
کبری ممالک محروسه مخروبه شده و صدا از کبری در ربایده ترتیم مساعی مشکوره میرنگار
در رکاب سواری و صید افکنی و تنفر وجود مبارک پادشاه از سفر سلطنت برسم
معهود و شیوه مألوفت و توجه خاطر اعلی بتفرج اطراف و صید کبک معروف
که تقدیم این اشغال متهمه منتهی سبب تعطیل مهام ملکی و ملتی است و تفویض کارها
بوزرای پیشین بالتمام غفلت میکردید اولا سفر پادشاه زیاده از پنج ماه نبود
و دراین مدت هم تحریم تلگراف و مخابرات مفیده و ادارات پستی و پلیس مثبته
باب حفظ ممالک و امنیت مسالک بود و انتظامهای وزرای مرخص رشته این نظم حرفی
ابهم از هم گسیخته بود

هنگام خاطر میآوریم سفر افغانستان مرحوم محمد شاه که از کمیسال متجاوز نبود مالیات
بقسط میرسید مهمات حربیه بهرات میرفت همین پادشاه بسمت
ولیعهدی و صفت سلطنت با هدایای بسیار نیکلا امپراطور روس را در کنار ارس
پذیرائی کرد و کلیه دولت مقیم دارالخلافه و متصدی امور جمهور بودند و در ازای
خدمات مذکوره خود را مستحق هیچ التفاتی نمیدیدند بلکه تشویش خطر داشتند
که شرط خدمت کما ینبغی بتقدیم نشده ثانیا میرزا نظار مرخص و زیارت خانه کعبه رفت

کمترتا

کمتر تا هشت ماه صدر اعظم و در اوایل رجب نخواهد رفت و این خود علامت خرابی
بلکه علامت خاطر پادشاه و حبس وزرای مرخص و حاضر پرست و صحت مزاج ملک و
قوام ملت و نفاذ احکام و تعمیر و نسخ فتاوی منسوخه و آسایش رعیت و آبادی مملکت ما در
میانه خواسته که کار صحبت والسلام علی من اتبع الهدی عبده الهوی

از جمله کسی که تاریخ وفاتشان در دیوان محتشم کاشی آمده :

میرسراج قمی

مولی فتح الله منشی

صورت عمر طبیعی حیوانات و طیور که به تجربه تا کجا معین کرده اند

اسب	از ده سال الی ۳۴ سال	گاو نر	۲۰ سال
گاو ماده	۳۲ سال	خر	۳۳ سال
قاطر	۱۸ سال	میش	۱۰ سال
قوچ	۱۵ سال	سگ	از چهارده تا ۲۵ سال
خوک	۲۵ سال	بز	۸ سال
گربه	۱۰ سال	کبوتر	۸ سال
غاز	۲۸ سال	طوطی	از ۳۰ الی ۱۰۰ سال
غراب	۲۰۰ سال	[illegible]	از [illegible] الی ۳۰۰ سال

سع

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و منت خداوندی را که شکرش نعمتی است و اقرار بر نعمتش خود نعمتی در پیکر آدم از دم صفوت روح الهی
و نوح را بجود جلیت نجات عالم بود و آذر از گلزار خلعتش گلی آتشین است و نور طور بر اطوار نور تجلیش
ابر نیسان عهد خضر را اگر با ابد عهد است بی پایه و کلمهٔ طیبه را اگر تکلم در مهد بصیغه الیه دست رسالت را
خاتم نقش محبت او در انگشت است و ختام نبوت را از مهر او مهر در پشت

و بعد گوهر دانشی که پرورده دریای ضمیر است و اختر بینشی که بر منطقه مهر سپهر شایسته نثار انجم انجمن خدم
شهریار کشورگشا جهانگیر جهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگار ظلم زدا طراز تخت و کلاه زیور تخت و جاه
صباح بزم را مهر تابان رواح عزم را ماه درخشان پادشاه خرم خسرو معظم خدیو اکرم امپراطور اعظم
مالک ممالک فرانسه و ایتالیا روانش شاد و جهانش بر مراد باد

الحمد لله الذی شوقنا بلقاء الشیخ الکبیر والبحر النبیل قطب الاقطاب و لب الالباب رحمة الله النجیب
و نعمت ابقیه علامة العلماء اعرف العرفاء افقه الفقهاء ادام الله بقائه و یسر لنا لقائه و بعد فلا یخفی
علیک انا نشتاق الیک شوق الصائم الی الهلال و العطشان الی الزلال و المحروم الی الاکرام
و المعدم الی الدرهم و نرجو منک بعد وصول هذه الورقة ان تقدم بالعطف و الشفقة و توجه الینا
و لا توقف برهة من الزمان لدینا حتی نستفیض منک و انت السحاب المطیر و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اوستا ضمن ارزیک

نگارات صد ویرگ   ه اورد انجام و آغاز هر پیرانیت   و جز او را درود و نماز سزاوار نه
سزاوار اوند که کشور ایران مینو نشان را از روی زمین برگزید و شهنشاه این کشور را چون خورشید خورشید
برا جهر آن از شاهان جهان سر بر بخشید صد نوید شادکامی جهانیان از فر فروزنده جهان را آرایش
نوکار و در این هنگام همه شیران را آسایش و ماه تابان را آرایش دیگر در بهار بهای گلستان
را شکفتنی و دور جهان را جامه سرسبزی پوشانید گیتیان را از رنج زمستان و سردی آن رهانید و بدین
فرخنده روز دوربین نخجیرنشی را گذاره نیست و ستایش را کرانه نه چون باستانیان
این روز فیروز را هنگام جز امید خور بفروزنده و بابه تازه که زمین و سپهر نشست داد از
آفرینش بر جهانیان در افزایش است   بر آنهای خجسته جشن نهیق دردی بهای سرکردی
و در بزم سروران و سرافرازان شادی کرکنان و درود گویان بودی بنده هم به دستور نیاکان
و شیوه نیکوان اوان این روز فیروز را خجسته دانسته بگفتارش این نامه سر برافراشته بخت
از درگاه پاک یزدان مهرهای ارمان آن و برتان جهانست و بشت شاهنشاه گیتی ستان
شه نود تاکن بارگاه پایه آرایش جهان پایه آرامش ایران ناصرالدین شاه را در راه مهر
خویش برگزیده و سایه خوشش نامیده بفر خویش با سرافرازی فر و نخجیرش خود و دارائی آرامش
در نیروی هر ازاد   شهنشاه در کامکاب و همیشه کامیاب باد   و از فروغ مهر و جاکش

داوری‌ها چنانکه از مادر زمستان مردمان را راهی داد نیرنگ کاری اردو نشان
بزودها و بر دوشن راست بدل کرده‌اند و از زمستان آسیب و رنج دگرگونی و شکنج
برها و بهار نگاری دیباهای در بر نهاد و این روز فیروز را بر نوروز فرخنده افزود ای سایه یزدان
و نیکوکار و نیکوکاران اکنون نیکوئی شان بر سایه آن گرامی یار خرد و بسیار فرزانه و آموزگار سرور
دانشور یگانه حجت و فرخنده گوهر اند و سالها بخشش دیباهای نیک فرهنگ پاکیزه و پاکیزه
داراد بر زیر سایه شاه جهان تا بفیروزی همیشه یاد در بزم تو بر یا چیستان فرو ریز
رادی سکون این فرخ روز و حجت برتر یعنی آستان سرکار فرخ انجمن امیدوار است
و دیرینه و بنده را شاد و سرافراز فرمایند که دل‌های شاهانه بیکرانه باد همیشه کامیاب

بسم الله تعالی

جنگ را بر آیین جنگ و هنگ تیز آهنگ دوده   گفت به مفتاح درایت و کلید
دانش بدین گیتی و قلم را به خداوندان هنر و دانش فرمان روا ساختیم تا داد و سپاه و خیال در کتابت نرم کردن
و فروش باشند   و هنگام صلح از آب زلال ابر آذار و در جنگ از تیغ و تیر پیکان خونخوار
مملکت ایران بشیر شیران و خونریز دلیران است   حق آن است که چون دلاوران در میدان آید
غرور حاجتمند و غیرت بهانه را نخست از خود عزل کند آنگاه حکومت فرمایند آیینه‌های خزاین
را بسیم و زر و دل و دوربین خزانه انباشته کنند   از بهر آن است که اگر روزی کار به جنگ ریزند ما بار آنیم

امش مع الدهر كما مشى ودر مع الفلك كما يجري وارض بما قسمت الايام وارتع حيث رعت
السائمة ولا تزاحم الافلاك الدوار ولا تناطح الاقدام والاقدار ولا تتحير كيما دار ولا تتحكم على الدهر
فان الدهر حاكم لا يحكم عليه ولا تسلط ولا تنحيز ما في يده وانزل حيث انزلك واستحق ولا تصحب
لك الا رازق ولا تجلس على طريق السيل الراعب ولا تقطن في بحر التضاد الثائب ولا تحارب
جيش السعد ولا تقطع حبل التجبر تمت الالف تمت في المحرم لا اللعني فهذه الالف المجدية
كالف عني وعني تمت الالف صحيحها والدها كما ع ... فهذه المجد له

آن زن زاده بیت زی جو جهان نقش راست همچو تیر شود صحبت دختر تره
جان بخشد نه ز هر قی بود چو تیر شود زن چو ز پنجه قدم آن سو نهند مردمان را به
بیکو جهد زانکه گر از پنجه بجه بجست عاقبت الامر در افتد به شکست

[illegible]

فصل حال ز فردوس

در ره دل خون

خیبر بن قوس عالم ابوری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ول کیمی منظری است رباعی
چار دیوار دراحد ول خوانی
داراٸن ز حسن ول منسوبه
ز اغ مکه سعد آبادی

محتشم کاشانی

محتشم کاشانی شاعر سحر پرداز
در سبعهٔ منظومات والیک اسامیها:

شبابیه

شیبیه

صبائیه

ضروریه

معمائیه

نقل عشاق

جلالیه

حال که به الطاف خداوند یگانه جل شأنه و عظمت الله از روزی که عهد الفت مابین دو دولت ذی‌شوکت
ایران و انگلیس مرتب و مستحکم گشته روز بروز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحداً بعد
واحد به یکی صمیمی و حقوق آن را مرعی و محفوظ داشته متعلقان انگلیس را از فواید آن ممتع و محظوظ فرموده‌اند مگر عهدنامه
تجارت که در دیباچه عهدنامه سال ۱۲۲۹ هجری اولیای دولتین علیتین وعده انعقاد آن کرده‌اند و تا اکنون
بنابر جهات در عهده تراخی باقی مانده بود لهذا اولیای دولتین جمیع شروط معاهده میمونه در این ایام فرخنده فال
اعلیحضرت قضا شوکت قدر قدرت فلک رتبت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو جم خدم غوث الاسلام
والمسلمین عضد الملة والدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالت و نبالت همراه
عزت و فخامت همراه امیر الامراء العظام زبدة الکبراء الفخام مقرب الخاقان حاجی میرزا ابوالحسن خان وزیر دول خارجه
را بوکالت مطلقه سرافراز و مفتخر و اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت شهریار عادل کامکار خسرو
بی‌بدل پادشاه ممالک انگلستان و هندوستان ایده الله ملکه و دولته جناب جلالت و نبالت نصاب مکرمت و درایت
انتساب عمدة الامراء المسیحیه زبدة الکبراء العیسویه سرجان مکنیل وزیر مختار را بوکالت مطلقه مفتخر فرموده‌اند
که وکلای مشارالیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و بدین عهدنامه صلحیه ملحق فرمایند و بعون الله
الملک المبین این دو فصل منظور شد و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گشت فصل اول تجار دولتین علیتین بالسویه
با اموال و مال التجاره هرگونه امتعه و قماش خود در ممالک یکدیگر نقل و حمل نموده در هر بلدی از بلاد که بخواهند مبایعه
و معامله نمایند و از مال التجاره و امتعه در حین ورود یک مرتبه بطریقیکه از تجار دولتین کاملاً داده و گرفته

گمرک و مال التجاره گرفته میشود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج گمرکی به هیچ
اسم و رسم از تجار و رعیتی در مملکتهای جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و تبعهٔ طرفین در ممالک
طرفین بهمچنین به تبعه دولتهای کامله الوداد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها
بهره یاب خواهند گردید فصل دویم چون از برای حمایت تجار جانبین لازم است که از هر دو دولت کارپرداز
با اعتبار مشخصه تعیین شود لهذا قرار داده شد که دو نفر کارپرداز از جانب دولت بهیه انگلیس در دار الخلافه
طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند فقط مشروط بر اینکه بجای آن در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد
بخصایص جنرال قونسولی سرافراز باشد و چون در عرض بیست سال است که بالمواجب از دولت بهیه انگلیس در بندر بوشهر
موقف است دولت علیه ایران اذن میدهند که بالمواجب مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و کارپرداز
دو نفر کارپرداز از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه ممبئی سکنی
نموده بهمان مراتب و امتیازات که کارپرداز دولت بهیه انگلیس در مملکت ایران صانها الله عن الحدثان متمتع خواهند بود
این عهدنامه تجارت را که وکلای مختار دولتین بستیم در دار الخلافه طهران ۱۲۵۷ هجری بخط و مهر خود مرقوم
و مختوم نمودیم اعلیحضرت کیوان رفعت مشتری سریرت بهرام صولت خورشید رایت ماه منیر
بهجت عطارد فطنت قمر طلعت مالک ممالک ایران و وارث تاج و تخت سلاطین کیان خلد الله
ملکه و سلطانه کیهف الله ملکه و سلطانه بالفعل ... مناسب میدانند بجهه تاسیس قواعد محبت
و تمهید مراسم مهادنت و مودت و ترفیه حال رعیت و تکثیر اسباب منافع و تجارت در روی زمین
مابین

مابین رعیتین علیتین معاهده سری تجارت منعقد و برقرار شود لهذا دولت علیه ایران جناب معزز الیه
میرزا جعفرخان مهندس باشی که مقصود ایلچی مخصوص دولت علیه ایران در دربار عثمانیه صاحب نشان
صورت همایون و نشان اول شیر و خورشید سرتیپی و صاحب حمایل امتیاز سرخ و سبز و نشان افتخار
دولت علیه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و اعتمادنامه جناب جلالتمآب اجل اکرم فخیم
میرزا آقاسی سلمه الله که در این خصوص وکیل مختار نموده و اعلیحضرت پادشاه انگلیس از قرار دستخط همایون
و اعتمادنامه جداگانه جناب ... وزیر مختار دولت بهیه ایلچی مقیم اسلامبول
صاحب منصب ... اعلیحضرت پادشاه تمامت ممالک ... و صاحب نشان ... و غیرت ...
فخیمه ... و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیه عثمانیه را در این باب ماذون و مختار نموده لهذا
مامورین مزبورین برگزیده ... قرار معاهده را در ضمن ... ماده پنج آیه ...
فیمابین دولت علیه ایران و دولت بهیه انگلیس ... ۲ ... موید و برقرار ... فصل اول تبعه
دولتین فخیمتین آمد و شد نمایند به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار ... نمایند ...
امر تجارت و ... خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند ماذون باشند و از طرف ... ممانعت نشود و در حق آنها رعیت دولتین علیتین رعایت حرمت و غیرت ملحوظ میشود ...
... محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین ... با دولت دیگر جنگ و ... باشند

صیغه مودت این دو دولت خللی نخواهد رسید   ماده سیم اجناسیکه از تبعه و رعیت بهیتین [illegible] مال التجارت
بجهت ممالک یکدیگر میبرند یا موقتا مینهند در حق آنها قاعده اکثر ملل مرعی شود و از عوارض
و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج تجار دولت بلجیق از ایران تبعه دولتین بهیتین
در یکجا از صد پنج گمرک زیاده مطالبه نشود و از امتعه تجار دولت ایران [illegible] تبعه دولتین [illegible]
فرانسه و انگلیس مراعی شود زیاده گرفته نشود ماده چهارم از تبعه دولت بلجیق اگر بطریق سیاحت
یا تجارت بممالک دولت علیه ایران تردد نمایند برای امنیت و [illegible] آنها از طرف دولت
علیه ایران احکام و مناشیر [illegible] مرحمت شود که بمراحم و منافع آنها نشود و حمایت از آنها نمایند
ماده پنجم دولت علیه ایران اذن میدهند که دو نفر رئیس تجار از دولت بلجیق در تبریز و دار الخلافه
طهران مقیم شوند و بامور تبعه خود وارسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیه ایران بخواهند در شهرهای دولت
و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجار بگذارند مأذون خواهند بود ماده ششم اگر مابین تبعه جانبین در
بابت معامله نزاع و دعوائی شود با حضور رئیس تجار یا ترجمان آن دولت موافق شرع و عرف
و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در صورتیکه یکی از تبعه دولتین مفلس و شکسته شود
نمایند تفحص و تحقیق اموال و اسباب او را بجهت طلب [illegible] بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت
وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او برئیس تجار آن دولت تسلیم شود ماده هفتم [illegible]

عهدنامه

عهدنامه دوستی تجارت ابد الدهر بحال خود باقی است و دقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد بود و بجهت [illegible]
بجز این آن ماده نخواهد بود این عهدنامه دوستی تجارت در دو نسخه تحریر و مبادله شده و از جانب ایلچی دولتین
ممضی و مختوم گشته و بتاریخ شهر ذیقعده ۱۲۵۷ شرطنامه دولت بلجیق ضمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده
نظر باظهار جناب وزیر مختار و مقرب الحضرت [illegible]   حمد الله [illegible] که بتأسیس العهود
و مدت [illegible] الحالم [illegible] بتمهید العقود   نظر باظهار جناب وزیر مختار مقرب الحضرت [illegible]
بسبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه [illegible] که تبعه دولت علیه ایران در دولت بهیه بلجیکا
نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان میشد لهذا مأمورین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین
علیحده از فقره مرقومه باین نحو ماده که تبعه دولتین گمرک را وقت دخول و خروج مملکتین
ماده شرطهای عهدنامه تجارتی دولت بهیه انگلیس در این اوقات بین دولت علیه ایران و دولت
مزبوره منعقد شده است کارسازی نمایند این شرطنامه [illegible] ولی بعد از تصدیق و امضای
امنای دولتین در مدت چهار ماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و بمنزله [illegible] قرار
خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه در تاریخ منعقد گشته بهمین لفظ [illegible] مندرج شده
بتاریخ ۱۲۵۷ در اسلامبول مبادله گردید

صورت عهدنامه دولت ایران با دولت جمهوریه ینکی دنیای شمالی

چون اعلیحضرت کیوان رفعت خورشید رایت ملک قدرت گردون حشمت خسرو اعظم خدیو انجم
حشم جمشید جاه دارا دستگاه وارث تاج و تخت کیانی شاهنشاه مستقل کل ممالک ایران
و رئیس ممالک مجتمعه امریکای شمالی هر دو علی السویه تمنا دارند دوستی صادقانه که مابین دولتین در روابط حسنه
فیمابین طرفین برقرار و به روابط عهدیه و تجاریه که بالسویه نافع و مفید است تشیید بخشند و تعیین قونسلهای
خواهد بود مودت و اتحاد فیمابین را مستحکم سازند لهذا از برای تقدیم این کار اعلیحضرت شاهنشاه کل
ممالک ایران جناب مجدت و فخامت نصاب امین الملک فرخ خان ایلچی کبیر دولت علیه ایران
صاحب نشان تمثال همایون و حمایل مخصوص آن و حمایل کمر مکلل بالماس و رئیس ممالک مجتمعه
امریکای شمالی کارگزاران ایلچی خود در ممالک مجتمعه مزبوره مقیم اسلامبول در دولت عثمانیه را وکلای مختار خود
تعیین کردند و ایشان بعد از آنکه اختیارنامهای خود را مبادله کردند و موافق قاعده دانستند
در این فصول آتیه را برقرار نمودند فصل اول بعد الیوم فیمابین دولت علیه ایران و رعایای
آن دولت و دولت و رعایای ممالک مجتمعه امریکای شمالی دوستی صادقانه و اتحاد محکم برقرار
خواهد بود فصل دویم سفرای کبار و مأمورین و ایلچیان که از هر یک از طرفین معاهدین
بدربار همدیگر مأمور و مقیم سازند بهمان رفتار و سلوک که در حق سفرای کبار و مأمورین و ایلچیان
دول متحابه و اتباع آنها معمول میشود بعینه بهمان رفتار نیز در حق سفرای کبار و مأمورین دول بیگانه
و اتباع آنها معمول میشود و بهمان امتیازات محترم و محفوظ خواهند بود فصل سیم
و تبعه دولتین از تجار و سیاحان و کسبه و غیرهم که در مملکتین

سیاحت یا توقف نمایند بالسویه از جانب حکام ولایات و عمال طرفین بحرمت و حمایت کامل
بهره‌مند خواهند گردید و در هر حال سلوکی که نسبت بتبعه دول کاملة الوداد منظور میشود در حق ایشان
نیز منظور خواهد شد بالمقابله تبعه تجار و متعلقین دو دولت در هر گونه امتعه و محصولات جواز داد و ستد
و هر از راه خشکی و دریا بمملکت یکدیگر وارد نمایند و از مملکت یکدیگر بیرون برند و بفروشند و مبایعه
و معاوضه نمایند و به هر نقطه از بلاد مملکتین که خواهند حمل و نقل نمایند لکن این تجار
طرفین که اقدام بتجارت داخله مملکتین نمایند در خصوص تجارت مزبوره مطیع قوانین
آن مملکت که تجارت مزبوره در آن خواهند بود و در صورتیکه یکی از دولتین امتیازاتی بعد از این در باب
تجارت داخله امتیازات تازه برعایای سایر دول بدهند همان امتیازات نیز مادام که خواهند برعایای
هر یک از این دو دولت در ممالک دیگری مشغول تجارت داخله باشند فصل چهارم هر گونه
امتعه و مال التجاره که از اتباع طرفین بمملکت یکدیگر نقل نمایند و از مملکت یکدیگر بیرون برند
و هر گمرکی که از تجار و اتباع دول کاملة الوداد ماخوذ میشود در عوض امتعه و محصولات آنها بولایات
دولتین و هم خروج از مملکتین مطالبه میشود از اتباع ایشان نیز مطالبه خواهد شد در حق و هم با علیحضرت
بهیچ اسم و رسم در دولتین علیتین مطالبه نخواهد شد فصل پنجم در ممالک محروسه ایران
هر گاه مرافعه یا منازعه فیمابین تبعه دولت علیه ایران و اتباع دولت ممالک مجتمعه
امریکای شمالی حادث شود در محکمه وکیل یا نایب دولت مجتمعه امریکای مقیم آن ممالک
مسئله تفتیش و تدقیق و تحقیق و اجرای حکم بعدل و انصاف در محکمه دولت علیه

ایران در تمام عالیه همچنین امور است با جنس و امور از منسوبان کلی ، و تبعه دولت
ممالک مجتمعه امریک تعلق دارند در ممالک محروسه ایران اگر فیمابین اتباع دولت ممالک
مجتمعه مرافعه با منازعه روی دهد طی گفتگو و حالی عدالت آن با تمام معاهده و کلیات
و تبعه دولت ممالک مجتمعه امریک اتحاد الکلی موقت تحقیق این مرافعه با مخاصمه و منازعه
بعهد باشد و هرگاه در مملکتی که اقرب بمحل مزبور است مقیم بود و کیلی با وقیعت مزبور لطفا آن گفتگو را
بروفق قوانین متداوله در ممالک مجتمعه خواهد کرد هرگاه مرافعه با مخاصمه با همین رفتار در ممالک
ایران فیمابین اتباع دولت ممالک مجتمعه و تبعه سایر دول خارجه واقع شود تحقیق و اجرای حکم آن
بعهده وکلاء با قونسولهای طرفین خواهد بود که آنکه گفتگو با منازعات که فیمابین تبعه دولت ایران
و اتباع ممالک مجتمعه اتفاق افتد قرار انجام و اتمام آن بنحوی خواهد بود که
با اتباع دول کاملة الوداد در ممالک مزبوره معمول و مرتب میشود تبعه دولت علیه ایران
در ممالک مجتمعه با اتباع حال ممالک امریک شمالی در ممالک ایران اگر مبهم یکدیگر
گردند بنحوی که در مملکت مزبور است با اتباع دول کاملة الوداد رفتار میشود با آن نیز
معمول و مرتب و قطع و فصل خواهد شد فصل ششم هرگاه احدی از اتباع دولتین
علیتین در ممالک محروسه دولتین فوت شود هر دو صورت که مرحوم را اقوام یا کسانی
ترکه اش با لزام تسلیم او خواهد شد و در صورتی که شخص میت را اقوام و شرکتی نباشد
متروکات او امانة بوکیل با قونسول دولت متبوعه ملک تسلیم نموده

تا از الیه

تا از الیه بروفق قوانین متداوله در مملکت متوفی حسب شارع و هر در ابواب معمول ملاله
فصل هفتم دولتین معاهدتین بجهة حمایت اتباع خود و تقویت امور تجارت و تسهیل اعمال اسباب حصول
مناسبات دوستانه و عالیه فیمابین تبعه جانبین چنین اختیار نموده حق داشته باشند
وکیلی با مور دیپلماتیک در پای تخت دولتین مقیم سازند و از طرفین سه نفر قونسول برقرار
سازند قونسولهای دولت ممالک مجتمعه در دار الخلافه طهران و بندر ابوشهر و دار السلطنه تبریز
توقف خواهند داشت و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه نمود این قونسولهای
دولتین معاهدتین بالسویه در تمام ممالک متوقفه ممکنه مملکتین محروسه دولتین از تعارفات و امتیازات
و منافعی که قونسولهای دول کاملة الوداد در ممالک جانبین محفوظ هستند بهره یاب خواهند شد و قعید
با مور دیپلماتیک و قونسولهای ممالک مجتمعه امریک رعایای دولت علیه ایران را به استخدام و
در ظاهر و نه در خفیه حمایت نخواهند کرد و از این حق که در خاطر طرفین مقرر شده استفاده در جای
نخواهند داشت و نیز مقرر است که اگر قونسولهای مزبوره بشغل تجارت اشتغال نمایند نیز
مطیع خواهند بود بهمان قوانین و رسومی که سایر اشخاص رعایای دولت متبوعه ایشان که
در همان محل تجارت میکنند مطیع هستند و همچنین فیمابین دولتین معاهدتین مقرر است که
هرگاه وکلای با مور دیپلماتیک و قونسولهای دولت ممالک مجتمعه امریک بیشتر از آن
خواهند بود که بموجب عهدنامه برای مأمورین روس در ممالک ایران معین شده است

فصل هشتم این عهدنامه دوستی و تجارت که بعد از حفظ کمال صداقت و دوستی در اعتماد فیما بین
دولتین ایران و ممالک محروسه امریک منعقد شده است از تاریخ مبادله امضاهای جانبین طرفین
بلاکلام برقرار خواهد بود و اگر پیش از انقضای ده سال هر کدام از دولتین از این دولت بموجب اعلام
رسمی ... [illegible] در قطع دوستی بسبب این عهدنامه بدولت دیگر اظهار نماید در عهدنامه مزبور
تا یک سال ... [illegible] و عده هر کدام برقرار خواهد بود و همچنین تا ده سال بعد از گذشتن چنین اعلام
هر دو ... [illegible] اعلام ... [illegible] و کلای مختار رئیس ... [illegible] امضاهای
دولت متبوعه خود را در ... [illegible] در مدت شش ماه یا کمتر اگر مقدور گردد مبادله نمایند
وکلای مختار رئیس ... [illegible] این عهدنامه مبارکه حاضره را بخط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودند
این عهدنامه مبارکه در دو نسخه بزبان ... [illegible] تاریخ ... [illegible] بهجری
مطابق ... [illegible] در ... [illegible] مرقوم گردید

قرارنامه تجارتی ... [illegible] فقره اول ... [illegible] جمیع مستندات ... [illegible]
... [illegible] در دفتر مخصوص ... [illegible] مهر ... [illegible]
... [illegible] در دفتر ... [illegible] تاریخ ... [illegible] تاریخ ... [illegible]
... [illegible] مستندات ... [illegible] و اوراق دفتر ... [illegible] داشته ... [illegible]
فقره دوم مستنداتیکه در دفتر ... [illegible] معتبر شده باز باید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نجم بکلی ... [illegible]

... [illegible] ... ۱۷ ... [illegible]

... [illegible] ... ۱۸ ... [illegible]

... [illegible] ... ایران ... [illegible]

... [illegible] ... رجوع نمود ... [illegible]

... [illegible] ... ۱۵ ... [illegible]

... [illegible] ... در ایران ... [illegible]

... [illegible] ... ۵ ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... ۲۳ ... [illegible]

... [illegible] ... ۱۲۵۹

زحمت شما را دوری دادی و لطف شما را ببین خدایم — در درهو هر خبر دیدی

خبر نو ابطال تحریرات رمز و تصریر ... است گاریم غلب کار میرزه با تحکار

و شهرت جمیع ازاری تعلیم — تو کرد را رجوع خدمت اهتمام با رکیه نبوقوع

تهمت مرفوع القلم و مقطوع القدم — اهمان دولت علیه دوررلی

بهیه مستوفیانی دیوان و منشیان عطاردنشان — دوستان محرره الکلام درا

بکلیخنه ماه و بادهم لیلی و اشهب نهار رجال الرواد الکلام الکلام کی ربیعه رعایت استحکام

مقدم است دستجه آنکه جو منیر — نور صدر فرنولک و تجلیات نور

حدیقه عظمت و نهال ثمره الفواد شجره دولت و کامکاری نونهال

سبیل حشمت و شهریاری است

عرصه دولت گستری جاکر جان نثار دکمیس محیص فرصت میکند آنکه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خصايص ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نصب العین همت داشته از خود بلطایف زیارت روضات

معطره

[illegible]

به مخزن‌ها و مکس اولاد چون ایشان سوداری سازند [illegible]

آشوب شده و جا داد در محمل وصید و چون آهنگ سماع کنند نفس را نیز

از دوستی همین ساده کنند و عقب را از راه نفس چنین دشمن اقرار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

احرك

لىعع

لىقد

سا

مر

ىس

محى

اسعد

مزال

ىع

نصف

ىعم

نعلق

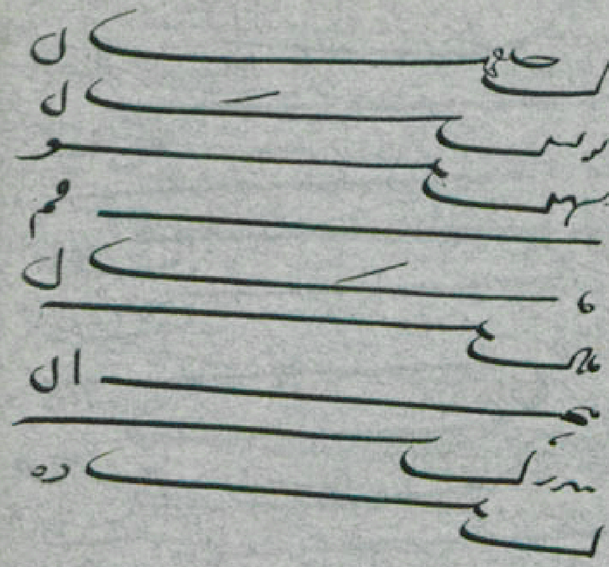
مـ ـر

مادال

سوك

صف

عوص



[illegible]

[illegible]

وطرح بینی [illegible]

[illegible]

دلالت کی در کوه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عرش جلال را برفراز عرش کرسی نشست و پایه کرسی جلالش را فرق مهر [illegible] [illegible] عرصه عالم [illegible]
[illegible] ربع مسکون را [illegible] [illegible]
[illegible] دعا [illegible] [illegible]
[illegible] در آقالیم سبعه [illegible] و صیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

در الحکمه و در علم سماوی و حکمت یونانی [illegible] در کتاب تفهیم و [illegible] قدم راسخ

و در علوم غریبه [illegible] و اسرار اللطیفه [illegible] و صدر [illegible] مجسطی

و مصنفات فلسفی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... تصرف و در اجسام و اقسام صنف چون ابدال ... تمکین و چهار باشد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کوچ برکوچ و فوج در پی فوج دو دسته از یک دسته و جوجه از پی جوجه بابا به هم مبارک

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

با افراط رعونت دوزخی مردوشان چهار مرجع و در روح مستعصمه کمتشان معقده و نسبتی مرجوشان ازلیک
حرزه و آب و گل در زدوشان بی بدی و رحمت هر وحامه ترفشان انگلیس است در کردشان لحوق لعنت
چون ابلیس افتاده از قبات تیغ افتاب عمرشان بر لب بام فنا است و بقله جوانان مرگ فرو میخ حتی رشان را
چون برق رخت مردشان دو دم صاعقی کاغذین جامه و هیودار هاشمیه و سواب
در نهانشان کرده هر کالنفات الوجوه در جیفه حرکتش خالته و کافور و قطران فانسیه عافیته الله
چون و قره رکنان و به قسمتان هباء صعطه البغزیر لیکفت و فرار بر قرار مجمی ترنی چون دیو دسته

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیوان صرف خفیف

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

العشیره حامی الذمار رئیس الاشراف نقیب الاشراف صاحب القدر العلی والکرم الوافی والمجد

الشامخ والعز الباذخ الحائز للمآثر الکثیره والمناقب المشهوره والمفاخر العلیه

والمآثر السنیه الذی عظم قدره ونفذ امره وعلا ذکره ونشر بره وهو اظهر الوزراء فضله واکرمهم

نبلا واصوبهم رؤیه واحسنهم درایه واوفرهم عدلا واکرمهم نبلا

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

من الفارقین حتی [illegible] شعر [illegible] از خیس زیر [illegible] گر خیس زیر [illegible] لطافت

بهار اکبر در صفای [illegible] تحیر زهره [illegible] اعبدنی

شمع زرتاب [illegible] آفتاب نمود و حجر [illegible] عطارد [illegible] کبریت احمر

اصلح من [illegible] آیینه [illegible] مانند قطعه قمر [illegible] مذاب [illegible] و شمس وجودش را [illegible]

بریزه میزان و ملک [illegible] و در و دار [illegible]

بخشش بهار [illegible] معقول [illegible]

و در جمیع [illegible] و ترک [illegible] و تصغیر صفات [illegible]

بود [illegible] از خفیض مرکب [illegible] بسیط و از خط دایره بنقطه بسیط [illegible]

گنبد خضرا نشست و الحق [illegible] و مکارم [illegible] در جام [illegible]

حق را [illegible] مصر [illegible] للصابرین و صره علی الحق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فصل

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قرائت چهار قل و علامات اللهم لبیک نمودم و سبع المثانی خواندن گرفتم و نماز چهار رکعتی کردم

[illegible]

[illegible] حبیب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معطیست [illegible] نعت [illegible]

[illegible] صنع [illegible] خوص [illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نفس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عم الله الذی

[illegible]

الحسن و فضول [illegible]

[illegible]

[illegible]

و در سلام الحسین

امام الصدق [illegible]

الصدیق ابو بکر [illegible]

[illegible]

ابو محمد الحسن المجتبی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در سنه ۱۲۶۸ [illegible]

۱۲۶۹ [illegible] در سنه ۱۲۶۹ [illegible]

[illegible] در ۱۲۷۱ [illegible]

[illegible] ۱۲۷۵ [illegible]

[illegible] ۱۲۷۸ [illegible]

[illegible]

۱۹

[illegible]

[illegible]

۱۲۸۳

[illegible]

۱۲۸۴

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نیست نخلی از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] آرزو [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

۲۲ [illegible] سنه ۱۳۱۰

حوادث [illegible] آن [illegible] از [illegible] آنها [illegible]

[illegible] خصوص [illegible] اعلیحضرت [illegible] مکاتب [illegible]

[illegible] مجلس [illegible] خواهد [illegible]

[illegible] در سنه ۱۳۲۲ [illegible]

[illegible] مخصوص [illegible] ادارات [illegible] سلطنت [illegible] مجلس [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] اعلی [illegible] سلطنت [illegible]

[illegible] ملک [illegible] اعلی [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] وزرا [illegible] سال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فهرست

منتخب مقامات حمیدی — کلمات عنصر [illegible] — دیباچه کتاب [illegible] — کلمات قرامطه

تا نصف هزار و دویست هجری بتوسط [illegible] پاینده است [illegible]

بیت — هزار و دویست [illegible]

در عهد خروج بیت

روز شنبه در عهد خطا [illegible] دستان [illegible]
خروج بیت خطا [illegible]
[illegible] دستان

[illegible] در عهد بیت خطا [illegible]
[illegible]
[illegible] خروج بیت خطا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

روز [illegible] در عهد خطا [illegible]
خروج خط [illegible]
[illegible] دستان

[illegible] شنبه در عهد خطا [illegible]
[illegible] خروج [illegible]
[illegible]

روز [illegible] در عهد بیت خطا [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] خروج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آکر صد ره [illegible]

طرف [illegible] حال [illegible] الی [illegible]

و الطف [illegible]

[illegible]

معصوم [illegible]

[illegible] صادق [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

[illegible] ۱۳۰۹ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اشتقاق

[illegible]

شيوخ

[illegible]

دعلت فایض البرکات متوطن [illegible] صاحب العین و النور

[illegible]

[illegible]

استثناء

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سکاب

آنچه خود . ادریس . سفر از اراده فرع

الله امر ه بوی . وجه لو وجز الله عز من سنه الاولع

بطلب الثواب والعقاب . بسم

والله زمر اجر و اتاء . زمر صورت سؤال وجز ارادی ارا

سایه دارم

آنچه وقت دارای سعی

سکه سلم از ارث

دما و دال و علی و ضا و دو ما و دو ع

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مسمع مرئید را در برات مزبور بالاتذکره های کلانتکان اردوی موصوف

لا قطع عالیشهور در آخر برات های کارتازی ... وصیه صحیح ... در ... مطروحه سپاهان داری

2 حمل

[illegible]

[illegible]

سه‌شنبه ۲ شهر جمادی الاولی در ده یوم بعد از رحلت رود تمام مال المصالحه را

نموده متسلط بر فسخ مصالحه بعد از ادا [illegible] و غیر ذلک در ضمن العقد ان شرط

شرعی [illegible] درگاه در سر مدت ماه مذکور تمام مال المصالحه را نموده اقرار در [illegible]

[illegible] [illegible] و صیغه مصالحه شرعیه بالعربیه والفارسیه

جاری و قبض و اقباض [illegible] شرایط مقرره بعمل آمد [illegible]

بائع مذکور [illegible] بعد از انقضای مدت مرقوم عدم ادای [illegible]

بتحریر [illegible] صیغه مصالحه را فسخ نموده و الآن [illegible]

مرقومه [illegible]

۹

+ سابقاً در تحت تربیت و دعاگوئی آن حضرت پرورده شده شیخ اسد الله [illegible] در این رقم

در حضور عالی عرض حال نمود و وظیفه مستمر در حق او مقرر شده حال در ایام عهد سعید و هنگام اعطای

وظایف و دوام مواجب است همت عالی اعلی الله مقرر فرمایند چیزی از بقایای وظایف متوفی

بعضی به تاراج و یغما میرفت حسب الوعده با و مرحمت شود و از هیچ ممر راه معاش از نان و آش ندارد

و پدر مرحومش جز قرض بسیار میراثی ننهاده است و خلفای مذکور است تصرف تحصیل صرف و نحو

این بیچاره با کبر سن و فلاکت در قرب پنجاه کرت است مشغول درس معقول و منقول است و در

مرثیه خوانی سعی دارد و در واعظی مشهور و ذاکری مذکور شود اگرچه حکایت جدید خالی از [illegible] عظم بعضی

از واعظان و ارباب مناقب را [illegible] کلی دلالت دارد و در [illegible] مجلس باین شیخ صغیر و کودک

نصیحتها و وصیتها گفتم و پس از آنکه در فن واعظی و مرثیه خوانی ماهر شد [illegible] آن مرحوم

و واعظ غیر متعظ رفتار نمود اول در علم موسیقی [illegible] ما به روضه خوانی است [illegible] در مجمع علما [illegible] حسینی

راست بخواند و از نغمه عشاق آهنگ [illegible] کند از [illegible] زنگوله [illegible] حجاز زده و از

عراق [illegible] زده و چون بر معارج منبر صعود کرد پس از نزول دست بچنگ و عود زنند در عرش

[illegible] بخوانند [illegible] در مجلس ساز و [illegible] حاضر نشود [illegible] نظر کرده عرق

[illegible] کنند عمامه [illegible] و اعظم [illegible] الحمد را بر زمین گذارد و در مجلس [illegible]

[illegible] بخوانند رقص [illegible] کنند [illegible] گرم از عرق [illegible] پنجه آرد [illegible]

[illegible] خاک [illegible] از ترک صلوة [illegible] جنابت

توبه و انابت کند در روز رمضان علت [illegible] افطار کنند [illegible]

تمهید اعتماد و وثوق کنند با صاحبان منسوب شده از طالبان محبوب نسیم و زیر را که مهر و اخلاص و مرتبت
خدایگانی جنگ نمیدهد در هر جانب و بار نمی‌آرد پس از آنکه صاحب نعمت و ثروت و مالک ضیاع
و عقار گشت باغ شمس الدوله را اگر خواهد خواهر زر روشن خال اندرو دیگر عکس را میزند با خواهر و بلاد
هر روز دیر میزند و از حکم الله تجمع من الآنک بر میزند و خود محمد علیخان مضطرب را احوال عنقای
مغرب عنقا نمیشد نشانه در شب مهتاب در باغ شمس الدوله شراب میزند و بلاده غزاله را در دل
بشعله خاله نکند بالاجره بهت طافح بر فراش غلطه تا به حد فراش نغنود شهره شهره و سخن
دهر نشود و این سیاست را الله النصایح میزانه را نجیزد مراد در قرار این فصایح شمرده ام و اگر دم او نیره گوش
خواهر کرد و بهوش خواهد بود و از این ریزه این قوم قبیله محمد زد و بجنب بانگ دور طره تعیش ...
تحقیق قسم زید و براه راسات در پیش گیرد و محمود بیگانه و خویش کنند این را الله برحمت و
رأفت و عطوفت جناب نسبه لالی نسبه حال و کمال آن اولیای هیئه اسلام و امام و اعظم در حق محمره
و ایام فرصت ضرور بطالع و صرار است والسلام

سواد رقعه ایست که بجناب معتمد الملک نوشته ام

+ فرزند مکرم حاجی محمد حسن نوشته که رکنی تر از آن فرشته بود غروب پنجشنبه رسید از خرج بهوا
و خوش گذشتن تو وجود مسعود همیون آقا شنیدن شاهی نعمت بردم شکر کردم خداوند جان نمیه را باب
آن وجود پاک و گوهر تابناک نماید سلامت همه آفاق در سلامت اوست و نیم قوت
گرفت و قدرت نوشتن پیدا کرده این خوش و خرم بر نامه سیحان و این مردم غم زدگان مسیحای تن
از نیره هر محروم از حضور همایون اعلی محمد حالم این است که درد لعقرس و نقاصص پیدا ای
نشان

گذاری تب خورده حق العیدین حسب لفظ الرب یا رب آرام مرا شب عدا نخوردن لا غرض را بر قوق
قلب بار تکی چشم آشفتگی ریش و پشم نشستن در پشت کرسی و نگاه کردن شیشه این لعل طبیب
و ما را صبح زود بالین و آنقدر بوده او در بستر که تحویل نشان طالبان شده الله در سخن خواب من نسیحر
دو باره خورد و خوابید یا خوابیده و خورده و قبلکه یا به دارالهما فند لکمال مسالمت و جواد برادر شاهزاده
و انتصار در جام الله آیه بر گرداندن دیگر بر میگردد و سکه مکه الله مبارزه خانی مسکین و مضطرب است
و قلیانی بی در میان خوشخواب قبعه اگر نمیدانی میگذارد اسباب و آتش را نمیدید و احوال
و حالت را نگاه کنید تفاوت از زمین تا آسمان است هر کس هر چه بامید طالع طالع از آن
چه توان کرد در تقدیر چنین بود نواب شاهزاده ملک منصور میرزا با فصاحت سحبان و شجاعت دستان
و صورت یوسف و حکمت لقمان با تمیز پسته سنجدی و چشم کنده سلجست دسته بیلی و کون زنبیل روز
حرکت سیون رود فرح آمد بسا لنقال خوب شد گفتم لقال میمون هستی رنگ الله آبیرن صبح سواری و میل روباه
خوب است و توبه نصیبه از روباه بیشتر گفت چه چه چه طره طره طره گفتم اول آمدت منصور گفت
روباه یک دم بلی و بردارد تو دم بالای و دم انسان از خودیل آمد رفت دم از تلک اکبر و نسیبی از دم اعلا
و دم ارزد و بر بهتر نواب تیمور میرزا با کلیچه تن مشتی حاکم سینه از تمکن گرگ و از عقاب غنیائی از هر دو ما
ازرد از تیر سنگ نیم میاندازد از شعله آتش حصیر میسازد از برف طرف صحن میانداز و با کوره آهن گرم میسازد
و نمیگذارد از بیت گرم گشتی ترای یک اره زرقت میدهد در میان یکی گشتی ... خنده و اه بر درست شیر میدهد
در پیمانه تیم بودن عجب بیتابی از برگ سیر گفش میدود در کالی دینار و دام کنه از رنگ کابو
نقش با نیومی بندد در هر چه در سنگ نجود بیشه گردد و از رنگ کله قند کوه دماوند میزند هر چه بر دید

بزرگش نمیرسند از میان یک رودک ناخته اردک میرود از نصف [illegible] توپ باید
هزار غاز میچرند در جای دیگر از این کشتیها کوچه و برزن [illegible] از یک قدح آب سه [illegible]
وقت میروند از یک قدح آب شصت مرغ شراب درست میکنند درخت [illegible] تر و تازه باغ
کاج و سرو میکارند از نیم من برنج چهل من کره پلو درست میکنند از نصف نارنج [illegible] و برنج
کهنه ترازوی درست میکنند که سی و پنج خروار بار را وزن کند در روی آب از حباب طاق و در
درست میکنند که هفتاد و شش نفر در میانش مینشینند و صد نفر بر بامش برود و خراب نشود از
چند گلوله توپ و خمپاره چیزهای بزرگ در دریا میسازند [illegible] برود و ماهور بسیار که کبک [illegible]
در آن شکار کنند   سواد رقعه ایست که مرحوم صدر اعظم نوری مرقوم داشته اند
خداوند وجود مسعود علیحضرت ظل الله روحنا فداه را از آب حیات [illegible] اکرم اعظم قبله دام ابد دوام
فایض البرکات اشرف را برای چاکران آستان همایون تا [illegible] دولت روز افزون [illegible]
بدارد این بنده در التفات عارضه و بیماری که هنگام مراجعت از جاجرود لدی الورود [illegible]
در مجلس عالی عرض نمود از زیارت شریف مانع آمد تا کنون [illegible] برفع مرض و دفع [illegible]
و علاج مشغول است در حالت بیماری از شدت گرفتاری کتاب نگاه میکردم اتفاقا از اجزای
سفینه تاریخ [illegible] ورق که صفحه [illegible] تفصیل حکایت حاجی ملا اسمعیل با آن قال و قیل
بیانات و علما و اشراف و عظما با او رفتند در تاریخ نوشته اند باعث تعجب حاجی ملا اسمعیل
و تحقیر علما بیانات آن است نگارش یافته و گزارش [illegible] بوده بنده که خود را از زمره [illegible]
اقدس و از جمله اخلاص کیشان اشرف میدانم بی ملاحظه از شدت مرض و بی [illegible]
علت غرض عرض میکند [illegible] تقریر [illegible] صفحه [illegible] تحریر [illegible] تاریخ

تاریخ [illegible] السنین در روی زمین باقی نماند و هیچ مؤلف و مؤلف [illegible] نمیخواهد
[illegible] در تضییع آن نعمت [illegible] شریعت خود را [illegible] و بزرگان دین
خود را در انظار ملل مختلفه حقیر [illegible] اگر کسی از زندگان [illegible] خواهی چیزی از طلبی و لی نعمت
کسر و نقصان شان [illegible] شرف [illegible] اگر هم [illegible] البته توبیخ و سرزنش را لابد
لازم شمرد [illegible] اگر آن اجزا را درست ملاحظه فرمایند معلوم میشود که [illegible] چقدر [illegible]
و [illegible] مهر [illegible] و چه چیزها در پیچ که اگر [illegible] اشرف را با آنکه از نظر قدس [illegible]
[illegible] نسبت جزئی [illegible] در قهر و عنف و مهر و لطف و وعده و وعید و بیم و امید و [illegible]
نیرنگ و صلح و جنگ و نوش و نیش و کم و بیش تذکره تمام و تبصره بالکلیه بود و عبرت [illegible]
و شنوندگان [illegible] اختلاف و ائتلاف میان [illegible] در قاطبه اولاد [illegible]
[illegible] و وسیله علما را [illegible] و صالح و صادق [illegible] طالع
و الحق [illegible] حاجی ملا اسمعیل [illegible] حضرت خداوند [illegible]
[illegible]
علما [illegible] ذکر ائمه و شهدا [illegible] علمای [illegible]
در زمره علما [illegible] البته [illegible] گماشتن
این مسئله [illegible] در حق این [illegible]
المزاج [illegible] متصرف [illegible]
[illegible] طرب گاهی [illegible] و گاهی با محراب [illegible] ورق

بالین سحر رومی ورق رساله نخوانند در غره شهر ... با تفسیر حسینی و مصحف است و در حجره خفیه کرد
با جلدهای وقف و با عمامه زر کتیبه‌دار که لا امه و ابعض من العمامه تصنیف آخوند کاه است مسجد کنه
میخوانند و تسبیح چوبین کرده و آن ... منکر دانند عجب آنکه برقرار نمی‌شود و مصیبت میخوانند عوض
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم میخوانند آن یکی خر دانست با الدنش نبود
یافت تا بین گرگ خر را در ربود عجیب‌تر آنکه کسی نمی‌رسد که این مسجد و منبر است یا طویله
و یک جای خر سخن از خر و قرآن باید گفت نه از خر و بابل آری هر که نقش خویش میبیند در آب
اگر خدا از تفسیر قرآن عاجز آید تحفت [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم عم یتسائلون عن النبأ
العظیم لا اعلم از آنچه منبر است چون طه و یس در تفسیر او لیس غلط کرده عم در اصحاب نقل بعضه
حوامیم و نون و القلم [illegible] المخرج است عما کردند و عم [illegible] چون [illegible] بار الها این مرد
بمان [illegible] ساعت از اسب طرب [illegible] کهی بار در حجره و علی [illegible] در صف [illegible] نور اکبر و [illegible] غالب
تخریج [illegible] آبی نگه از زی خود خارج شده [illegible] منبر [illegible] گفتند نکو [illegible]
و [illegible] در عتبات عالیات و نجف اشرف علمای فحول [illegible] ام او را ام ولد [illegible] نفی بلد کرده بکربلا آمد
باز بنای فسق و فجور رفت اعیان و اشراف آنجا [illegible] کرده [illegible] اما بار [illegible] شده
آنجا نیز باز از فسق و عصیان [illegible] کرده از محرمات پرهیز نکرد مجمعی [illegible] و گشتنش [illegible] چون
قهقهه آخر طریق گریز از آن فریق پیش گرفت و مدار [illegible] بر رزق [illegible] شد و گرو کرده [illegible]
از اهل بیت [illegible] را [illegible] و دوام [illegible] بعضی را صید کرد [illegible]
دوام و سر حقه باز کرد [illegible] فلک [illegible] باز کرد تا آنکه در همه مجلس [illegible] ماند و در مسجد

و منبر را بکجا بنشاند اگر کار بهره و [illegible] محض ارادت [illegible] نوبت او را [illegible] رسید السید
بنا شد و بر اثر او مجلس برپا داشتند و منبر را برافراشتند غره [illegible] نمود کرد سامعه و عام
و فرستادند و غنیمت در مجلس خاص و عام شربت و طعام دعوت کرده و ضیافتی [illegible] نموده از آن [illegible]
مطرود و منفی [illegible] در صدق وعده اسمعیل و در حسن یوسف و در لحن داود [illegible] است خنجر که
چون خنجر در مصائب آل پیغمبر بر کشیده و آواز چون تیشه [illegible] ذره حیدر خون ریز
کوه پاره [illegible] مصطفی را منبر به منبر [illegible] در [illegible] عالم را [illegible] و [illegible] صلوات
را [illegible] و خواص را در خلوت [illegible] سبحان [illegible] چون [illegible]
[illegible] جا [illegible] و قلم تقریر و تحریر [illegible] صفحه [illegible]
[illegible] و منبر [illegible] خاص و عام علی رؤس الاشهاد زبان
[illegible] قطع الله لسانه و فض الله فاه [illegible]

رقعه ایست که مرحوم ملک قاسم میرزا نوشته است

قربانت شوم خلعت تو جان است [illegible] مبارک است روز پنجشنبه کمر بستن مبارکتر سیمین شد
صنوبر زرین کمر [illegible] زرین کمر تو بند سیمین صنوبری [illegible] بالوازه [illegible]
[illegible] اگرچه خواهند فرمود [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible]

و با این طبع روان امروز در کمتر شاعر طبع اللسان باشد تا در مدح مخلص خود چه سروده و چه بر باد شد آه امید
چه رفت آنچه خواست گفت و آنچه خواست کرد تحقیق و حقیقت و حقوق و عهدی خورده خفت
حال آمده است بزبان حال میگویند باز آمدم باز آمدم از راه شیراز آمدم ازدک بودم غاز آمدم
تا چه طور آمده باشد دست پر یا خالی است کلیم است یا قالی است بسکینی تو نتاقی از شیبانی است
سیورسات چه آورده است از قراری که معلوم است خوش آمده است و گوشش رضای جنت خویش
آمده صنف الفقه قرتش زیر چشم انشاءالله ترک فضولی و درک معقولی کرده است به معقولات
دخل و تصرف نمیکند و بر مجهولات افسوس و تأسف نمیخورد منصی بمنصی میکند و در رضا قضا مستحجمید فقره
تا ز رضای کر مهندس فرنگی شیرازی بنگاه حالی از نمره نیست قرار حمش در کجاست به قرار فرنگی کجا از نیمی
نیمه چنین کاری کرده است بو در فرستادم و سپهر انگاران هم نوشتم که بعد بفرستد بگیرید اگر به بست نیاید
مدرک کهن زمینی از بغداد کم گیر نشاید در زمانه جام جم گیر آه آب حکمت حکیم فرموده نمیدانم
چه قدر روزی مید مسقط بشید کمتر ایس بیرون با نواب جعفرخان لشکر کبک رفتم سه عدد با قوش شکار
شکار کردم و جعفرخان هم سه عدد با تفنگ زد اما یک تیر از خشت و ریسم هم با لقطع خستی فرده بود
از هوا کبک بر خفت و در زمین تازی خورد و تیری از هم بخستند سگی زود اما دیر شده بود قدری زود ترک
بهتر که بود تازی مرحوم را فاتحه خوانی کردم امروز هم شکار رفتم پنج کبک با قوش و سه کبک بار است الکه
با تفنگ زدم تازی نبود روز قبل تازی مرحوم کار غریبی کرد خرگوش در آمد او رفت بعد از آنکه دوید
مشغول بعد بودن نیخستیاری توجه طلبی و سوکواری مصیبت مراجعت کرد خرگوش در دهان [illegible] عجب کاری
بود انشاءالله صبح زود حاضر هستم هر چه فرمایش باید اعلام فرمایید اطاعت خواهم کرد

رقعه‌ایست که بجناب ملا محمود ملاباشی حضرت ولیعهد نوشته‌اند

استاد مکرم معظم حال عصر شنبه غره رجب است برف مثل پنبه یک وجب بر بام و زمین
آمده است با این درد آگین و خاطر غمگین در زیر کرسی نشسته است بما زین جهانی از اشتیاق سر حلقه اصحاب
و داد شیعیان والاحباب و دست جمعی امید و آرزو آمده [illegible] از نگاه دل و لب از خنده لبریز شده دانستم
امید شهر جمعیت آیت رحمت و خنده مقصود است از حضرت مسعود آورده نزدیک بود لنگ
بزخم بر درد آخر و ملک با آهنگ سکری رقص لنگری کنم تا نامه بهم رسید ازدست رفتم از مکتوب
جناب [illegible] از سر و زیب مست گشتم احسنت الله آران ملک چه عالی که در سلک کشیده و بر این جناب
چه نیکی در بیت التحقیق خواندم و برجستم گفتم باز نشستم و خواندم فقره به فقره و کلمه کلمه عشراً عشراً هر چه جناب ملاحظه
نمیشد فقره آخرش مشرب ملاحظه میرفت [illegible] بخصوص فقره آخرش و [illegible]
سبحان الله الواحد الصمد که معجزه کرد و حکایت از رسائل و جواب استاد کریم [illegible] الرحیم و
فی کتاب الحکیم [illegible] تعجب [illegible] خنده
نعم العجب ثم العجب [illegible] فقره آخره [illegible] آخر
کانها فی [illegible] اصحاب [illegible] الغراب [illegible]
و انف کالمیزاب [illegible] خنده کردم و گفت در این [illegible] و [illegible]
و ما محمد [illegible] از طهران [illegible] در تبریز [illegible] حضرت [illegible]
از [illegible] مراجعت کرد [illegible] از [illegible]
[illegible] صحیح [illegible]

اتفاق را انکار نمود و از مصدر تجربت ضجرت دارم چه بهر نفرت سید دجر را که ما در شعر دید جز شهید بود

مجلوج اللحیه از خانه آقا اخراج و بلطف درویش محتاج ساخت و نسخه اشعار منحول ان را بر در را جوال ریکه

همه اموال مسروقه از دست دزد گرفت و پاره کرده شیخ در فوا را که از فضلا خود را امیر الشعرا میخ

و عیب الشحمو الی منحوا ادواره سخت همیشه بستر و عبا انحلالی کرد ما جرا آمیز برادر دو ده لفظی کرد و گفت سر مرا

حصه شده است و بر سر فن حیره آه که سر با این همه غنج و جمال دعق و کمال هر جمیله زمیله و سبع عزامی دعوی بند

تقبر و بغیر بسیله فرست با اکه کمر طمع نرسیده ام و کمر در میانه ام همه دلو نوع گفته این دارد که در ایام

اوایل عمر در آب و آینه معاینه و مشاهده شد نهم نتوان یافت گفتم انصافا بر بدی جمیعی کاشتی علیم و بیدل

جوان صفحه کلام و ... هیچ طاس طعیم نارش نیز است و خراش رواست ها لب و لوح نقش در وی

جوان زر نقش بر نشست تیغ کارد با نیل در فرش است با برکل جای ... دجانه عیادت مکیف دیابو

در بستر منخفت گفت اگر سیاهی های نیست که در روزه تحویل آل الله الی حتی مطلع الفجر شب جنیدی ادب

نکف نشسته کرد در حلقه و ستف در الحلقه حلقه میکشید لعب در مطالعات حضرت مختلف

الله ... نهست و اگر اکنون در حوض ای زدم خوض کنند هزار ادب بچه بتقدر رد نه وجه بینه آکنده داکر

تجربه را بتکلف فند بچه ادب غیر محصد منی دزند و ز نیر و دراکی بانیه و اکر اوراق کتب را برهم زنم

مبلغی خطیر را که با سیاه و سفید نیز مو به رانه دسیه دران بهنسبه گفتم راست گفتی خود ابلکت در حل

کالنقش فی الحجر ثبت خواهد شد ای نهاد کرم بس از خواهی این تصنیف با بر آن و ادبی ملزم خواهد بود بس

قصه دراز مکن اگر زده محمود است تو خود را الا ز غنیه در ارزان باجه بوده و سراپاش شد ...

دیکان خود قند برا کند کنج گنج کبیر نشاند و با نسخ ماده تو نیز نشان کرد ان سیاه قره و سفیده آتش گیج بود ...

رشت از زیبا و ثمه از دیبا فرق نمیکرد فلوس که در سکه ها کار فلوس از شهنامه دیدام از رقم دکان موس

سلیمان حقند اگر ذرا امل زجاج را لاشه و لالا زجاج با برد اجنبت اگر از مطبوخ سنا ریکی فراغت حاصل آمد

مردوان سنائی توان لتکاه کرد و اگر از مفردات و چهار رتحه و عنف السنب آنکه کوی دست دهد یکبار سرود تصنیفات

نشف توان ست که بعد ملاحظه نسخه ها انواع ارسطاطالیس کتاب شفا است با خوردن ابلیکا و هلیله از خوانها کج

فیلقوس ... الافلاطون حکیم صنع است کمراه بغض در انکه طبیب است حکیمانه دست در کردن صحیب ابراز کرد

جعلنی قدیمه اکم مرض مخص نواری عیادات مریض که روز عیادت مستحب شمرده بیمار را نجیب بار ار ادا

دانسته جوان مواسه سحه بیفید قدم رنجه داریه احمد الکبیر فرموده بیفید او الا جوان نوامیملقاب باب اللاله فرهاد شیرین

ابن عشیش بکرار زحمت و هر دو مش لطفی دکرار عرض بکنم حالم حیرتف ... در هم است

بار لیکی جرسکه نمک و جهات برنای جوان خیالات صاحب حس و نمک با این همه عجب

دالت و دشمن محمود سی بیر و جوان سیاه و سفید کمر نشسته علم خورده و بزرگ تحیت و تلک عارف علمی ... مثنوی

اهم وسحی مرض را از دعارض فرق نمیکند یعنی علم فن در این عباس آزاد با خود فطرتار بر زبار روزه و سره ...

با اهت حنائی و سر و نصاب سای بالای جوانی میکند با ملاء هجی رقص لکری میکنم با شیخ تحقیقات حوره و حنیفان نظام الدوله ...

و سواله درست کرفته حیله میکنم و ادعوشده سرما در این ماه محرم به بنا به ثنائی ام با چرا غیغیان سراج الملک با دوالری

و صبر کهکری کلیجه رزدم ای کلیجی رزدم میخواهم سبحان الله اگر تعارض بود چرا بعضی خواهران و دیوان ابن فارض

از شکاری وار ... درد و الم کار سوال و جواب با جناب مستطاب ... عمده طمیر سیده ... شعرم که در

خانه نشسته ازیس میر آدم دو ... نوشته بچه رنجه خانه اکرام در کرته مسرور شده که در عالم تمام بردن ...

بدون اسباب و اساس نقد باشیم را گمرده و نقد [illegible] تا بمیرد پس سلطان اگر شیطانی دیگر را آل
شرم حضور را از نزدیک دو سه شنیده ام و از طرف هم جناب رکن رفت بیان میکردند خداوند خیر و مبادا آخرت
باشیم سب درد و خدمت با رفت جناب مستطاب حضرت اجل امین الدوله العلیه حفظه الله فرمایش
عرض التفات از جهت زیارت میسر نشد اگر زنده ماندم با نجف حیوان سرور رحمت روانم باز دوم
عازم حضور سیمون خواهم بود سید مرتب اجلاس مشرف خواهم شد قربان آقا مطلق و لام [illegible] رقم سیر
عزیزت بیان دو شغف و دو رفیق جهان [illegible] عزیزت اگر میتوانیم از دو دو لیکن داشته باشم
زاده بدهم جای باقی مرحالی است را [illegible] خواهم رفت اگر میدانم به چه حرکت و درد شدت خواهم
دیگر خواهم نمیرد هم [illegible] هرچه با را فرمایش رفته بود در شب ها جناب مستطاب امین الدوله تعزیه بلغ الله
میتوانید بیاید و فیض بریده باشد بنده را از این مرض سلطنت دراز از حقیقه و مجاز [illegible] و از رسیدن
دلبرم باز داشته است خسر الدنیا والآخره و ذلک هو الخسران المبین و قت رفتن از اینجا [illegible] منزل
و فرمایش آثار الفخر بنده قربان فرستم ثبت و آن روز بنصره [illegible] حضرت فیروز میرزا فرمایش رفته بود [illegible]
داری است خداوند توفیق نمیرنگ کرامت فرماید و قبر نمایند [illegible] و فرمایش گرفتم اگر [illegible]
احوال پرسیدم خداوند [illegible] وجود مبارک رو [illegible] بایه و بایسته براند [illegible] محبت را [illegible]
مروت را [illegible] بلند [illegible] التفات و مرحمت نمایند [illegible]
روحی فداک خداوند [illegible] نواب والا دولت [illegible] و فتح [illegible] و آن [illegible]
در بهار و گردون [illegible] [illegible] آنچه [illegible] و [illegible] و [illegible] بر درگاه
با نگاه [illegible] مردم [illegible] [illegible] با ظرافت [illegible] و [illegible] است [illegible]

نیم قصر محبوس اندازیم بر کرم تسعیر [illegible] چنبش کنم و بر گرد خویش تنیدم نه باب اصطلم
حیله بند کم نشستند نه با قلم و حرکتم و اشتر من اگر قدرت و دولت رفتار داشتم از کار روان [illegible]
و آیت لیس علی الحرج حرج نمیخواندم از اصحاب [illegible] اگر [illegible] از جای نکان [illegible] کنم
ز [illegible] بر گیری نواز [illegible] آدم [illegible] رو [illegible] فرزندان آدم [illegible]
و روزی نمود و ردی [illegible] با این حال و عجب [illegible] طراری کسی نه دیده است آمدن [illegible]
از روی [illegible] سر از [illegible] در روی فرش برداشت دید [illegible] خواب [illegible]
لیده یک جفت کفش کهنه سفیدی ذرمی [illegible] و فراخی [illegible] بوده بود [illegible]
از پای سر تخت [illegible] دست [illegible] و قمع اسباب [illegible] و دو [illegible]
بر داشت [illegible] کمی از تخت و از دو دیوار [illegible] [illegible] باز [illegible] بجوب و سنگ
جهال و جنگ بجنبش آرم و به آهنگ [illegible] بر [illegible] نیرم [illegible] زد [illegible]
[illegible] و از حیاط [illegible] بدر برد مصاب قوم عند قوم فوائد [illegible] دست زیر بالش [illegible] دیدم
صره زر [illegible] و شدم [illegible] [illegible] ندیدم [illegible] است [illegible]
هم [illegible] نتوانست [illegible] بهای [illegible] بر [illegible] [illegible] قبا و کلاه [illegible]
برداشت و بطرف [illegible] مروج الذهب طباق الذهب و مستطرف را از ظرایف [illegible]
گمان کرد شرح ابن هشیم را با دیوان معزی در دو عین ضم کرد و [illegible] گذاشت و در برد از آن [illegible]
احتیاط را کار بسته حراس و پاسبان دسته دسته تا صبح نشسته بر [illegible] با شمع و چراغ [illegible]
میکند [illegible] شیطان را هم [illegible] آمده ام اگر دزد در [illegible] شیطان [illegible] [illegible] [illegible]

سالها آرزومند بوده که اکنون بار زود رسیده‌ام شرحی در حبس و بند استاد کریم آغا داده الله
بنده و من الشیطان الرجیم و نوشته بعد حکایت جنابی است شنیدنی بی روایت عجیب است که منحوس بود
ملا عبد الکریم دیرانداز که در قزوین به لقب علم معروف در بیرون و مدرس معروف بود بر جمعیت اهل بیت برجای او
نشسته کاتب و عالم در خلف خلقش و خلف جانی بود نشست بنفس تخریج است بر اهل تحریر ظریف و
آلهه واللهاد ... نقشه بر کرامتی قرون متصف را شنیده و جدا اهل زندیه را بشنیدن طبعید زمل
کرد تا در قزوین وارد شد و مجلس صحبت او چون شنیده و چون زنده بود کس که بر دکانش حیثیت تحویل شده جوشیده
هر که نشنیده فرشته شهرتی برد و بخشید ... همه کس را در بند و جنس سر بود شد ... با رها صبر نمی‌کرد ... ب غ
مدتی با همه گرفته بود پاره از رنج دیم و ابطال زر و سیم خود را انکار اخبار و قصه لوالکم ... حیوان دیدم در
قزوینی ربیعی شهره شهرت است جابر از کرشمه میدان راه بیرون شده بر ابر کلاه خرامید خانقینه که بار زر آن
آب بربان فاخر جانب مشهور است که بکرایه گرفت با حبه فر زمنزل در آن کوی و بربان مقام ساخت العصه
امرزی آب و کشاده نهر و هلاله و بر بود کسی ملا در الحبیبی ازرز و بر سر و کس از کرد جیبی و بر آن آغاز حساب حل
تا فرق نشاند بر جافت تا آن صید فربه را از دام افکند بلعید آورد و خود در الصدرت عمار نزی کال
سات علی الجاز ارات از میری رجوانات بازو بند و حال روز سارق آن دو ناق سرق
و اخفد را با ارواح رسیدو بحرام نشسته یافت کرشه روزنه بر کرفت و با کرشه ابرو دار ره چشم باز و جشم
علم مالک آخوند و علیک السلم و الکلام لطف کرد و اضع نم خبر کرد آن فاتحه تیس اهر دولت علاه بوسید
در بیرونی ... لب و روی سرگشته دم تا مبارک علاه چون زمین بر روی و جوش دو ری د
کردی حمی حمایه را شنیده و دیده و دلش نجیبی و حشمتش گردش در آن زمانش حلقه و تکبیر منحرف است و علانش
بعلی با نهایت تکریم و غایت تبجیل گفت حضرت او از ضعیف ضعیفه زحی یالی ده و بلیه ترا الله باده

عنایت و جلال بحضرت لعلهما رسیده و چهار و اهم مشاهیر است و نهایی خرصا خانمان است
هر چه بارگی استقامت را داده بر چه کار شد ... آخر با زن باب گفت ای در اهل عصر و عالم عهد خداوند
ترا از آسمان بر زمین برای حفظ دین فرستاده تا مرا از این بی باکی و صاحب چنین وارث صغیر و کبیر
استم از شر حادثات حوادث محافظت کنی و مواظبت نمائی و حضرت کبیره خطه صغیر در این است زن را که
ابن امامی دوری نیان حجت ام آخوند گفت زن از آن حینی خواهر بود فاته پس از خدا امان افقه
بخانه خویش رفت و جناب ملا بس از آن ساعت تا وقت سیاه بود و با زر ویزی گبسته بر در اسلم
ضعیف استقام کرده و سوار ساده ضعیف فراهم آورده آنگاه چشم ملا بر جمال دختر کر ... و دوی جوان ماه تمام
داشت و هیچ ملک قدم و آن چنین شتم خواهر بگیرد و در سن بزرگتر بود و مانند سر بیش چهره با جمال
صباحت و جمال بیخیر و دل از طرف دیگر منتظر ملا در آن از دیدن دختر بگیر و در بحر تفکر فرو رفت در نظاره
سیمین بیده دلش چون جنبیده در اضطراب آمد متحیر ز دیگر اطاره کنند و دست آوردن آن دو ماه پاره را
و چاره بهر چاره علامه را کچ نهاده و گفته با کمت آنکه را اجمال دم فسون از جیب بیرون آورد بهمین خود می
اورادکرده بس از آن رجعت بالکی اذان نماز گفت و بقیام و قعود تعقیب و رکوع و سجود مبطل تعقیب
کرده نمازی دراز از بس میسایی و در وز آستانی گمراه و رایحه زنیم علی
و چانی و آستانه در سیر و دوی با مر بیرون دار ز نیابت سکانی و بگذریش له تمهر قراری با خود دار برد ب حق سبحانی
رواجه در باب تسعیف از حکمت اثر کن بگذشته بود و آنچه غرض با بعضی و در علی معزول خواهیم ساخت با این بعد
هرکه بهر او حاله قرینه از کرسی یمین علم و معزول را نمیت مرگت با هم بر در بست و انگاه نظر انجه
بجشم بصیرت کما ینبغی کرد و عمر بزرگ از عنبر معزولی به القول حفیض الرجال را اکر دیده ام از سبب الله
فی الله لیس ... و المحیض بابی و معزول کو همیر که لتعانت فرموده بود که لقا رنجیده بنده و الولدی

کرده بودید که حالی در راه ضرورت است تا که گذشته و از هر عضو گذشته ام خداوند کار را با همه عقیده
همه بزرگ خداوند است فی الموقع عزیز و عمده با زمینه لطف شاه [illegible] رفته بود ضرورت شهر از [illegible]
او است خداوند است نسبت ای ارباب الدولت عهدی و وابسته امروز این نوع الیعاب
سفیر ... در عالم گرامی بود و الا با یا حضرت و در بیت کمال ... دالدار ذره ... دور
نامه هم و در باب ... عالم گرامی بود تر شده که با گفتن و تنها بس بزرگ کار ...
و حالی میکرد خدا طالع مهر آنجا زبان نیز با دل است عیب نقاش میکنی برمیدارد اگر
نه حالی ای گفت و تنهایی بود هر اطراف روز جانه بود لیاقت لی سهل است که در ...
نان را معنیم الیغات لیب او دری دولت سید من است که گفتن بصورت الفاظ کلمه ادر شنیدن حال
آب تا گه کشیدن است بعضی و قت سلطنت ... از اولاد نوشته بودید که حالی ما امید است و بس
خداوند ما و طلعت تو مهر و تنها وقت و قدرت بعد و که اگر بسیار سیه اولاد در راه بخشید رفته
و آستانهای شب را بهم و تمهید فرمایش را ز عبث تحریص کرده بر بدیده و نکات تکذیب [illegible]
که از جنگ اختلاف برانیم و در سایه اش بپا برانیم ضرور مصلحت ... و مراقب [illegible]
های ارج سعادت مدام اتحاد اخوان را با هم نمود به جنگ قدرت جوانان جمیعت حال
بنده به حسب جثه ضعیف تر از اخوانم و منت استخوانم به عهد ایشان بردار خواهم کرده برایش [illegible]
های ریسه مرغان از این شرف دارد که آسمان خورد و جان خود را نثار آرد مرو لی [illegible]
تهدید فرمایش از کرسته باشی هر بصیر است خلاصه مومیائی خواسته بودید و نوشته بودید که اگر نقره است
آن را باید مومیائی موجود است خداوند شکسته گناه بنا به هر قطعه در خدا است مومیائی [illegible]
مصرع خواهد اید که مرا از شکستی چنان عار آید خلق شکسته استخوان است که مومیائی

در لطف شما عظمی و اشتها بی تعصب در فرمایش منسوب شما به سفیه است که با شخص مهمل الاسم دانست
از فرمایش شما خود برای مخلص فرمانده بوده نوشته بعد آمد نه در وینیان نوشتن در جنة شده است
این هیچ شخص موجود بعد قطعه ... نوشتن نظام العلماء بوده که از لطیف در جیب و بغل میگنجد و است و
نامش را بگذرم به خاطر سعدی و معنی موهومی از این فرمایش فرمودند آمد حال او را خرسندان است پرسیدن انگار
نیست در بستان بلبل شده اگر با شخص معروف کتب صحیح نسب ارائه فرماید درست است
تمام امر اسراف و تبذیر تفسیر و تعبیر فرموده بعید درست نفی ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین ای اقر
الحب الشیاطین اسراف آن است که در غیر طریق خیر صرف نشود بالاتر حرف کرده و لو در جاه و اقربا
و حسبه و اجعله و آنچه در راه خیر صرف کرده سرف نمیشه آن گفت اگر هم در عقد تاریخ خیر در حضور باشد
که گفت لا خیر فی السرف بعدی گفت لا سرف فی الخیر کرم اینها از بعضی در رسم و مهمانها را اسراف
اسراف رکردم را با شستم چه فایده که بنا بر خوردن و عاقبت با مردم را و حال ارزانی انگیز
شد و همچنین و سد شن تمام حالات بود و منشعب کند و او را ببرد و للکرامتی حفظ اللذتی رنج و نسب گشته
از هر دو هم چرا نخوردم و نخوردم درس از این مخزنها و مخزنها و ما تحت کرمها با ما هر کم بسیار دارم درمم
کرد کرد و تحریر و تمام مرو منسوز او را اجاق نمیشه در آن روز روش از خاک برآمد و بیار یا مدینه نفع هم ابر شکر
آن همه گردد آنچه آب بوده ریخته شد یا آتش بوده بمیرد به از این رطوبت نمانده از این حرارت او را
و مال کرامت و تحریر و دورو دوهای بردباشت و هر لا که اگر بیان داراست با سراپرده میفرمودند در آتش
ز رحمت در نهایت احترامات است رغبت الهی اگر بجهت خود النفاس است که جای دارد و در صورت آن همه
زبان مثالها ان السفینه ... علی الیبس ... بغل سهل است مثال است مشهور بار رونده را از

رسمان همیشه میکند زره و بیش فلک می‌زن بیش عقب شد جنبد اول سپاهش قراول مباش
اگر ترکمان و دیگر جنود اسب ز تیر و کمان میندار از تیر که گریز بر ریش دشمن بتیز هر دو دست کش
و خسرو درشت بگریز نهنگ کام الهی گام گریز است که اگر سپاه خسته شد هم آسمان ... دو سوار ضرب است
آمد چو اسب و خراش بزن و اما تیغ و سر تیغ بر و بر و هر کو خیزد هم بی عجب خسته بر دنبی برود چو
در جنگ و آویز کلاه ریش از ما ربط بتفنگ می‌زن چماق را با کمند شده باشد رانکش و جامش را
نمیکند سیمبر را الکلنگ تفنگ فروکش نه به بند شمشیر را و هم ... و دشمن را برای بیش را برای
و تیمری بزنید و قمه را همیشه بر رانکش و بزن والله لوطیها عقب میکنید تیر را همه ملتفت
سوار زره کمان بگذار نه به کمان و میرود میشود از رنگ و روبسته و دشمن کنی بمیند از ره روبسته خود
و هدوب را کشی و زخم آن جمع مکنی و چماق فرا خود بمانید اگر به حصاری الهی میر راعلیمی را برای
دراهی کشته بود اصلت را ... میفتید اول تیغ را میزند و بد نفر را میزند و نفر پنهن میغفد و اسب
لنگ میشود و قسمکرار میکنی زین را زیر لنگ تو میرد و اسب جدا میشود سنگ ... قدم کن و مجری
سنگ و لنگ تو زین ... قشقدی را با لگام زیر اسب و لگام ... قشقدی هم اسب مزاری
بلغت قشقدی بلگ ... میشود لگ کمر را لگند میاندیزه ... حصه بچه نشکی بند شلوار
محکم ببند و در میان معرکه و استو و شلوار نفته و دشمن بر بیره کند و در فرش کم ... رد
فلله انها ... است والله لوطیر زره و شید ... جمشید میرا لی و خورشید ایران حکیم شیر ملک
ورزش شمشیر نیزه بازی ... اسب تاری و در بزم شاه ... و از ... دشمن تمسخر
شیر در معرکه ... دشمن ... رایت نصرت ... سردار ...

فتح از بر هر جا بروی مظفر و منصور می‌کردی اما آنکه یک شب صد ره شو بهار چشم تو کور شو
و اگر صد رستم و دستان شود یک نام از ... است هر ... کاغذ و ... گفت
کاغذ که مینویسی گفتم رو بدر فلانی گفت چنین مینویسی هر ... گفتم او غلط منعر باشد
او چون ترکمان میرود اما بابا و بخی ... بجنبد ... ماه حصارک دو دماغ ... از ... رکی
روزم ... تا بیاری ... قسم و آدم بیش ... حال ... ز ... دل ... است حیل دایره
یاری ... توانم ... نواری بجای ... توانم در دو عالم ... ام از ... ایام
در ... علیحضرت ... روح ... قبله ... سعید ... از فردا شب
شب ... جش خانه زاد بادشاه است معلوم است ... جش ... حضور را کمال علی
... است انشاءالله ... قرار فرق الله تشریف خواهد ... عرض دیگر اینکه
اگر چه زرینت ... چون ... قدیم است ... الله چند روز چند نفر از ارباب طرب ...
داوطلب ... آن حضرت در ... آن نعمت در ... تا ... حصه ... کار جش
و سرود را با نجام ... و اسباب جش طرب ... را ... مجلس ... چون ... کاسه ... است
... جمعیت ... و ... آهنگ ... طنبور ... میدان ... و معرکه ... بی خواهد بود
حضور ... شرح ... سرور ... سردار
... کار ... رسیده ... نشسته ... نهار نشسته
و ... کهنه ... المنفوش چون ... مستقیش کرده
وارز ... قطار ... و ... در طرق و ... علی ... قرطاس ...

دیگر را که جمع کرده مینگریم تحقیق شود گرایش عمر بکنی خاک زرافشان کرد پس در تعلقات فانی
سردار سرکار را هم رحمت میدهیم که سالها بود در رحمت کمتر بنده تقصیر را از باب فضل تا به تعطف
بگوییم و بشنویم و بهر جهت عمل تصحیح نه بنویسیم الان از اول تکه جانه ابتدا از الهی نوری خجسته و خجسته
در سعید نامه و در فتوری نشسته تعقیب قصص نقال و قصاب تعقیب آیه و دستان مقوا
نواب اسحق میرزا امیر آخور حضور مستطاب اشرف والا ولیعهد دولت ابد مدت نوشته
برادر جانم حضرت شیخ اخوی لطف الله میرزا قصه مرحومه والده از حشمت علیهم چنانها را نوشته بود
اگر لطف کریم در منصب حکم صبر طاق ما بهتر بچه ها را تعقیب کردیم و بچه ها را تربیت ای مرحومه
رحمت الهی بود و آن برادر کریم از رحمت ابدی وارث و بی آنکه در بستر خاک خفته و شاد
نابود که در بالین استراحت آسایش گرفته ام بر بنیاد دنیا هیچ ترس است دعای خیر رسید کافی که آن
تعبیه الطوفان نوح و سوای روح پس از چندین هزار سال و بنای خانه نظام زرد و کعبه و رف
پس از آنهمه ستاره از خوارج سیره در خود که موثر شود کماشی مقامات عشرت این واقعه بمانده بود
طراوت آن ایام اخراج گمانه نمیشدند و چند آن کسها در راه بیکار بود با جده معظمه رضوانه نمک کشته شب و روز
آنکه که ز راه اسلام بوده و همه آسایش و دسته نظام و شمشیر نام داشت که در بستر خار و اشتند در دورا
در سینه آنها را المریه النصیحه کجا نمی باشد ما هست جنه بتعق حال و آن مجذوب کهن سالی و کثرت
بر آتش ناسمه مخفیه و همه خلا را در پیش غرب نشد و بخواهند فال حسینیه المرسل بعد عده و آن کمال
بنا داحمد الکثیر و هم آب خوردن پس از بیکار به از عمر تعالی بسال ثانی المرحومه رضوان رفیق
و لکن آنها خمار گذشت و مرا به راحت باش آنکه شود بعد از عصایب و در صحابت کس رفیق

با راحت

با راحت کمش غذا و عجب بخور آبی مثل خوشی نوش جهان باب از عقرب در خوابگاه بود
و عقرب در آغوشت و هر آن بار بر داشت میبرود و هر روز عقرب دستی از غذا نیز عقرب در دسته
تر شکر کی سبیه با تصدق میبرد که از این صدمات تلف کمتر در برف تکان سقف به میدی آن کوتاه
کام مراتع و آن علاج تمامت بدر زنده بود که تازه بدنیا آمده ام و عمر دوباره یافته ام فرد
این نعمت را با هزار شکر و سپاس خدای عالم بجای آورد قدر اعوذ برب الناس و شر الوسواس برای ترویج
ای مرحومه شبهای چهار شنبه سوره الجن عادت تا که ای مرحومه با آن قصر مات و طمس ستون از خانه جنی بود
و الذی ادم اینقدر عمر مملکت در زره نمیشد و باکشش بصورت نشود حال جنیه که رخت هیئه بیم الم بکلی
بر گذرد بلکه روز قیامت هم محمود کنند اظهار الهیات در الجوری بنویسیم تجربه کرده ام مهم باب درد
گرفت رسیده ام تا بی ارتستم امانت اثر هیئه فرج دوتا این راحت را داشته باشید و برای آنها رحمت بفرستند
که رحمت ما را اکرم کرده در هر رحم الله فی قره الفاتحه لا بلاء اخلاص صد الله فی دنیا و بهم الله ودود
وارث عمر انها کند که هر کسی تعبیه سایه زر کیم بار بسیار برابر نجات بکمر خانی معتمد الملک نوشته
این نه ارغوان و دهه و ملا حتی از کتاب آن بسیار کرده ام نوشته که در باب هم پسر از روز رشو مرکی مسعود بانوان
رشت مرقوم نموده ام ما به قوت مال گشت الحمد لله در سال صحت و سلامتی رکاب اقدس و در آن اقلیم
مقدس نزول اجلال فرمودند و در رحمت بهر ها آن بلدیه از فرط رافت بر کیفیت
در شهر از این سیادت دولت خواهش فرمود آیت از مبارک را داشت حسن
المنزلی عادت خواهش نمود فی سنه اجتماع از دور کلمه بنفعت فرمودند از
شهرت سر ما را باز که به هر بر یکی اعدال رز کرده در گشت رکابی و زیر کرمت بسیار و دعا گوی

امروز ... هوا ابر و آفتاب کرده است و من گرم و عصبانی ... بنده را ... جمیع عصار ...
قدیم است ... از خانه بیرون رفتم ... بازید ... عماد الدوله ... آمدیم و ادای فرض ... بنماز آقا ...
باشتری ... آمده ... تحقیقات ... جمیع ... دربار ... بسیم ... قدر ... دارد است دروازه
جوان ... سیاه ... تا صد ... شاه ... آفتاب ... ساعت ... و دو ساله
غیر ... سفره ... قیمت ارزاق ... کتاب ... انجمن ... دوام ...
خرج ... آفتاب ... امروز ... آمدم ... ادوات ...
ازای ... سهام الدوله ... حضور اقدس ... برای اهل ...
و بنده ... فرمودند ... سرکرده ... خاطرم آمد ... سر ...
... ایم ... رفع مضرت ... که ... بازار ... گفته ... کار
حکیم ... چه ... نکند ... خواهد ... طبیب ... حقه ...
فرصت آرد ... خطا ... رجب ... اعلی ... فرفره ... اقدس
حاجی ... حقیقی خاص است از طرفی عماد الدوله ... از طرفی بنده ...
دارد ... سرکار ... چهار ... گله ...
مطرب کریم ... زیر ... خروس ... ذوق ... سرافرازی جمیع ... انجمن ...
تشریف ... در آن ... امروز ... گفتم ... نشسته ... بجهت
بنوازید ... خانه ... آتش ... اما مطرب ... طرب ... کرده ...
دانسته

و انسد گفتم چه خبر است که ... نقاره است گفتم ... میکوبید ... فرمودی ... نقاره ...
با هر ... جنگ ... نقاره ... حلقه دار ... داشته ... نارنجی ...
آن ... رسیدیم ... چه خبر است ... حلقه دار ... گفتم ...
... گفته ... نمیدانستیم ... دارد ... توایم ... حلقه ...
توایم ... ما ... توایم ... حال ... است ...
غیر ... جا ... زمین ... کشتند ... مبادا ... روح
گفته ... آمد ... گفتم این چیست گفت ... رنگ ...
مانند گفتم ... صنما ... در جنگ توایم ... در جنگ ... از جنگ توایم ... با ...
توایم ما بنده صلح و بنده جنگ توایم ... خندید ... رقص ... کوبید
... و گاهی ... گاهی ... گاهی ...
... میکند ... خشم میکرد ... از خانه ... میکند ...
در ... نقطه ...
... میکند ... دارد ... جا بود ... چابک
... و ناز و غمزه و عشوه و جلوه روی جوان ... ساق ... سیاه
... گفتن ... است ... از بام
... اطراف ... مو ... مانند ... دقیقه

سمع هما چون کشاف سبک مام کرده ایست با در رگه آب سیاه حکشیده بر هم چیده پاریت
زیر پر ناورا کشیده و کشیده تو بر استخوان اگر این عیب را نه است در عالم رقص
بی نقص بود و هل و جان با انگشت در رقص با جهان جهان افسوس تناسب جمال این عاشق بالا ترکیب
گفتم اگر کاش دو بود چهره اش چون خورشید پاساق پای هر سیم سپید با اینهمه حال تا بودی
لرزنده چه بهتر از صبح چنان کل ریدی باید نومیدی حالت با کاره بیرون است خداوند
توانا که چنان را نگاه دارد و نا امید نکند اگر چه بعضی بر آن میکنید و نومیدی بهتر امید است
پای شب سیه سفید است خود را فریب میدهند تمام ریش سیاه و سفید را آیت روشن
نا امیدیست این دو دوران عنوانات کتاب بری در زیر سایه اقدس رسیده خواهیم دانست
حال عنیه الحمدلله تب از عریضه مفصله و وزیر سلطان در جواب رقم قضا شیم دامن در
آستان عرض نکرده سر افراز نشده ام لکن حکایت جواب نکات از قصه آن آورده
سمع ملازمین رسیده و کتاب گرم است با ارش و دیگر شمارت بخشش آن جمع را هم ادب فرموده
سماک الدین رحیق العزه الله تعالی مختصری در این باب عرض کرده بعلم نفرتم نمیدانم در میان کسی کتاب باشد
اگر وقتی سیه اشیم البته ارسال میشود های را هر وقت از آن کتب تازه رسیده حال او خبر حسب
مصطفی قلی بیک نایب بسمت قربت خدمت در آستان روانه بالقوه قربان بعید آنجه آمده آوردن
ایشان سیمری عازم بود رسانه عریضه نگاشته شد این مختصر مخلصانه وبند گانه نیز باید مراحم خاطر آمده
اولاد عرض میشود مهر جناب ایشان را خود نزد داند باید ایتار مرتبه تمام رساندن حکم بابت آن
تا بنیاد هر چه باب زود تر مرتب آخر تا جلد در روانه فرمایند هر فعالیت برای ایشان معلوم است

دوباره

دوات روزانه باب توجهی مشفقانه در شیراز مطلق العنان و بی افراط ناکام شیراز سعدی
لب لب است و لکن حیف آنان که تکلیف رقت تا فارس در پیراهن قبای آلاکه ایمن باشند همه وقت در سواری
و بازار که در خدمت والدی مهمانی تردد مهمان نوازند در صحرایی باغ تماشا بروند و با سالی سیم منجم در سینه میزند
شش درخ بنازند اسب در رخ تازند کلاه کج نهند آورد بر بازیگر پرورش یافته اصطبل است نه
آموخته های وطنی نغمه دلکش با حقیقی قنوات ولقمه پرورش کرد و غراب چه بتحرک غنچه چاک است
و هم باز و دوهم بسته بنا بگشند و در چشم چنان آرام و لب چنان بسته نظر باید افکند بر بستر نرم و بر
بالین آرام نشستن عالم کنند و بستر شان غنچه رنگ است و با نشستن تخته بهین با جمله اصطبل مبارکه در عمل پرورده گردنی کند
است و چاروب کردن خاکروبه زمین کاری است و خدمت آزرده میسازد تا تا نفته رطل شراب با رطل آب
و رطل آب با رطل شراب این نه نیست چه خورده است خزانه دولت آخور توبره کمان بود بهتر از جبره
از امید انیم و بنده بسیار خوشتر از دو شمشیر قلم تند رفت و گنده تر معترض است و دمش از شیر بی
کنده شود تا به اوصاف حمیده ما در ورق دیگر وقتی نوشته میشود رسمی که اوصاف للاراست در تاریخ وصاف
ضیاء الدین شیراز ف راهم را بامر نه از این قوم و قبیله بود و در این سلک و طویله راه رفت رحمه الله شعرای عجم
است که نسبت در حقیقه سابق شده است رسمی با و الذی حق تنفیذ حمله محمد شهی خوار خشن خواب
بنی خورده روز خشن شاد راه چشم هر برادر و در شهرستانک روز های شاه حضرت تا بدین اندر ز سواد شده دو کار روزنه
بیکش با هم و رفتی و الله اکبر حکیم آنچه گناه او بود نکشتیم عزا آتش در شهر و میان نقاب در دوران با هم برای آکلاس
اطلاع برادر مهربانم و بیمار که سوار میشود خود محقق ام که گاهی در الفی سوار میشم و شما را داد حکیم پیش بیمار ادا
روی را سفید کردید سال آینده غیر راست هر کجای خبر رسان کرنا نوشته ام تا که نبود در عصر این رضا بماند

عشق انور تبریز و جناب عزیز اعزه الله انصاره یک سال تمام [illegible] داشت تنیده و فی بیت الحزن با یعقوب علیه [illegible]
گریان و او کنعان را در چاه چنان بردیم و ابیضت عیناه من الحزن بهوش نمی‌آمدند و مرا از ضلالت قدیم مستقیم
میدانستند قالوا تالله تفتؤ تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین تا اکنون که نسیم تبریز جیب
و پیراهن را شکر [illegible] جمالی بود رسید گفتم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون قالوا تالله انک
لفی ضلالک القدیم در بیت این بوی یوسف ز جهان کم شده بود عاقبت سر ز گریبان تو بیرون آورد
صد هزار آفرین بر آن نیم جانی ناجی [illegible] که کلمه‌ای از [illegible] غفلت با [illegible] نکرد [illegible] شخص را از [illegible] صاحب و صالح
[illegible] نکرد چرا که [illegible] معتقد مودت و بنیان محبت را مستحکم و بنیانه قدرت و بنیاد مروت را
[illegible] باز چهار سطری طرح [illegible] رسمی [illegible] در [illegible] و [illegible] در جمله [illegible] وطن و
[illegible] راه [illegible] باریک [illegible] شاخ کردن [illegible] خدا رحمت کند
بنیان الملک را [illegible] هرگاه جناب [illegible] را [illegible] فرصتی بود [illegible] عالی
[illegible] ستار [illegible] اگر اکنون [illegible] الملک [illegible] سریع البنان
فصیح البیان [illegible] سند عالی [illegible] از [illegible] و از آن جمله یکی
یعنی [illegible] آن [illegible] بود [illegible] کشیده [illegible] تبریز
باد [illegible] گفتم [illegible] کردم [illegible] مقابله [illegible] در بار ملک [illegible]
[illegible] آیت [illegible] و انتظام امورات رعیت و سپاه [illegible] ضبط [illegible] و
و گرفت [illegible] باغستان [illegible] تبریز [illegible] پارس
[illegible] و [illegible] حسن [illegible] طرب [illegible] آن کاخ [illegible] دیوان

شهر تبریز و کوی دلبران البته از زیاده پرستان [illegible] میکند و فراغت [illegible] و از عشق [illegible] خطا برد
تا که سر از [illegible] را در آن حضرت با رطلی [illegible] از خدمت و کار [illegible] نیست [illegible]
[illegible] یاد [illegible] در عالم [illegible] فوت [illegible] اگر [illegible] بخط خود [illegible]
[illegible] بنظر [illegible] کی [illegible] بارگی و قلم [illegible] صفحه [illegible]
[illegible] صفحه را [illegible] مشکین [illegible] نازک [illegible] خط [illegible]
[illegible] این چه از کسالت [illegible]
[illegible] عنوان مطرزات [illegible] و گرنه [illegible] گفت [illegible]
[illegible] قلم [illegible] درست [illegible] خواهی گفت [illegible] اجرای
[illegible] روزی اگر از خدمت [illegible] ثروت [illegible] ضعف [illegible]
و فطرت [illegible] پناه [illegible] جلیل [illegible] آئینه [illegible]
[illegible] اگر [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گردد [illegible]
[illegible] صرف کرده [illegible] حرف [illegible]
[illegible] از [illegible] تا [illegible]

در هیبت نزد بهر عدل و داد کسان زمین و محتاج باشد نیز است امیر را و ظلم حجاج حاکم و محکم م
دا امیر رها نمود در معرض حکم و مقام امر کی باشند خالد لشکر بر در بر در را بجهر مرتبتی بارد مطلع شریف مطلع
رونق صنیع است که بیگر نبرند و خوان دیگر نخورند مگر رو بکشند مصادره بر هم با هم برابر باشند
هر تقصیر انما المؤمنون اخوة فتنها برانگیزند و قرار نشینند بر جهان زمین کنند مرد اینست و دفع
دزدان دست کوتاه شود زنی همزدان روسیاه زمنهای اگر دستان و دارد خیمی باشعار و دیار بها
وجه بار است و میدان و فرحت به بابو خرج شود دکان را ساخته امید دار از خداوند تبارک و تعالی
جهان است و در دریا ایمن آمد و لیکه بهای مردم دو دها حال چون کودک در مهد بخواب شیرین تر
ار مهد باشند خوب فسق شاه را چه قافله نیزار سر امن صفیه نصف زمین خود را چه کرده فرمانی عدل خاب
خفته صب سر را که را هی است و چه اینه آن شاه در اینش بر چند دلیل بر است شاه را دیوان مظالم است

و لشکر زکه رکنوز چین هاجن آرند و مشک ختن کرده و چه شش کرده زاغ زاغ را بزیر پر کرده
مور جهان بر کرده و هم جوشنه کمان تنگ شکر را روی فرو باشند و کلی سو گل خار برید و آب باری
نرسد خورشید پنهان کند ز سیاه برد سفید چهره و داشته صاف از زنگ تیره کنند ایشان
نشینند و جهودرنکنند بازار خرب برون کشاکنند ملکش حسن بر دو فشار اگر در حریم نشستی از
دل فی زار باد شرار زشوند حسن و تا به دور و قرار ... و دزدان امرا باشند کنعه آب در
باغ رخت بهر ... گل و دو سبزه نیز از آن تیزی این طرز سخن همه کرده است و چون آن
در سخن سعدی رحمة الله علیه بر این دره و ساکن این طریق خبر بود که بر سه ... خط نیز درست
دارد نام بر القی حوال حوزی ابر شفقش ورع است و چراغش فروغ است فروغ بود بکی

نیازه چارسیر امر درمیان و کارسی این مهید انم بس اگر منم عنبار خط را که برد با قبی لعل برید و در کمان بت سیهی بر ره
صورت و معیده دفع عزل سلطنت و نسخ آیت بلند مرات و تنگ حسن گشته و سبک
عشق سسته شود کدر سس می با زلف مرغی تعلق ز کمال است و حسن خشم دل سی با چشم خورب
خال باید گم و گر که دلبری گشته شود چو زنبدگان بگریزند و کاسیان بجهند هر رخ تی رود در برده زوال است
در نقص پس از کمال است با دلفریبی هر آنکه باشد با دلبری هیچ وا ز شود آمد مللی هی ابعد مبانی
بخار رخنه می حوش قرنفیه و رعایت شقیقه نهان خود را راز خنده لعل با عقیق بی بازد لعل بخار است
و خم چهار زلفش باشی است و در دوش هر بهاری را حسن از است و از بعضی را عجز نی
روزگار حسن حوان عهد گل چند روزی بیش نیاید و آب رفته بجوی باز نیاید اگر چه کردی بنسبت صعب
تاک و بشر چند بر سال با کمی کنی حسن این لطفی در حسن معتبر است نه در طراوت امر نظر
حصر که گهیه غشق رخ عنب مرکز ار زمین زده و این نقش فی الحجر را نیز شود معنی قربت حوال کالم روی
سالم هی است و این دلفریب بسیار و معلم گفت و ابعد کی الفتنه کرند و در کلز حسن را نسبت ابلاس رسید
تا در میان گمشه زد و دکان زلفش تو پیر سر ز طلا ... ارامش دهان رونق رسا جوال او ابلیس شود عاشق هر حال
در هال مشکر خند هر یک سوی فرار گشته و ترک مشوق کنند و با دیگر خمیده مشوق کاره سر گردان و
پاره کاره ز روی بهر یک آمده رسی از او برکرانند و هر دو روی رسوا زدور آمد ... از جفره ها پر خشم برخاسته اواره
جهان چشم پوشند سعدی رحمک و نظر ایشان را البیک گفتند اگر او در شعر از آن کرده با صورت
پای ورد دلبری بعد اگنون هر یک خفر تر هی دل از مهی رشاک نمهاک ایچه بعد بر وفش آیدان سی

مبلغی نقد جمع کرده یکی خبر معشوق میرزا علی محمد است و از اکثر شهرها در ارزق نقد بر داد امیر که بر سر
بر وجهی زر و ترازو بر نخستین تا از زرانش بعد خانه بخانه دست بدست و در هر بر که چه کنیم آنکه بگوید چه
کمی تو با و از هم میرسیدند هر روز زر بخشش میاوردند و میگفتند از دست بر و نهیم ملالت آری
بخشد و هیچ معذرتی نکرد میخواند شد و شمار قدر آن خبر و بشرین مهمان دلدادگان شد در ادکان
بهر دو روی او بخته و همسایگی هم خانم بر نیش ریخته صد دو دینار زر که بر بود و ده پنج و از صد بهزار رسید
دارد حسبه بقیراط و از قیراط القلیل گذشته تا یکی از امرا بزرگ چون گرگ که ابو بره را بانیر اوستاد نیز
وقع الذئب فی الغنم روزی یکی از امرا در شکارگاه دیدم جامه زر تار پوشیده و شرابی لعل نوشیده و بر اسب
تازی سوار با حجت زرنگار نشسته کمری از زر خالص بر میان بسته و آن امیر بزرگ میرزا میخواند سیمین تنه
صنوبره زرین کمر نیست زرین کمر تو تنه و سیمین صنوبری است آنچه در زمین رم ...
بر تو مقرر از دو چند روز دیگر دیدم که یکی از امرا در شکارگاه بصورت زنان آراسته با جامه زرد و بر اسب
آن بزرگ مکلف تند ران پیاده شد و سنگ میغلطانید تا کبک بیرون آید بدبخت بیامد در کوه ... میرفت
و از زمین میجهید و بر میخواست و سنگ میغلطانید و کبک بر میخاست و آن بزرگوار دشنام میداد ای ...
انما کبک است سنگش زن را تشکی و ... خندیدم و گفتم ... این بزرگ ...
کوتوش کم زنست آنزن از کرجه کرهی زنده شدی کرد نشست و اگر بر خواست بر فتی بنده گشتی ...
شد زیبا آنجا بر وی رحمت کی و رحمت خود بده هیچ جنبه را بسر ... هزار ... از ... را است
شد از کرد چه جای کبک و در کوه با سنگ توده ... سلسلت ...
تیر رفتار بعبارت عقیلان سیف الملک ... بغم ... بر بهشت ...
داشتم و چون باران میگریستم یاران از ...

و غلامت درباغ ارکان و قربان آن تنقیت گفتند و من نشسته بودم یکی از یاران قدیم باطبع سلیم
و سلیقه مستقیم بود روزی با هم در نزد روم و شبها هم از چون گرفتگی مرا دید شکفته غ از نهار گفت اگر حافظ است
با بعضی این بیت از حافظ میشنودی غم دنیای دنی چند خوری باده بخور حیف باشد دل دانا که مشوش باشد گفتم
بعقیده حافظ علیه الرحمه رفیق تو از غزل یک بیت مکرر گفتم چون نقش غم ز دور ببینی شراب خواه
تجربه کردهایم و سلاح دفع مضرات است اما حالا زبان را که نزدیک بقضبت رسید و فرحان کمال جمید
و بر از نشست حسبه است جرا مرده خوردن بگشایی کرده چاره کجا نیست کار از معروف و ...
و نا گذشته از این حکایت بگذرد و داستان دیگر پیش آورد صحبت آن در نهایت سخن از هر جنسی
بر نای لنگه با زبان ما آمد و داستانی از کار و بیر تقریر کرد و تجربه راست نمود یارب بر اهل بیت
چه آمده بدینش بیت است در وبا جیحم و در راه نشستم گوش بعقب او قلم ها هم و هوش در گفته او بستم
گفتم کدام دین برین کرد گفت دین مطلق و دین حق گفتم سر آن چه است یاد سبز در کمر فلان بعیب
سری که گفت البته هنر است اگر سیادت شال با عمامه و لباس سبز بودی علم امام حسین در ایام عاشورا
در لشکر میسند بود و دیگر دلها و در پیش سینه میزدند و نوحه میخواندند به سید اسلام است یاد تر سبز ... فرزاد الله
الله هر کس شال سبز بسته و سید بایز گفتم حد لعد حمید در قرآن مجید مفرمایند لا اعطیناک الکوثر و مفسرین
کوثر را کمبرت الله تفسیر کرده اند چون پیغمبر را پسر نبود که قرآن او را ابتر گفتندی یعنی بی عقب گفت
مرا قطع تو رد بر رسالت است و شاهد عدم سیادت او زیاده در آخر ان اشیا بود و مفسر است ان شانئک
هو الابتر یعنی شماتت کنندگان و دشمنان تو بلا عقب ستند و در وجود این قوم است و بلا عقب است
ا بهره الله الذی و ابر العقم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون گفتم گرفتم در نسل مادام تاکید آخر مسلمان ز غیبت
مسلمان در مذهب با روا نیست گفت حاشا و کلا سادات الله را در این مسلمانان است ای محمد پیر دنیا است گفتم مسلمانان
ز کفاره آخر نه سادات و بنده آن شاهنشاه اسلام است و چند گناه نیز توهمت رضیه معدی

در ارض القدس بالاو بعض حقوق بنهفت و سخن هر در حق او بنابر کفت و بنوای شنفت ان آب
از کفته قم ر شنفت و قرصه حاکر استای پادشاه پهلم با بر بری پادشاه پهلم کتر الکن عن بلد کهم
و متعلق سهل الم قید آن با یام ۳ بازار و تمهید اذن ۵ این سیه ۴ ثمن لذت هن فی دیقیة السیف کو فی
و شاعر کاری در صحبت باغی و محتاج کرد ۵ و عرب ابی زاده حجاج مقوله کفته سیمای الم
سیف و بر ف و قط قلم بود کفت و قرآن ایتقا به پیش کشید و قطع نعم کرد زنکان را سنه فی محجوب
داشت و بر کبود حبر قلم کشیده از رای توفیر خویش رای دولت توفیر پیدا کرد و از مردو نال هر کوی
و بر سال نصیر را اعلا کفتم ابتر و همیزی با طراف ملات رفته بود تا قطع فصلی از فرع ذات کند کفت بی تمیز
در غار نشست و در روزی مردم بست در دروازه جدارا ز خشتی بر کرد قلم جنی تیغ سیاه چنین کمیز خیال را
تیز کرده بسیم رهات با زکرده ۴ بار بار لذت به ار حرفهای تا اشعار اوراکهای وا زکتاب رفتای کسب مدال
تا میان کجر عشاق در بیرو بر بیرو به بیت به نکشت کفتم این مصرع بسیار موجز بود ارو اشتنش عاجزم
کله کله بیان کمبند کفت در زیر بو به حرمت خود را بر بر طناب غسر خود را به بیت راه کاش مصرع را کفتم
نیم به برات و تحریرات او سمع مبارک نظر اورش رسید چه حکم فرستد کفت تحکم ای انجم خلق و کشاف
نکاری در نامه کرده است منتهید تا کنب شو کفتم تا قیامت به فلان نهید کفت بکر و ۴۱ ف
تا روبش را حوال جلو سیاه کنیه و زبانش را حوال قلم خاک زند و لحیه اش حیوال لیقه بهم نا فته کفتم این
کتابچه و طومارها را ه نشه است چه میکنید کفت بهر او در میکر بجیده که ده ... سطر تا خفته
بهر صد هر برش میطپانند و میکنید دق انک انت العزیز الکریم
سلم کند محمود سبکتکین الحجه الحمود ... العالم الکل والواحد الاحد ... مجمع هر کفت
تا از صحافت بنای شنفت منتظر از نی نشنید لذا صاحب نقش در خانه اکبر است ای جو فی اند

مصرع ...

مصرع اوش دراکتیه کفتم ه الف کمت کم کفتم کتبی استدبار کفته ها سبب میخ ه
شعر با شیخ محمد نیفی مرحوم ساعت کرد یع عماد سرم ۶ تفتیم با بر زخم است و از خام هم شعر بیب شیرینی بود یارم
شعر خاصم بخوان بیه آخر هر و ادبر الهم استر سحرابه با تغیر بدرانه خاقانی ارم ۵ از روحش با بر بیت و باط
این نمبرد و با قوم لوط اش کم کرده در تحفة العراقین ه تعاقبت به ضمن کفته الفا ه صد مکیوت
کو تر حال در قبال بهر در برید یم و طعنه و ردیم از نخل شاخ حیتیم و از نکامی ... بار
بستیم سر رشته سخن در کجا بود از چه ما جستیم از تراز حق کلکتلم جونیر کر به تیغم زبه نبد از نبه
والقطعه ای سو بی کلید و ادصانی و صادر طلایه از طرالیف ایدت طراوات نمانید ه در درایت
بکس الله دعوزرا ار ز نمروش رس صلال می نهد از به و از ردیس درایی اشتهار میافد خسرو شیرین
نکو انند لیلی مجنون بر هر تا جمید و بشنه و کبیر و خرده را امر صه دمنه و امرؤ القیس حیزه چه ابسه
و نیم و حسنت ناهذر حذر عنیزه فعال لک الویلات انک مرجلی تو ممهن لشکری بلعم ابد
ان کنت ... ولی قیرس تجوا العراق فلا تحوری قسم بروح ادب و صیه با جا حطی جحیم الجید و دین زجر بیت
شعشعتی تشعشعتی فعی خاف راه آخر و کشاف از زیر نستر و لیما ف لفر بنر و حیات جلای ابسق
حوالله ابر و عمر خود را در علم فیه حریص صرف کرد و از دانستن بستر و معروض منصرف نشد
به سجده بر نشت و امی ارزنج درجز ز کای ولیط از مقارب و مسرح ار قرب قرر دراره لسته آن
باروف اردی و باس ارد جهید و حروح ازاره و فقاد و ت طلاو تفاوت ارزمین تا آسمان آ
اسمان ق نیمال در مثال خاری بهم با فته نه ... متن خار او ما فته ه در بر نر بهم می فته ای کلی راه در کرده
کتاب را در روی سالی را کنمیر و ماهیت را دو را از بر تنع را قیمت خدیرت و تشنیعی را حرکار ... را

وحاجی محمد یعقوب با عیال حاجی عبدالعظیم طهرانی رسم طلبه با ورنی منبع سیاه فراسیه و دواب
بهم میرزا و رنجاب با ارباب مرید نشسته با قطره آب و محمود جرعه شراب تیغ دلاک با ...
ظلم ضحاک با اهل نعمت و کار کاتب با ... جرعه با قره تپه و کاسه با ... فتاب با ...
با مهتاب و ... آتش با نی و نمک با ... ابر و ... با گرمعترض با ... عاشق با ...
آب با قرطاس و کار زر با ... طوفان با کشتی ... با ... مرتبش با ... محمد با ...
و ... با نماز ... با ... مطرب ... صد ... ظرف طعام
و ... گریه با ... با ... ستقه ... معنی با کار ...
با ... با عمارت زرگنده معماری استاد ... با عمارات ...
... او ... صندوق ...
گفت ... صندوق ... مصحف ...
با ... میرزا ... ملک ... عباس
... با ... ضبط با ... دال
... با ... حاجی ... اصفهان ... مرو ...
... با ... محمود ... حضرت ...
از ... با ... الله ... جانی ...
... دائم و ... حاجی ...
... قسمیه ... و صبر ...

ورزش چاپلی را خواجه ... را با ... حکمت را ... بود ... فرا و حمامچه را ... خوب
... و ... را آقا علی اکبر رقص را جهان بخش و رزم را احمد ... هم ... بیت آقا حسین با ...
آن ... جانم ... ولد ... رزق ... بیت و ... میرزا آقاخان ... باشی در ...
با زنده ... قاضی کامل و عالم عالی و حاکم عادل ... میرزا ...
نصب ... سهام ... خط ... در ... رمضان ...
رشید و ... با ... نشاط ... غضنفر مردی ...
... جاره ... آقا ...
... و ... ورز ... با ...
با ... محمد ... با ...
با ...
... میرزا نصرالله ... میرزا ...
صدر الممالک با ...
... عالی ...
...
...
... با ...
...
...
[illegible]

نهاده‌اند و بگفته شد که در صحبت مبارک ایشان با ما صحبت [illegible] علامه زمانه
ثالث [illegible] در وجه [illegible] و [illegible] خمس و در کتاب تهذیب مسالک [illegible] معالم
منتخب را [illegible] شرح [illegible] عرب [illegible] را بجز [illegible] در منشور [illegible]
[illegible] در ضیاء [illegible] و صاحب تفسیر [illegible] جامع عباسی
[illegible] تهذیب [illegible] شرح کبیر [illegible] چهل [illegible]
خوانده [illegible] شرح لمعه [illegible] شرح اربعین [illegible] اربعین
جواهر [illegible] را و رساله [illegible] کتب نحو و صرف را [illegible] سه روزه [illegible] بعضی [illegible] علم
رسائل کتب و [illegible] خط [illegible] را [illegible] بسم الله [illegible]
[illegible] و نوحه خوانی [illegible] و حق الیقین را [illegible]
[illegible] خود [illegible] از [illegible] را [illegible]
[illegible] رزق الله [illegible] الصمد [illegible] سنگ مرمر [illegible] لطیف
را در [illegible] زمین [illegible] و چند [illegible] در [illegible] احمد [illegible]
[illegible] غریب [illegible] در جوار [illegible] مکان [illegible]
[illegible] در [illegible] دختران [illegible]
[illegible] و الله [illegible] الکلام [illegible]
[illegible] و نقل [illegible] آموخته [illegible]
در [illegible] و در خاک [illegible] زمین [illegible]

[illegible] دو صحبت [illegible] در خویش و [illegible] وداع [illegible]
[illegible] امید بازگشتن [illegible] از این سفر [illegible] قرض [illegible]
[illegible] از جناب [illegible] الاسلام [illegible] که بسیار [illegible] از طرف
[illegible] بسیار [illegible] است و [illegible] حرف [illegible]
[illegible] بسیار است [illegible] و [illegible]
[illegible] است [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] از جمله [illegible] در [illegible] الحمد [illegible] دو صحبت
[illegible] محمد [illegible] و [illegible] از جناب [illegible]
[illegible] و [illegible] از جمله [illegible]
[illegible] مردم [illegible] مردم [illegible] و منصب [illegible]
[illegible] هزاران [illegible] و [illegible]
[illegible] در [illegible] محمد [illegible]
[illegible] و [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] و [illegible] در [illegible] السلام
[illegible] و [illegible] در [illegible]
[illegible] را [illegible] است [illegible]
[illegible] نظام الملک [illegible]

و بنده نامه ارسطو نظر بر فیلسوفی است خود میدانید که از شیخ موافقم و ناصح مشفق که عبارت بپذیرید

تا چون این وصایا را اسم شنیده اید در ایم تمهید نمایید چند نفر از اکابر رجال را از غایب و حاضر

در زمره که [illegible] و ناظر کرده اید به تفصیلی ذیل خرج [illegible] وصیت و مبارک [illegible]

عمر است همین است که عرض شود [illegible] یتیمة الدهر را به [illegible] [illegible] الاقتراح را [illegible]

ام الکتب را [illegible] کتاب [illegible] در [illegible] الخواص [illegible] اغانی را [illegible]

تا [illegible] الولدان [illegible] [illegible] دیوان [illegible] [illegible] تاریخ [illegible]

[illegible] قلائد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] دیوان [illegible] قانون را [illegible] شرح [illegible]

[illegible] قانون [illegible] حکمة [illegible] [illegible]

[illegible] اخوان الصفا [illegible] [illegible] قاموس [illegible] ادب [illegible]

[illegible] شرح [illegible] [illegible] [illegible]

مجمع [illegible] [illegible] کتابهای [illegible] از

کتاب [illegible] فهم و دانش [illegible] فهم و دانش [illegible] و فضل و ادب [illegible]

[illegible] بهتر آن است [illegible] [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قوت الاسلام ... بطالبه ... میکند

کیفیت ربانی کامل اند ... که از جمله ... حقیقت ... راه اوست ...

... ولی ... اشراق ... سبب ... قران ... بهم ... در حال ...

کجا ... در ... کمال ... که ازان ... ایمان ... امر ...

دل ... روح ... نعت ... العصمه ... کمال ... ایمان ... اهل ...

... بیلده ... که ... بدیده ... کلام ... ایشان ... حق ... در میان ...

در دولت ... فیض ... محبت ... قسم ... فیض ... عالم ...

چون ... حق ... یار ... در ... دل ... نسبت ... ازل ...

صحبت ... کنیده ... ایمان ... خلوت ... مطلق ... انوار ...

الطف ... اهل ... از ... صحبت ... در ... بعد ... شب ...

ان ... ملل ... کمال ... که ... ما بعد ... ورد ... راه ...

عزت ... بطلب ... در ... کمال ... صلب ... اثر ... لطف ...

نه از کاکل دوتا واز چین تیرند رنگ لاله چون دارد جای در کمینند ستاره است بمیر ز لب فهمید

زهد با چابک ازین کس نیست از رنگ عیب خرابات کی تا بگویم در میان خاص و عام کسی

عبا از لباس سلام اولیای و در بلای دیلمی نعمة الله علیهم اجمعین تا نفع بنید

الی یار بر در این لب انکه نعمة الله بشرام خرقه الله شاه رحمة الله خان فقراست در [illegible]

مقام لطف بر جمعیت حضرت الله والد منیره از ساقی نشر ملک نعمه بر بعضی اهل ادب

فقراء جانم ملا مکند شی علیه و درین بنده ام نکته ابرا الطهارت علیهم السلام کریم دا همی تمامی نیز کسی

علوم طهارت است الحمد لله باب آن موجود بنده اکر خواهم فرمودش از آنکه در دیم [illegible]

نمیکند عرض مکنم چه بهتر از آن هر من بوده ام علی الجماله باب بزرگی جمع است مطلعا

همم را دیوبیم ای وقت بنیز چه شوم هم کردوم تعالی شانه عما یقولون علوا

جعفر الکتها ولا حقه ذلک هوالخیرالمبین صلوات نفایسید حاک نعل ال... مال الملک الملک

بازی جمع کرد از دو دستی بدل مرا الفکار کنده ملائکش است میکنم ه حضرت راجحی همه و بقدر کار

و تربیتی همه با همه از غلط این کاغذ بکند بر قران مجید است روح اللهی از جانب رب العالمی

رسید از ایی کلی اصدقه ای کاغذ بنید دلیل و جمع عکس فرکار رنبیر سر دل اولیا است الفقد الطیف و تعضید

هزار دوه ره بی کسب دانشوران بیان از حق دلها دال و دال عجمی است و ابیه دال عربی لا یمحیص

ه ملوک الصدر کمور نکر نسبه ه شعر از شیر و نمرا زخضر و دلیل از حریر و جمر از خمیره دال ازدل فرق نماند باز

تا همه دال مهمله و دال معجمه حیران

۹ ترجیع از شیر میرزای رکن الدوله [illegible] آغاز   غزلیات   مهد علیا [illegible] کس لب تا به

نمیدانم چرا باهم بهانه از کاخ و کاشانه سر دل نمیآید و درین بنای [illegible] سرداد قاجاری نمیشود

آفتاب بنا بنازل طی کرده از صبری و دلو بحبات آمد تا هم [illegible] غنچه شد بجنبید حرکت کنید از [illegible] دلو [illegible] نمیگیرد

[illegible] در جاه بنشینید تا نکنید [illegible] حرارت کرده زایل گردیده است بکنید که [illegible] آمد و

[illegible] نگاشن در حکومت تبریز [illegible] زرد [illegible] را حرکت [illegible] چشم از کتاب [illegible]

از کتابی نمیکشید نصیحت امیر معزی را نشنیده   جمیل هوا [illegible] جای [illegible]

مصحف [illegible] تسبیح [illegible]   و ما [illegible]   و علی [illegible] خزانه [illegible]

خمری اگر چه در [illegible] بهای کار است [illegible] مبارک [illegible] است [illegible]

[illegible] رد [illegible] لیک [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] در حاشیه تقدیم [illegible] از [illegible] در آن [illegible] از [illegible]

[illegible] ستاره [illegible] از [illegible] جایزه [illegible]

[illegible] صفه شراب [illegible] در [illegible]

[illegible] از [illegible] کرد [illegible] در [illegible] نشسته [illegible]

[illegible] پسر [illegible] از [illegible] رسید [illegible] گرد [illegible]

[illegible]   [illegible]   [illegible]

[illegible] سر از [illegible] آرد [illegible] از [illegible] در میخانه [illegible]

[illegible] مسافت [illegible] شراب [illegible] تا [illegible] رفت [illegible]

[illegible] تسبیح [illegible] حریفان [illegible] گشته [illegible] چند [illegible]

[illegible] مخموران در حالت [illegible] مطربان [illegible] مستی [illegible]

[illegible] کیف طاعت [illegible] تسبیح و

[illegible] قاریان در قرائت [illegible] از [illegible] در [illegible] شده [illegible]

[illegible] من اول اللیل الی آخر الفجر در [illegible]

[illegible] بهشت [illegible] سینه [illegible] عالم الغیب [illegible]

[illegible] در آن [illegible] ماه [illegible] تا [illegible]

[illegible] ماه [illegible] حی علی الفلاح [illegible] قیام [illegible]

[illegible] رکوع و سجود [illegible] عدم [illegible] سجود [illegible] صحبت [illegible]

[illegible] صرف گشته و تحرک [illegible] طرف [illegible]

بحمد الله تعالی وزیر مختار دولت عثمانیه شده ام   جناب فخامت لو دولتلو همتلو افندم

مرحمتلو معظم و [illegible] ایشم   رقعه سامی و لطیفه کرامی در مزاج ابتهاج سرمدی حکایت ایدرک

[illegible] و [illegible] الذی [illegible] در وجود شریف و عنصر لطیف صحته [illegible] و سلامتنه

ایم اخبرش در [illegible] درکاه [illegible] استغنا [illegible] در صحت و سلامت او وجود با ابتهاجده

[illegible] دولت الله [illegible] اشارت [illegible] بر [illegible] بوده

هر [illegible] نقش ایته لو [illegible] مرجو [illegible] معقدور و [illegible] دعائیه خدمات الدی [illegible] تحقیق

و جماد کانون آرزی جون بو هوای زمهریرده نعم المطلوب و [illegible] المحبوب [illegible] کانون

و شاطره [illegible] و [illegible] و بعض ارض در [illegible] سیاه کار [illegible] الطیب

والعرض [illegible] و حدیث [illegible] [illegible] الاعظم [illegible] کالنقش فی الحجاب

[illegible] معانی شاعر کمال الدین اسمعیل اصفهانی [illegible] [illegible]

در [illegible] اجزای [illegible] در میان [illegible] و قصیده [illegible]

و بدیع [illegible] و خط [illegible] جناب [illegible]

[illegible] ظاهر [illegible] و الی الملتقی [illegible] جناب سامیه [illegible]

عبارات در تحریر [illegible] اغلاط [illegible] صحیح [illegible]

[illegible] میرزا [illegible] الدوله [illegible] قرائت شد و [illegible]

[illegible] [illegible] کمدو کرد [illegible]

[illegible] [illegible] را [illegible] و الطاف [illegible] زاده [illegible]

و صد کرده در [illegible] تجربت [illegible] بهره [illegible] جنین روز عظیم العقدر [illegible]

[illegible] و الف [illegible] [illegible] و [illegible] کرفته و [illegible] و [illegible] از [illegible]

[illegible] کشیده و [illegible] دار [illegible] آن [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] الالطاف و [illegible] اورده [illegible] این [illegible] کبیره [illegible] در صحیح [illegible] امام [illegible]

و [illegible] الاتفاق [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کفتم و [illegible] [illegible] و [illegible] را [illegible]

[illegible] مظهر قدرت ذات [illegible] و [illegible] افکار [illegible] را [illegible]

[illegible] الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible]

[illegible] امام [illegible] در میان [illegible] [illegible] [illegible] ظرف [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در صحیح [illegible]

[illegible] [illegible] عالی در دیده [illegible]   هر کس [illegible]

[illegible] [illegible] هر [illegible] در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] کرده [illegible] را [illegible] و [illegible] و [illegible]

[illegible] [illegible] عالم [illegible]   [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و در [illegible]

بازنشد و عذاب عقاب نیافته و این هم فروش ابنار و قدری وقف نیز از آن نقد و صد از کماده
دیگر نیز خورده ممکن است و اند را احتیاط است متفق و لطف اگر کرده مانع مهور است حرمت
امام عصر را معلی ابقاه میداند اینها محترم در رواق حرم هم به محترم نکرده است و هم
با محترم نموده هر حسینیه باگره و زیارت آن مکان طیبه رفته تکیه و با گره بیرون آمد حجرات
طیبات امام عصر را نموده به هر از کوه زنجیر کنار کرده این فصاحت الدین را با شمشیر و ستاره
پاره پاره کشته یا بزنی قلب و خمپاره منهدم آن مکان دنیا و آخرت جمعی نیستند
و مرده و زنده مکان دیگر دولت نهاده در کمان آنچه در قبر و خانه نهند اگر چنین مدین
دیده نکند و در حظیره و مزار یک زیارت با کاده نیز با آن بر چه بر صحن امام عصر رتبه
بهای قیمت است و زنهار را مکس و کس نبرند و مردگان را تا تربت و کفن نگذارند
ای مردگان زنهار یکی سر بر کنید رجال زنده بر از خود نظر کنید مکان دیگر و نسبت
همین یک و تفصیل نمود خلاصه با این تفصیل کار رسید علاقه اش دیر قیمت دارد
بیانی منصوری بمنزله امام عصر است همه در زنده مکان باکفن و با کاده از دار فانی الیق.
نخواهم رفت نواب والا جاه حاکم عالی و آمر منبوط الیه با دولت در دور حشر و فرح اکبر
رو حدادها عمر صد عذر خواهم اثر و طفل صغیر شش ساله با دو مشتاق روح کمتر هیچ سنبه
نباشد والا بمقدورش نرفته جنگی چون سر کوب ساله در ادبستور بر تو هر زر بر و مال رنجور بتی
سال تو زیر التماس نواب اشرف والا در مسایت آن مرد لطف و سید نا منقبه اند

خودداری نموده

خودداری نموده این فقره را لطف و بلغ المجد فی سم الخیاطات حدود الهی را جاری
و بیاری قشر نموده صحن مطهر امام عصر را از لوث وجود این خبیث پاک و عاری خواهم نمود
الله شفیع مرحمت با لطف و صنیع معصوم کفنسر ممد است طهور و لاله یا لا ابیع و خودداری
در معرض عرض و جان باز کند و حالت آن لطف و رحمه خود طلب و الله ولی الاب
مه مجمع جهان   لیس الشفیع الذی یاتیک مؤتزرا   مثل الشفیع الذی یاتیک عریانا
بنور المتعال   سلام علی ساکن الانجم الذی ب المنجم الشیخ الکامل محمد   اعلی الله مقامه
لعل الله تعالی و رزق الله تعالی   قد نقضت الامور و انقضت اکثر الشهور لیس لی علم بمکتوبک
الذی عندک   و لهذا انت ما بارت خبر الکیف و ما علم لدیکم   تا تنه
ما یکدر الخاطر لک   ما اشغلک حتی و ما شغلک منی و انی مشغول بحالک   و مرجو وصالک
کلما الصبح اذا تنفس و اللیل اذا عسعس خیالک فی عینی و انک فی قلبی و ذکرک فی قلبی فلیعب ال
مستقر فی حالی و متحیر فی احوالی   کما قال الشاعر   و هو المنیر مقامی بارض نکبه الله بالمسیح ب
الیهود اذا دار الفلک سکنا ساکن و غزل از ها المسلم جرح کو الله و لاده   کمخروج ... و تعرض الولاده
ودب باموره القصه و ضعف الدلله فقد کثرت منه بالصدود و الله عرض لدی حبس لنعص المطالب و الله اعرامن
بطفی تفسیره و منع تحریره اذا اری لی رساله الیک فمرا غزله ما او قربت الکتاب عزمت الرب
کبیر اهم احمد و اتلک هدهت منزلته رایت المک جاریه و طارقت هم الله ما هو و الله ضیطر رب
لیس هذا الا فاردده کثرت فی الله سلیم و الله عز الصورت بالکلام است کما قال الشاعر   الله وحید

والله ان تعرض الحرب والضرب والقرطاس والقلم الذی شر صرت کما تسمعه فی السکینه [illegible]
الغزل فی الله تعالی فی عیونه الملک الجواد لکم والحراز فیه ازرع صاحبه سواه بالک تبلیغ
میرکه تجری الریاح بما لا تشتهی النفس این علمائک الیوم کانهم لیوث حرادرا اما انت لا تلقط عمالک
الطلعة [illegible] و لا تلق نفسک بالتهلکة امرین الشیاطین [illegible] مدح جود
لا تکن علیک بالعقوق القاره والحرم والکبار و لا تصرت بالثبات و لا تدم بالقدرات اما انت
لا تبغه عمرک باللهو واللعب و لا ترکب [illegible] صعب اذا در الملک باللهو مشتغله
فاحکم علی ملکه بالید والحرب فلعلّ [illegible] الدخول ثمره انی لک و هذه الله تعالی مسیحه
احمد الله [illegible] ما عملت فی خضرتک فی المرء و ما ادرت [illegible] فی القداس اما [illegible]
رویش الرجال بخبرة [illegible] فقوت الله لهیک لما ذا ارض عن منزلی وضیعی عن درجتی
لا تکن کبیرا فانعم [illegible] الذی حسم والیه اما [illegible]
ما انت و قلت [illegible] بعضی و قصی بقصی [illegible] ای مرکب
فاحکم بما ثلث [illegible] و وجود داود و [illegible]
واضح بر قدم عالم و از کیست بنی آدم مردمانی که اعتقاد [illegible] عالم قدیم است باید معتقد شد که آدم قدیم است
و [illegible] قدم آدم مرداشته با وجود این مدت ضد مت خوب هم کرده لکن [illegible] او سال
فانی خود [illegible] این برهان [illegible] حال اضطرار [illegible] شده [illegible] باید [illegible]
دامن انسان او [illegible] آتش [illegible] اسباب [illegible]
نمی در کوه و دشت نخواهد گشت والله در این گفت شد این بنده به تعجب شد [illegible] خواهد شد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مقاوله نامه که در تاریخ ۲۱ ذی قعده سنه ۱۲۹۲ موافق ۷ کانون اول ۱۲۹۱ در میان سفارت کبرای دولت علیه ایران با باب عالی منعقد گردیده است

اولاً تبعه دولت علیه ایران که در خاک عثمانی هستند در جنایات و جنحه و قباحت در امر اش به قوانین و نظامات دولت عثمانی تابع خواهند گردید فقط چنانچه در بند چهارم ذکر میشود این فقره حقوق مأمورین ایران را که در حق تبعه خودشان دارند خلل وارد نخواهد آورد جنایات و جنحه که در صورت علانیه و صریح از تبعه ایران سر زند بدون واسطه مأمورین ایران در ضابطه و محاکم عثمانی موافق قانون اجرای تنبیه خواهد گردید و در اوقات اسناد جنحه و جنایت که تبعه ایران را حبس کرده باشند در تحقیقات اولیه اش تا معلوم بودن تهمت و یا برائت ذمه اش اطلاع کاربرداز یا وکیل کاربرداز

حاضر

حاضر خواهد گردید و از تبعه‌های ایران خواه علانیه و آشکار محکوم باشند خواه با اسناد و صورت ثبوت سواد محکوم نامه (تقصیر نامه) به مأمور ایران داده خواهد شد یعنی کاری که کرده بود موافق فقره از فصول قانون و در حقش این قدر جزا داده شده و در میان تبعه ایران و عثمانی دعاوی حقوق و تجارتی که مسکون میشود در محاکم دولت عثمانی رؤیت خواهد گردید و در حین رؤیت بودن ترجمان از طرف کاربردازها حاضر خواهد بود و اعلامات که در حق تبعه ایران داده میشود بوساطت سفارت و کاربرداز به تبعه ایران ابلاغ و تبلیغ خواهد گردید هر کار از طرف ایشان اجرا نشود با حضور مأمورین اجرا نشدنش را معلوم نمایند بدون واسطه از طرف ضابطه عثمانی اجرا خواهد گردید

ثانیاً از تبعه‌های دولت ایران نخواهند حرف و صنعت و اصناف نمایند جمیع نظامات و قوانین و اصول که در حق اصناف اجنبیه

نشود بدون استثنا تابع خواهند بود و در معاملات هم بدون واسطه
تابع نظامات عثمانی خواهند گردید

ثالثاً مأمورین دولت علیه ایران از کاربرداز و وکیل کاربرداز
که بروات مأموریت ایشان از طرف دولت عثمانی تصدیق
شده و خواهد شد با امتیازات کاربرداز و وکیل کاربرداز
دول متحابه نائل خواهند شد

رابعاً کاربرداز و وکیل کاربرداز در باب تبعه‌های دولت ایران که
از دریا و خشکی به ممالک عثمانی آمد و رفت دارند تجاریه و استحصال اسباب
امنیت و منافع ایشان مأمور هستند لهذا امورات لازمه ایشان را
شفاهاً و یا تحریراً الحکومت محلیه تبلیغ نمایند مجری و مظهر مساعده خواهند
بود اتباع دولت ایران را هرگاه از ضابطه و مأمورین عثمانی شکایتی
بوده باشد از طرف کاربرداز و یا وکیل با بیان ماده موافق قانون
لازم الاجرا خواهد بود

از کاربرداز

ازکاربرداز یا وکیل کاربرداز از تبعه ایران هر کسی را لازم اعاده به مملکت
خود دانند به هر جائی که خواهند بواسطه و معاونت حکومت محلی اجرا
خواهد گردید و از تبعه دولت ایران در ممالک عثمانی وفات می‌یابند
تحریر ترکه آنها و معاملات متروکات ایشان به کاربرداز یا وکیل کاربرداز
راجع و عائد خواهد گردید اگر کسی از تبعه عثمانی در ترکه متوفی ادعائی
داشته باشد در محکمه و مجلس عائده عثمانی بوجه نظامی رؤیت خواهد
گردید

خامساً غیر از مأموریت رسمی اشخاصیکه به ممالک عثمانی آمد و شد و یا
سیاحت میکنند مثل تبعه‌های سایر دول در خصوص قوانین مذکوره و قراین
تابع خواهند گردید و از انجهت بصفت خارجه بودن ایشان خلل وارد نخواهد
آمد

سادساً از تبعه دولت ایران در ممالک عثمانی که در صفت تبعه خارجه

هستند مثل تبعه‌های سایر دول خارجه از عسکری و بدلات عسکری مستثنا خواهند گردید

سابعاً هر نوع دعاوی که در میان تبعه ایران وقوع می‌شود بمعرفت کارپرداز یا وکیل کارپرداز دولت متبوعه خودشان تسویه خواهد یافت ولی در حین صدور افعال جزائیه فاعلین بمعرفت ضابطه و مأمورین محلیه اخذ و حبس خواهند گردید در اسلامبول با سفارت و در خارج اسلامبول با کارپرداز ایران مخابره نموده در صورت ثبوت ایرانی بودن طرفین تسلیم مأمورین ایران خواهند گردید و در اینگونه موارد که کارپرداز یا وکیل کارپرداز از حکومت رجوع می‌نماید مظهر مساعدت خواهند گردید

ثامناً چنانچه به منسوبیت تبعه ایران که به کارپردازهای خودشان دارند مداخله نخواهد گردید بهمان قرار رسومات که تبعه ایران

وتأدیه

او مجبور هستند حکومت محلیه مداخله نخواهد نمود

تاسعاً از تبعه دولت ایران اگر یکی خواهد داخل تابعیت عثمانی بشود قاعده که بالجمله در حق تبعه دول خارجه مجری باشد و نظامنامه مرقوم در ۲۴ ذی‌قعده در تاریخ ۱۲۸۵ به عموم سفرای دول متحابه نوشته شده موافق اصول بترک تابعیت اصلیه و آرزوی دخالت تبعیت عثمانی که اتباع سایر دول هم بآن قرار تابع می‌باشند تبعه دولت ایران هم بآن قرار تابع خواهند گردید و هیچ یک بر خلاف نظامات و قوانین مقرره در تابعیت عثمانی قبول نخواهند گردید

عاشراً تبعه دولت عثمانی که در ممالک دولت ایران هستند از اجرای معامله متقابله از امور طبیعی می‌باشد و مساعدات که در حق تبعه ایران در این مقاوله نامه مرقوم شده در ممالک ایران در حق تبعه عثمانی دریغ نشود همان مساعده در ممالک عثمانیه بمقابله بمثل

مراعات خواهد کردید
حادی عشر تصرف شدن تبعهٔ ایران بحقوق املاک هر گاه از
طرف دولت ایران مراد شود جهت او هم تنظیم یک مقاوله نامه را
موافقت خواهد کردید تا تنظیم مقاوله نامه تصرف املاک تبعهٔ ایران
مثل سابق خواهد بود و حق تملک را نخواهند داشت
ثانی عشر تبعهٔ ایران را بنسبت سایر دول تجارت و دعاوی که بینشان واقع گشته
اتفاق افتد تا اینکه در میان سفارت ایران با سفارت تحقیق دعوا
قراری بدهند معاملات و منازعات و دعاوی مذکوره خارجه از نی
مرعی الاجرا است کماکان قرار سابقه خواهد گردید
ثالث عشر ماده افلاس تبعهٔ ایران راجع بسفارت و کارپرداز خانه
می باشد فقط از تبعهٔ عثمانی که طلبکار بمفلس هستند اگر یکی بخواهد در این
حال تعیین سندیک ترجیم متقرر است
رابع عشر غیر از ماده‌های که در بالا محرر است و به آن

حصر

شمول نه نشته باشد تبعهٔ ایرانیه که در ممالک عثمانی و تبعهٔ عثمانی
که در ممالک ایران هستند در هر دو ممالک مثل تبعه‌های دول
که از هر زیاده مظهر مساعده هستند خواهند بود و مادهٔ مذکوره
و در خصوص سایر مواد هر یکی از طرف دولت ایران اجرا شود
از طرف عثمانی هم اجرا شدنش مقرر است

در فصل پانزدهم که مقاوله نامه را نشان داده اند که تصرف املاک
ایرانیها نسبت به تنظیم او است بعد از همان تاریخ مقاوله نامه منعقد
گردیده است هر کسی بخواهد املاک ابتیاع نماید و در خرید و
فروخت املاک و منازعات و مخارج دلالی در آن اشخاص
مثل تبعهٔ عثمانی راجع بحکومت محلیه است
و در تاریخ ۱۳۰۵ عقد کردن تبعهٔ ایران زن عثمانی را

از طرف هر دولتین منع و قدغن کرده‌اند چنانچه هر گاه عقد جاری
کنند طرد خواهند گردید و عقد کننده هم به مملکت خود معاودت را مجبوراً
تحت الحفظ بسرحد خواهند فرستاد و در صورت رضایت زوجه
زوج می‌تواند به مملکت خود ببرد و اگر کسی بر رضایت خود با شوهرش
بایران برود و بعد از چندی باز به ممالک عثمانی عودت کنند
پسرانش که از زن عثمانی بوجود آمده بر حسب ممنوعیت که این
ازدواج نموده اینکه داخل بیست و یک سال شده‌اند یعنی بحد رشد رسیده
بعسکری خواهند برد بدون آنکه تابعیت اصلی خود منظور دارند باید
و اگر نوعی شد که طرد نشدند در ممالک عثمانی ماندند باز اولادش
باید مثل تبعه عثمانی بعسکری بروند و قبل از تاریخ این مقاوله
نامه هر کسی در عثمانی ازدواج نموده پسرانش بعسکری نخواهد
رفت مثل سایر تبعه‌های ایران هستند و زن هم در تبعیت
شوهرش تابع می‌باشد

باب افعال

هرگاه خواهند باب افعال بنا کنند چند قصد کنند اول قصد تعدیه کنند چنانکه اگر مجرد آن لازم باشد
چون جلست جلسته واجلسته واگر متعدی بیک مفعول باشد بنقل متعدی بدو مفعول میشود چون حفرت زیدا واحفرت
زیدا عمرا واگر متعدی بدو مفعول باشد متعدی بسه مفعول میشود چون علمت زیدا فاضلا واعلمت زیدا عمرا فاضلا
دوم از برای صیرورت

فهرست

در اصطلاحات ماهیت — ماهیت که بزبان عقلا مسمی است وجود و ماهیت و عدم و بعبارة اخری
نور و ظلمت و انفعالی بود و نمود و نابود و از ماهیت بعبارات مختلفه تعبیر کرده اند منجمله ثابت
چون در جواب ما هو مقول شود و منجمله خصوصیت و منجمله کلی طبیعی و در زبان عرفا ماهیت را
عین ثابت گویند که الاعیان الثابتة ما شممت رائحة الوجود جامی گوید اعیان همه شیشهای گوناگون بود
کافتاد در آن پرتو خورشید وجود هر شیشه که سرخ بود یا زرد و کبود خورشید در آن بآنچه
او بود نمود و تعین نیز گویند و رنگ نیز گویند و در احادیث از ماهیت تعبیر بطینت شده
چنانکه طینت علیین که خوبان ازان مخلوق شوند عبارتست از ماهیت ملک و ملکی و ماهیت انسان
خیر و تابع و اله و مومن و ولی و حلیم و متاله و الهی و انسان موفق و سعید و دیگر از معانی طینت سجین
که بدان ازان مخلوق شوند ماهیت شیطان و شیطانی و انسان دنیوی جاهل و فاجر و کافر و شقی
و نحو اینها و اینکه گفته شد برای آنست که وجه دیگر از معانی طینت در احادیث ممکنات
حمیده در زبان است

الحکم وجود و عدم نسبت بذاتش علی السویه است و تا امر خارجی سبب رجحان این دو امر دیگر نشود
هیچیک بظهور نرسد بنا بر آنکه ترجیح بلا مرجح بر اهل محال است و جبلی بسیار که ممکنات موجود شده کلی در
ثبوت سلسله مید اینم که امر خارجی است که اینها را موجود ساخته است و آن امر خارج اگر ذات حق
الحق است عین مطلوبست و اگر ممکنی الحق است او نیز محتاج علت است پس لازم میاید

هیولی و هر ممکنی است تا منتهی شود به واجب الوجود بالذات فهو المطلوب و این طور هم است
ازراه ماهیت ممکن حاجت علت اثبات کنیم و به وجه دیگر از راه ترکیب و تألیف و تعلق
حاجت اثبات کنیم که هر مرکب محتاج و هر متعلق بچیزی نیز محتاج است و محتاج نشود مگر به واجب الوجود
[illegible] پس حاجت [illegible] بسیط و متعلق محیط که واجب الوجود است پس گوییم هر جسمی مرکب است
از هیولی جسمیت و خصوصیت صورت نوعیه و صورت جسمیه [illegible] و صورت نوعیه تعلق [illegible]
[illegible] جسم و صورتهای شخصیه و اعراض تعلق حلولی نیز [illegible] و نفوس تعلق تدبیری و استکمالی [illegible]
[illegible] ترکیبها [illegible] از ماهیت و وجود و از جنس و فصل و ماده و صورت پس عالم جسم و جسمانی
سراسر نیازمندند به حضرت بی نیاز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

جهل [illegible] مقصر آگاهی

نزول در [illegible] آسمان عالم ملکوت

سال [illegible] جمعه

روان [illegible] ل ازوی روان سرزن

من اعلام الشیعه ومؤلفیهم السید حسین بن السید حسن الحسینی

د السید حسن الحسینی اشرف اعلام الشیعه وصدرهم

خاب الوافدون على غيرك

وخسر المتعرضون الا لك

ضاع الملمون الا بك

اجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك

× صفحات ۳ الی ۱۰ و ۲۱ الی ۲۴ وجود نداشته است ×

۸۳ ,۳,۱۳

س

س

۸۳/۳/۱۳